



راه سوم، تدبیر کاپیتالیستی
 با شعرهای پابلو نزودا
 همه‌ی قربانیان له شده‌ی فقر و تحیر
 منافع کارگری و نولیبرالیسم در ایران
 زیان‌های انرژی هسته‌ای و مواد پرتوزا
 رژه یک میلیونی کارگران آمریکا
 رادیکالیسم اجتماعی همزادرادیکالیسم سیاسی
 وقت آن رسیده است که
 به بین الملل پنجم فکر کنیم
 جامعه اطلاعاتی تمھیدی برای
 عبور از بحران ادواری سرمایه‌داری (۲)

با آثاری از:

- حسین اکبری
- بابک پاکزاد
- علی رضا ثقفی
- ناهید خیرآبی
- فریبرز رئیس دانا
- سیامک طاهری
- کاظم فرج الهی
- کوهستانی
- سعید مدنی
- رضامرادی اسپیلی
- دکتر کاظم معتمد نژاد
- خلیل ورمزیاری

۶

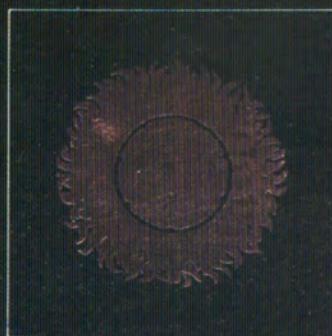
- سمیر امین
- جیمز پتراس
- ایستوان مزاروش
- پابلو نزودا
- فرد هالستد



سونیزی. امین. سینکر
میلی باند. ویلاس. لویز

آینده‌ی سوسيالیسم

ترجمه‌ی
ناصر زرافسان



لنو پایج: کالین لیز

مانیفست، پس از ۱۵۰ سال

ترجمه‌ی
حسن مرتضوی



نشر آگاه منتشر کرد است

ای. ک. هانت

تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی

ترجمه‌ی
سهراب بهداد



فریبرز رئیس دانا

رویکرد و روش در اقتصاد



به نام خداوند جان و خرد



تصویر روی جلد: پابلو نرودا

در این شماره می خوانید:	۱
سروچاله ۴	
آنديشه ۶	
راه سوم، تدبیر کاپitalisti ۶	
فريرز رئيس دانا	
روزه يك ميليوني کارگران آمريكا ۱۱	
خليل ورمزياري	
NGOها در خدمت اميراليسم ۱۴	
جيمز بتراس / على رضا تقى	
راديكاليسم اجتماعی همزاد راديكاليسم سياسی ۲۲	
اميده مدنی	
بررسی های اقتصادی ۲۴	
جهانی شدن یا آپارتاید جهانی ۲۴	
سمير امين	
فرهنگي ۳۰	
با شعرهای پابلو نرودا ۳۰	
فرزام رامند	
اجتماعي ۳۲	
خشتش اول چون نهد معمار کر ۳۲	
حسين اکبری	
زيان های انرژي هسته‌ای و مواد پرتوza ۳۵	
رضامرادی اسپيلی	
همه‌ی قربانیان له شده‌ی فقر و تحفیر ۴۰	
فريرز رئيس دانا	
منافع کارگری و تولیبرالیسم در ايران ۴۴	
کاظم فرج الهی	
مسایل جهان ۴۸	
وقت آن رسیده است که به بين الملل پنجم فکر کنيم ۴۸	
مزاروش / کوهستانی	
جهان در ماهی که گذشت ۵۶	
سيامك طاهری	
گفتگو ۶۰	
جامعه اطلاعاتی تمھيدی برای عبور از بحران ادواری سرمایه‌داری (۲) ۶۰	
ناهید خيراني	
نامه‌های رسیده ۶۵	
گفتگو با يكى از مسئولان سيب ۶۶	

مطالب نقد تو نمودار آرای تویستگان آن است.
نقل مطالب نقد تو با ذکر مأخذ مجاز است.
نقد نواز بازگرداندن مطالب رسیده مذکور است.
نقد نواز بازگرداندن مطالب رسیده مذکور است.
خواهشمند است مطالب خود را حتى المقصور تایپ شده و یا با خط خوانا، درشت، با فاصله
و يكى روی گاغه A4 بنویسید.
مقالات طولانی را در دو یا چند قسمت تنظیم کنید.
اگر مقالات حاوی عکس، نمودار و گراف است آنها را ضمیمه مقاله ارسال کنید.
هر راه مقالات ترجمه شده، کمی اصل منبع مقاله را نیز ارسال کنید.

نشریه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی
آبان ۱۳۸۳ / ۶۸ صفحه / ۸۰۰ تoman

صاحب امتیاز و مدیرمسئول:
دکتر رحیم رحیم زاده اسکویی

زیر نظر شورای مشاوران:
دکتر فريرز رئيس دانا - دکتر رحیم
رحیم زاده اسکویی - بابک پاکزاد -
سیامك طاهری - رضا مرادي اسپيلی

مدیر داخلی:
کاظم فرج الهی

مدیر تولید:
زهراء فرج زاده جلالی

طرح گرافیک و صفحه‌ها:
سعید قره خانی

امور فنی و چاپ:
ارتبط صنعت

لیتوگرافی:
هنر گرافیک

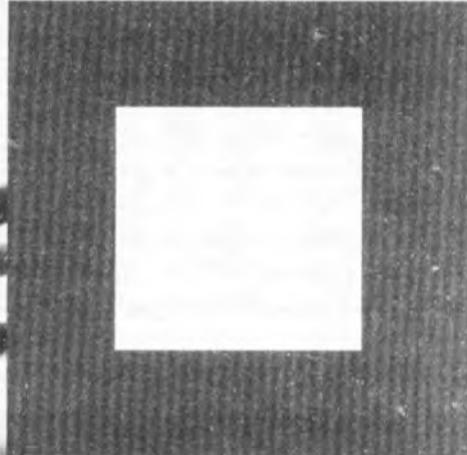
چاپ:
نشانه

نمونه‌خوان:
پگاه فرج الهی - کتابخانه رحیم زاده اسکویی

آدرس: تهران - میدان هفت تیر - خیابان بختيار
شماره ۳ طبقه همکف.
صندوق پستی: ۱۳۳۴۵-۱۴۹
E-mail : naghdene_83@yahoo.com
تلفن: ۸۸۴۷۵۸۵
شماره حساب: بانک ملت شعبه جام جم
جاری شماره ۹۶۴۲۴ رحیم رحیم زاده اسکویی



یکی از تبعات جهانی سازی، تعدل و تجدیدنظر در آرای احزابی است که دیگر نمی توانند با اتخاذ شیوه های قدیمی به حیات خود ادامه دهند و ضرورت تغییر مشی را حس کرده اند. این تعدل ها و تجدیدنظرها غالباً در دو گروه دسته بندی می شوند. تعدل هایی که متمایل به خط مشی رادیکال هستند و تعدل هایی که گرایش های محافظه کارانه در آن غالب است. یکی از واکنش های محافظه کارانه به فرآیند جهانی سازی، از سوی احزاب سوسیال دموکرات اروپایی و به ویژه حزب کارگر انگلیس شکل گرفت. نظریه پردازانی چون آنتونی گیدنز و سیاستمدارانی چون تونی بلر عملاً با طرح و اجرای «راه سوم» در انگلستان و مطرح کردن آن در جبهه سوسیال دموکراسی اروپا گردش به راست را آغاز کردند. در جنبش سوسیال دموکراسی قدیم، دستیابی به سوسیالیسم در افق و چشم انداز بلندمدت قرار داشت و احزاب سوسیال دموکرات می خواستند با اصلاحات گام به گام به سوسیالیسم برسند. آنچه رسمان در نظریه ای «راه سوم» کنار گذاشته شده، آن چشم انداز سوسیالیستی است به بیان دیگر، نظریه «راه سوم» تلویحاً سرمایه داری و اقتصاد بازار را پذیرفته است. نظریه پردازان و مجریان سیاسی «راه سوم» همان ماهی هایی هستند که قبول کرده اند در برگه ای سیاست های موسوم به تاچر و ریگان شنا کنند و دست به مانور بزنند. شخص آقای بلر راه سوم را «پیروزی پراگماتیسم بر ایدئولوژی» نامیده است. نفس گرایش به پراگماتیسم ایرادی ندارد، حتی می توان گفت که هر ایدئولوژی در اجرای اهدافش بر بستر واقعیت تاحدودی ناگزیر از گرایش به رویکردهای پراگماتیستی است. آنچه در «راه سوم» نگران کننده است پیش فرض های لایتیغیری است که مرز های این بازی پراگماتیستی را تعیین می کند. آن حقیقتی که «راه سوم» به کشف اش نائل آمده، آن را بدیهی پنداشته و در صدد تطبیق خود با آن است، همان حقیقتی است که تاچر با سیاست مشت آهنین و سرکوب سندیکاهای اتحادیه های کارگری و اعتصابات طولانی مدت کارگران و حقوق بگیران آن را بر جامعه حاکم کرد. تاچر می گفت «چیزی به نام جامعه یا طبقه وجود ندارد، ما با فرد یا حداقل افراد سروکار داریم» و حال می بینیم که چگونه حزب کارگر انگلیس سیاست طبقاتی را به کناری می نهد و نوسازی را به عنوان شعار جایگزین در دستور کار قرار می دهد. این همان حزب کارگری است که در برگه ای تاچریسم شنا می کند و شعارها و اقدامات خود را چنان



تنظیم می کند که با سیاست های مبنای تاچر در تضاد آنتاگونیستی قرار نگیرد. (مانند شعار اصلاحات در ساختار اداری و نظام آموزش و پرورش). البته بحران سوسیال دموکراسی قدیم در برابر فرآیند جهانی سازی امری پذیرفته است. سوسیال دموکراسی قدیم خود و اقداماتش را در چارچوب دولت- ملت تعریف کرده بود و طبیعی است که این ساختار در برابر فرآیند جهانی سازی که کار ویژه های خاصی را به دولت- ملت ها دیگته می کند با بحران مواجه شود. اما اتفاقاً آنچه در عمل «راه سوم» از خود بروز داده و از سوسیال دموکراسی قدیم به ارت برده، همان تعریف کردن خود در چارچوب دولت- ملت است. در آستانه‌ی جنگ جهانی اول، احزاب سوسیال دموکرات با این استدلال به سیاست های جنگ طلبانه رأی دادند که نظر طبقه‌ی کارگر کشور خود را جلب کرده و اعتبار خویش را نزد آنان افزایش دهند، و امروز هم دیده می شود گرهار دشودر که یکی از مدافعان پروپا قرص راه سوم است، برای جلب نظر مردم آلمان در مبارزه‌ی انتخاباتی، در ماجرای عراق موضع مخالف جنگ اتخاذ می کند. مشاهده می شود که علی رغم فاصله‌ی زمانی، آن همراهی و این مخالفت هر دو انگیزه‌هایی داشته‌اند که در چارچوب دولت- ملت تعریف شده است. اختلاف نه چندان پایدار میان دو راه سومی یعنی بلر و شرودر حول مسأله‌ی جنگ عراق را نیز باید با همین ساختار تفکر در محدوده‌ی دولت- ملت و اتخاذ سیاست های پراغماتیستی درک و تبیین کرد.

اگر قرار باشد در عصر جهانی سازی سرمایه، و به واقع عصر تهاجم سرمایه، ارزش‌ها، اندیشه‌ها و سازمان‌های سیاسی در چارچوب دولت- ملت محصور شود و حتی سیاست های خارجی بر این مبنای تنظیم گردد و به دلیل ورشکستگی ایدئولوژیک به پراغماتیسم رو آورده شود، این تجدیدنظر نه تنها تهاجم نیست بلکه تدافع هم محسوب نمی شود و چیزی جز تسليم طلبی نخواهد بود. باید برای مقابله با تهاجم سرمایه داری، تهاجم سوسیالیستی را در ابعاد جهانی سازمان داد. تهاجمی که ذاتاً جهانی است و بیان متنوع، رنگارنگ و متکثر خود را در میان اقوام، فرهنگ‌ها و از جمله دولت- ملت‌ها خواهد یافت. بهترین شیوه‌ی مقابله با جهانی سازی سرمایه اتخاذ سیاست هایی چون «راه سوم» نیست بلکه تقویت جریان هایی چون جنبش ضدجهانی سازی و فروم های اجتماعی در سطوح کشورها، مناطق و جهان است. ■



قرار
بود در این
شماره میزگردی
با حضور صاحب نظران
درباره‌ی «راه سوم» برگزار
شود. از چند کارشناس دعوت به
عمل آمد و درنهايت با حضور آقایان دکتر
شاپور اعتماد، دکتر فریبرز رئیس‌دانان و سیامک
طاهری میزگرد سامان داده شد.
همه چیز آماده بود و با تهیه پرسش‌های مناسب
مباحث خوبی در میزگرد به بحث گذارده شد و انتظار
می‌رفت پرونده خوبی برای چاپ در مجله باشد. هنگام پیاده
کردن نوار متوجه شدیم به تکنولوژی جدید (IC Recorder) چندان
هم نمی‌توان اعتماد کرد. مطالب ضبط شده قابل استفاده نبود. ضمن
عذرخواهی، موضوع را با آقایان درمیان گذاشتیم، با سعه‌ی صدر پذیرفتند هر کدام
مطلوب شان را در قالب پرسش و پاسخ کتبی به مجله بدھند. در این شماره پاسخهای
آقای دکتر رئیس‌دانان تقدیم می‌شود. یک بار دیگر از این عزیزان پوزش می‌خواهیم.

□ نقدنو: راه سوم چیست؟ آنچه امروز راه سوم می‌نامیم در کدام جهان فکری یا سیاسی شکل گرفت. راه سوم درباره‌ی مسائل میرم جهان امروز چه می‌گوید؟ (این مسائل را به انتخاب خود مورد بحث قرار دهید).

■ رئیس‌دانان: این راه سوم یک اختراع ضروری بخشی از سرمایه‌داری است که به ویژه در اروپا با تنگی نفس رو برو شده بود و از اواخر دهه ۱۹۸۰ با مأموریتی که به حزب کارگر انگلستان داد و در واقع مأموریتی که این حزب بر خود تکلیف دید به تدوین نظریه و راه و روش ناهوشممندانه و از خیلی جهات تکراری دست زد. تقریباً مانند همیشه آنها کار خود را با نقد بازار یله‌ی نظام سرمایه‌داری (که من به جای بازار آزاد به کار می‌برم تا واژه‌ی «آزاد» را نجات دهم) و سوسیالیسم دولتی شروع کردند. واضعنان می‌گفتند نظام سرمایه‌داری نالسانی و منحصر به فرد است به نحوی که بر اساس وضع طبقاتی مانع ایجاد فرصت‌های مناسب برای همگان می‌شود. همچنین به گمان آنان سوسیالیسم دولتی مانع آزادی فردی می‌گردد. این واضعنان در واقع کسانی جز آنونی گیدنر و چارلز لیدبیتر (به عنوان نظریه‌پردازان) و تونی بلر و براون (به عنوان عامل اجرای سیاسی) نبودند.

آنان می‌خواستند اقتصادی بنا کنند که در آن انتخاب فردی در بازار و فرصت‌های اجتماعی در دولت رفاه با هم در آمیخته باشند. این اسم ظاهر قشنگی دارد و به جز بواهوسی‌های نظری کم‌مایه، منتقدان کارکردهای تادرست دولت‌های سوسیالیستی و منتقدان نالساسی سرمایه‌داری را نیز می‌فریبد؛ البته موضوع برای کارشناسان و نظریه‌پردازان حرفه‌ای دل مشغول به این شیوه‌ی فرار از نقد اساسی سرمایه‌داری و درک سوسیالیسم تفاوت دارد. این راه سوم در همان دستگاه نظری- سیاسی جناح راست حزب کارگر شکل گرفت و پس از تولید ابیوهی از کتاب‌های توضیحی کم فایده که از سوی گیدنر چاپ شد، و می‌شود، البته فرصت پیدا کرد تا در اواخر دهه‌ی نود چند نمایش اولیه مثلاً برای خودمختاری ایرلند برگزار کند و از آن پس در راه اجرای مأموریت‌های سلطه‌گرانه جهانی سرمایه‌داری بتازد. چند مورد از بحث‌های راه سومی‌ها امروز چنین‌اند:

● سروری آمریکا قطعی است راه سوم نیاید به رغم زورگویی‌ها و هرج و مرچ نظام جهانی که آمریکا آن را رهبری می‌کند و راهبردهای آن را بر اساس زور می‌دهد آن را انکار کند. باید آن را پذیرفت و در سایه‌ی آن به فکر بقیه کارها بود. آزادیخواهان و عدالت‌جویان طرفدار نظم عادلانه‌ی جهانی که خواهان نابودی این نظام زور و سلطه‌اند در معرض سخت‌ترین حملات راه سوم قرار دارند.

راه سوم تکنیک‌پردازی

● راه حل اساسی اقتصاد باز توزیع درآمد نیست بلکه یافتن راهی است که درآمد همگان بالا برود و این جز با افزایش مسئولیت فردی و دست شستن دولت‌ها از سیاست‌های عدالت و توسعه‌ی اجتماعی و روی آوردن به سیاست‌های اشتغال میسر نیست. اینکه هیچ یک از راه‌های بالارفتن درآمد همگانی از زمان تهاجم جهانی سرمایه در میانه دهه هشتاد و هم زمان با آن شکل‌گیری سنجیده و حساب شده راه‌سوم هرگز بالا نرفت و بر عکس به عین سیاست‌های اقتصاد ناعادلانه منجر به رسیدن شمار قفیران جهان به ۱/۴ میلیارد نفر (به جای ۱ میلیارد نفر پیش‌بینی شده کارشناسی وابسته به سرمایه‌داری جهانی) شد، طرف توجه راه‌سومی ها قرار نمی‌گیرد. آنها به عدم و مدام روی خود را از تابلو آمارهای جهانی زندگی مردم برمی‌گردانند، اما از نماگرهای کامپیوتروی قیمت سهام نه.

● راه سوم یذریفت که در کنار آمریکا به حمله و کشتار مردم عراق دست بزنده و فراموش کند تاریخ شرم اور حمایت لیرالیسم را از همه خودکامگانی چون وفادار و از نظریه پردازان نخستین مارکسیستی به حساب می‌آید. دیدگاه کاثوتوسکی در جستجوی امتحانی بورژوازی بود و این با دیدگاه برنشتاين که نظام سرمایه‌داری را یک اصل ماندگار در نظر می‌گرفت تفاوت داشت. به‌هر حال از نظر سوسیالیسم اصلاح طلب، ابانتش تدریجی قدرت در دست سوسیالیست‌ها و اصلاحات تدریجی بالاخره سرمایه‌داری را محدود و به قول سوسیالیست‌ها اصلاح طلب چه آن را به سمت نابودی هدایت می‌کند. مهم‌ترین کارهایی که باید در دوره اصلاحات سوسیالیستی انجام شود ایجاد مقررات دولتی برای شرایط کار، بهداشت، مسکن و برنامه‌ریزی منطقی برای اقتصاد است.

● واکنش سوم همانا سرمایه‌داری رفاه است. این واکنش به جای اصلاحات سوسیالیستی اصلاحات کاپیتالیستی را مطرح می‌کند و در واقع به واکنش نخست کاملاً نزدیک است. این واکنش روابط مالکیت سرمایه‌داری را برخلاف واکنش دوم، به چالش نمی‌خواند و بر عکس آن را تأیید و تحکیم می‌کند. سوسیال دموکرات‌های آلمان و سوئیس از جنگ دوم جهانی این جریان را رهبری کردند. در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ قرن گذشته، به ویژه در زمان رشد سریع سرمایه‌داری پرداخت های انتقالی، پرداخت بابت خدمات اجتماعی و دستمزدها افزایش یافتند و اشتغال تا حدی ثبت شد، اما وحشت ناشی از شرایط بعداز جنگ که در مورد حذف مالکیت‌ها وجود داشت از بین رفت. این جریان به کشورهای کم‌توسعه نیز سرتاسری کرد. حاصل این جریان البته فراموش شدن جلوه‌های خشن و ضدانسانی مداخله‌های سیاسی و کشتهای نظامی امپریالیسم بود. در جریان جنگ سرده زینه‌های نظامی سرسام اور که می‌توانست مسائل مبرمی را به عوض نظامی گردی در جامعه حل کند بی‌واکنش دولت‌های رفاه انجام شد. در این دوران کار سوسیالیست‌ها برای افسای ماهیت سرمایه‌داری دشواری‌های خاص خود را داشت. این واکنش سوم فراموش می‌کرد که در واقع دولت رفاه چیزی جدا از سرمایه‌داری نیست و امروز نیز راه‌سوم مورد بحث ما که به شدت به یادگارهای ورشکسته دولت رفاه چسبیده است همین اشتباہ را می‌کند. دولت رفاه در واقع توانق نامه‌ای است بین سرمایه‌داری سودجوی نظام گسیخته و سرمایه‌داری اصلاح‌گرا.

● واکنش چهارم کینزگرانی است که به رغم اعلام و استگی سرشتی و مأموریت نجات بخش برای کاپیتالیسم از سوی کینز و کینزگرایان و نوکینزی‌ها، بازگاه به عنوان راه‌سوم مطرح می‌شود. سوگیری کینز علیه رکود و بیکاری به درخواست مداخله‌ها و سرمایه‌گذاری‌های دولتی منجر شد. سوگیری اشتغال با اختصاص سرمایه‌گذاری دولتی برای راه‌سومی‌های امروزی (کینز- بلر) نیز اهمیت دارد. همان اندازه نیز بی‌ثمر بودن آن، حتی در مقایسه با الگوی ناب کینزی، به خاطر عدم مساعدت سایر عناصر اساسی سیستم در چارچوب الگوی راه‌سوم که هم‌اکنون مردم انگلستان و آمریکا را به واکنش صنفی و اداشته است، از سوی راه‌سوم پنهان کاری شده است. الگوی کینزی با نوسان‌های در طول تاریخ و با جایه‌جایی‌هایی در اقتصادهای جهان مورد استفاده قرار گرفته است.

● راه حل اساسی اقتصاد باز توزیع درآمد نیست بلکه یافتن راهی است که دولت‌ها از سیاست‌های عدالت و توسعه‌ی اجتماعی و روی آوردن به سیاست‌های اشتغال میسر نیست. اینکه هیچ یک از راه‌های بالارفتن درآمد همگانی از زمان تهاجم جهانی سرمایه در میانه دهه هشتاد و هم زمان با آن شکل‌گیری سنجیده و حساب شده راه‌سوم هرگز بالا نرفت و بر عکس به عین سیاست‌های اقتصاد ناعادلانه منجر به رسیدن شمار قفیران جهان به ۱/۴ میلیارد نفر (به جای ۱ میلیارد نفر پیش‌بینی شده کارشناسی وابسته به سرمایه‌داری جهانی) شد، طرف توجه راه‌سومی ها قرار نمی‌گیرد. آنها به عدم و مدام روی خود را از تابلو آمارهای جهانی زندگی مردم برمی‌گردانند، اما از نماگرهای کامپیوتروی قیمت سهام نه.

● راه سوم یذریفت که در کنار آمریکا به حمله و کشتار مردم عراق دست

بزنده و فراموش کند تاریخ شرم اور حمایت لیرالیسم را از همه خودکامگانی چون صدام‌ها و پادصدام‌ها. این بار حتی متحددان اروپایی با آمریکا- انگلستان برای حمله به عراق همکاری نکردند. راه‌سومی‌ها که زمانی با داشتن متحددی چون کلینتون به خود می‌بایدند، اکنون بر ویرانه‌های عراق کوکو می‌زنند و یاد روز اعطای استقلال نسبی به ایران را مزمه می‌کنند. شرودر، متعدد دیگر راه‌سوم، در آستانه ورشکستگی سیاسی باز هم بیشتر قرار گرفته است و برای نجات مدام به راست می‌غلند. نوبیر بهار راه‌سوم در فرانسه ژوپین بود که به‌خطاط سخت‌گیری‌های اقتصادی سخت نامیدکننده‌اش کم‌مانده بود یک نوافاشیست یعنی لوین را به قسمت‌های بالایی هرم قدرت بکشاند.

● راه‌سومی‌ها برای مسائلی چون آموزش، تأمین اجتماعی هیچ کار نکرند که سهل است بخشی از دستاوردها و عده‌ها را به گل نشانندن. بلر همین چندی پیش (دوم مهر) گفت گرچه تاکنون به آموزش و بهداشت و مسایل داخلی نیز پرداخته ام اما حالا باید کاری کنم که همگان فکر کند واقعاً به این موضوع برگشته‌ام و به طور ضمنی منظورش آن بود که باید به مردم کلافه شده از جنگ بی‌ثمر و بدیختی اور عراق که در تورم و بیکاری می‌سوزند چیزی بگویم. راه‌سومی‌ها که از رفاه اجتماعی بریدند و به اشتغال روی آوردن خود از رکورد دارهای به یادماندنی رکود تورمی، یعنی بیکاری به اضافه تورم شدند. انگلستان بیکاری‌ها و تورم‌های بالاتر را نیز تجربه کرده بود اما راه‌سومی‌ها نیز اگر طلاق نیاورند از دستیابی به برنس و نقره در این عرصه رقابت باز نمانندن.

■ نقدنو: تاریخچه راه‌سوم از زمان پیدایی جنبش چپ مثلاً از اوآخر قرن ۱۹ تا به امروز چیست؟ آیا تاریخ تحول دارد یا صوفاً واکنش‌های پراکنده در برابر سرمایه‌داری و سوسیالیسم است؟

■ رئیس دانا: آنچه به راه‌سوم اشتهراد دارد از اوآخر قرن نوزدهم تاکنون عبارت بود از چند واکنش برهه‌ای فکری و نظری در برابر کارکرد تمام لیرالی سرمایه‌داری به نحوی که هم‌زمان بتواند مانع حضور و ورود سوسیالیسم و ایدئولوژی کارگری گردد و در واقع این دو می‌همیشه از اولی مهم‌تر و جدی‌تر از آب درآمده است. به این ترتیب راه‌سوم تاریخ و تاریخچه‌ی به هم پیوسته‌ای ندارد بلکه عبارت از چند تاریخ‌نامرتبط است. واکنش‌ها بر حسب زمان و قوع عبارت بوده‌اند از:

● سوسیالیسم اصلاح گرا که از اوآخر قرن نوزدهم در داخل حزب سوسیال دموکراتی آلمان شکل گرفت و به سایر احزاب سوسیال دموکرات اروپا راه یافت و در برابر چشم‌انداز انقلابی کارل مارکس مطرح شد. یکی از نظریه‌پردازان اصلی این نظریه برنشتاين بود که با کنار گذاشتن مارکسیسم، نظریه سوسیالیسم تکاملی را مطرح کرد و به قول خود راه‌سومی را بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم انقلابی پیش نهاد.

● در دوران انقلاب بلشویکی روسیه جریان دیگری مطرح شد که اساساً

مهم‌ترین جنبه الگوی کیتزری، مداخله‌های نظامی و سرمایه‌گذاری نظامی برای مقابله با رکود است که به شدت مورد تأثیر توپی بود، از اوضاع راه‌سوم جدید، قرار دارد. الگوی کیتزری به نوکیتزری تبدیل شد و در برابر نولیرالیسم و نومحافظه کاری (خواهشان دوقلوی موسوم به «راست جدید») رنگ پاخت اما برای دوره‌های بحران در محیط منجذب نگهاداری شد و در واقع مانند امروز از سوی راه‌سوم مورد استفاده قرار گرفت.

● واکنش پنجم، راه‌سوم در جهان سوم است که ریشه آن به سیاست‌های خوان پرون در آرژانتین باز می‌گردد که علیه روش‌های لیبرالی مطرح کرد. راه‌سوم جهان سوم تا حد زیادی با جنبش‌های آزادی بخش پیوند دارد که در آن برآیند نیروهای طبقاتی امکان پذید آوردن نیروهای اجتماعی مدافعان سوسیالیسم انقلابی را میسر نمی‌کرد (به ویژه با حضور برخی از مالکان زمین کشاورزی و بورژوازی ملی و نیز حشمت حضور نظامی آمریکا از ترس رشدیابی چپ‌های متمایل به اتحاد شوروی). شاید سالم‌ترین و قابل فهم‌ترین جریان راه‌سوم را بتوانیم در همین جنبش‌های آزادی بخش به خصوص در یوگسلاوی به رهبری تیتو، مصر به رهبری ناصر، هند به رهبری نهرو، غنا به رهبری نکرومه و آنونزی به رهبری سوکارنو جستجو کنیم. به هر حال رویکردهای متفاوتی نیز در میان این گونه راه‌سومی‌ها وجود داشت. بیش از جنبش غیرمعهدها در دهه پنجم و شصت که رهبران اصلی آن را نام برد، از پایه‌گذاران جنبش آزادی بخش باید از زنده‌یاد محمد مصدق و جنبش ملی کردن نفت نام ببریم که پیوندی تنگانگ با جریان‌های کارگری و چپ داشت و خود، سیاست‌های سوسیال دموکراتیک عملی و قاطع به نفع گروههای محروم اجتماعی را در دوره کوتاه عمر حکومت خود به پیش برد. به هر حال راه‌سوم جهان کم‌توسعه‌یا به سمت راه رشد غیرسرمایه‌داری و وابستگی اتفاقی سیاسی به بوروکراسی شوروی یا مانند مصر زمان سادات به سمت غرب راه یافت و توانست به جامعه مدنی و اقتصاد دموکراتیک با سوگیری سوسیالیستی مگر تاحدی در یوگسلاوی راه یابد. این موضوع را باید در متن دگرگونی‌های تاریخی و شرایط جهانی بررسی کنیم. اما

□ نقدنو: موقعيت‌های راه‌سوم چیست؟ آیا موقعيتی در کار بوده
است؟ آیا آینده روشی برای راه‌سوم وجود دارد؟
■ رئیس‌دان: موقعيت اصلی راه‌سوم مقداری گیج‌سری است که برای روش‌نفرکران جوان پذید و مقداری خوارک که

آنچه به راه سوم اشتهر دارد از اواخر قرن نوزدهم
 تاکنون عبارت بود از چند واکنش برده‌ای فکری و نظری
 در برابر کارکرد تمام لیبرالی سرمایه‌داری به نحوی که هم‌زمان
 بتواند مانع حضور و ورود سوسياليسیم و ایدئولوژی کارکری کردد

مهر تأیید لیبرالیسم مسخ شده نیست پس چیست.
 کلینتون در نقطه‌های انتخاباتی خود پیش از اولین دوره‌ی خود گفت هیچ سیاستمداری نمی‌تواند این مشاغل کشتی‌سازی را به وضع گذشته برگرداند یا اتحادیه شما را دوباره قوی سازد. هیچ سیاستمداری نمی‌تواند آن چیزی را که بوده است احیا کند زیرا ما در دنیایی نو زندگی می‌کنیم؛ دنیایی از حیث اقتصادی بدون مرز. یک نفر می‌تواند در نیویورک دکمه‌ای را فشار دهد و میلیاردها دلار را در چشم برهم زدنی به توکیو بفرستد ما اکنون دارای یک بازار جهانی هستیم. به‌هرحال جهانی شدن چنانکه هله، گرو و دیگران در بررسی سیستماتیک خود عنوان می‌کنند اساساً عبارتست از گسترش، تعمیق و تسريع ارتباط‌های چند جانبه جهان‌شمول در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی معاصر، از فرهنگ گرفته‌ی تا فعالیت‌های جنایی و از مالیه گرفته‌ی تا امور روحانی. معهناً چنانکه کالینیکوس نیز می‌گوید جالش‌های اساسی جهانی‌سازی از قلمرو امور سیاسی بیرون می‌آید که خود از واقعیت تلفیق‌های بین‌المللی اقتصادی ناشی می‌شود. اما از سوی نمایندگان راه‌سوم، جهانی شدن اقتصاد به صورت دولت محوری منسخ شده چپ قدیم، از استالینیسم گرفته‌ی تا سوسيال دموکراسی، تعبیر می‌شود.

بلر نیز پیش از به قدرت رسیدن گفت زمینه تعیین کننده سیاست‌های اقتصادی همانا بازار جدید جهانی است. معلوم نیست چه تفاوتی در این مورد بین بلر، ریگان، تاچر و بوش وجود دارد. بلر می‌گوید فضای مانور دولت در بریتانیا، پیش‌اپیش و محکم تعیین شده است. جهانی‌سازی از نظر او پیشرفت اقتصادی و بهزیستی به ارمغان اورده است. او فقر و بیکاری، اعتیاد و بیماری، خشونت و جنگ گسترش را یکسره نماید می‌گیرد.

■ نقدنو: مسایل منطقه‌ای خاورمیانه و مسایل کشورهای کم توسعه از دید راه‌سوم چگونه حل می‌شود؟
■ رئیس‌دان: خودتان به عراق نگاه کنید بینند چگونه حل می‌شود. بلر شریک بوش است که حرف مفت خاورمیانه جدید و بزرگ، اما نیت دار و حساب شده با ملاحظات جهانی‌سازی تحملی پشت پرده را می‌پراکند. او متوجه بوش است که در ۱/۵ سال گذشته تقریباً هیچ روز را در عراق و افغانستان بی‌آدم‌کشی نگذرانید. مسائل کشورهای کم توسعه از دید خط سوم مسائل خود آنهاست و نه مسئله بشریت، که می‌تواند از طریق ادغام در بازار جهانی تحت سلطه قدرت‌های کاپیتالیستی و فرامليتی‌ها حل شود. اما منابع جهان کم توسعه به تمدن صنعتی تعلق دارد.

■ نقدنو: راه‌سوم در ایران چگونه شناخته، بررسی و نقد می‌شود؟
■ رئیس‌دان: راه‌سومی‌های ما عمدتاً بخشی از تکنولوگی‌ها و بوروکرات‌های وابسته به حاکمیت‌اند- بگذریم از روشنفکران گیج‌سر که وقتی با آنها صحبت می‌کنم متوجه می‌شوم که چیزی از این مقوله نخواهند و نمی‌دانند. شماری از روشنفکران البته، با روحیه مسقتل و انتقادی که دارند در راه یادگیری و یاد دادن اند و نظام سرمایه‌داری را تحلیل می‌کنند. آنها از مصائب

فردال بکاهد تا بازار نژنندی سهام را آرام کند و به فدرال رزرو اجاره بدهد که نرخ بهره را پایین آورد و او دانست که چقدر سرنوشت‌شی به الن گرینپسین (انتخاب نشده برای فدرال رزرو) و به بازار سهام بستگی دارد. او نظریه را پذیرفت و گفت که باریگان جمهوریخواه مخالف است؛ اما خود یک آیزنهاور جمهوریخواه است. دیک موریس، جمهوریخواه در ۱۹۹۶ به کلینتون نیز کمک کرد. در پی شکست سیاست اصلاحات در مواقیب‌های بهداشتی کلینتون، او به وی توصیه کرد به اصطلاح لباس‌های جمهوریخواهان را برباید و در کاخ سفید بیاویزد که نتیجه نفرت انگیز آن (به زبان کالینیکوس) همان اضای سیاست اصلاحات رفاهی از سوی کلینتون بود.»

■ نقدنو: راه‌سوم مشخصاً با سوسياليسیم چه فاصله‌ای دارد و آیا در نظام سرمایه‌داری می‌گنجد یا خیر؟

■ رئیس‌دان: راه‌سوم امروز، سوسياليسیم را مرده و زنده‌ناشدنی می‌داند. راه‌سوم امروز تدبیر کاپیتالیستی تمام عیار است و حتی در قیاس با تدبیر دولت رفاه و تدبیر کینزی نیز راست‌گرتر است. آنها مانند افراد جاهل دیگر، سوسياليسیم را بر حسب وجود دولت‌هایی که آرمان‌های را که خود به سوسياليسیم نسبت می‌دهند، موقفيت‌آمیز و در عرض چند شب‌های روز به انجام می‌رسانند تعریف می‌کنند- البته صبر و تحملشان نسبت به کاپیتالیسم و گذشتان به فجایع آن پایانی ندارد. به گمان آنان «سوسياليسیم موجود» دیگر موجود نیست. همان‌گونه که اتحاد شوروی موجود نیست.

کینه‌توزی بیمارگونه ضدسوسيالیستی بلر نیاز به توصیف ندارد. اما گینز نظریه‌پرداز راه‌سوم عروج راه‌سوم را منحصراً در گروی «مرگ سوسياليسیم» می‌داند. او می‌نویسد (از کتاب کالینیکوس نقل می‌کنم) «این مفهوم که سرمایه‌داری می‌تواند از طریق مدیریت اقتصاد سوسيالیستی انسانی شود به سوسياليسیم همه‌ی لبه‌های سخت را که داراست و اگذار کند». باری شاید سوسياليسیم به معنای نظام اقتصادی دولتمردان (State-Steered) مرده باشد، اما قطعاً به مثابه مجموعه‌ای از ارزش‌ها زنده است. اما راه‌سومی ورشکسته‌ای چون ژوپین گفته بود: «ما باید در مارکسیسم چیزهای خوب را از نو کشف کنیم یعنی تحلیل انتقادی واقعیت‌های اجتماعی و سرمایه‌داری، اما باید پرداختن به سرمایه‌داری را ادامه دهیم تا بتوانیم به آن اعتراض کنیم، بر آن مسلط شویم و آن را اصلاح کنیم» و این چیزی نیست جز همان روش‌های اندیشه‌گی عقیم گینز و دیگران.

■ نقدنو: راه سوم با جهانی‌سازی چه می‌کند؟
■ رئیس‌دان: تمامی نیات پلید سرمایه‌داری انحصاری جهانی در

جهانی‌سازی تحمیلی که حول محور منافع فرامليتی‌ها می‌چرخد و از کمپلکس‌های صنعتی- نظامی مایه می‌گیرد و سیاستمداران مکار و ژنرال‌های نوافاشیست غیرخیابانی و ستادنشین را به کار می‌برد در کارکرد بلر در عراق نمایان شد. نیازی به اثبات ندارد آنچه در ابوغریب شد و آنچه در بصره و فلوجه و نجف و بغداد ادامه دارد، اگر او به کشتارهای وحشیانه دوران جنگ سرد که با

وقتی همین مجلس از پرهیز از خصوصی سازی افراطی صحبت می کند به تأیید سرتکان می دهنده، اما زبان باز نمی کنند. آنها تمام توان و شور و اشتیاق خود را در دوره ۸-۷ سال گذشته در کنار دولت برای عقیم گذاشتن جنبش اجتماعی که به عنوان اصلاح طلبی حکومتی تعبیر و تفسیر شد به کار بردنند. آنها همان قدر به ژرفای ساختار دولت اصلاح طلب بی اعتنا بودند که حال به صداقت و صحت گفتارهای سخنگویان نو محافظه کاری در مجلس هفتم، به هر حال راهسومی ها در دنباله کینه خود علیه عدالت اجتماعی و دموکراسی ژرف و مشارکتی تا توانستند، و به جز زمینه های اعتقادی خود، با نولیبرال های محلی- که چون نیک بنگری معجون هفت جوشاند، هم اوایی کردند.

ادامه سیاست های تعديل ساختاری به گونه ای دیگر، که خود از حاملان و مقلدان ناشی آن به شمار می آمدند، محصول همکاری نولیبرال های محلی و راهسومی های بعدی است: همکاری ای که تا به مخزن ثروت محافظه کاران می افزود مورد تأکید و حمایت آنان نیز بود.

■ نقدنو: راهسوم برای توسعه سیاسی ایران چه راه حلی دارد؟
■ رئیس دانا: و درین و درد از ریاکاری نهادینه شده در این سرزمین. حافظ نیز از آنها می نالید وقتی می گفت:

ربای زاهد سالوس جان من فرسود

قدح بیار و بنه مرهمی بر این دل ریش سابقه ای نان به نرخ روز خوردن و استگان قدرت، سنت ریاکاری خدمتردمی و وحشت و لعل توأمان امروزین با سرشت مزدورانه نولیبرالی و راهسومی درهم آمیخته است. چه معجون دل به هم زنی.

مهمنترین هوضوع گیری راهسومی ها، مشترک با نولیبرال ها، آن است که خصوصی سازی گنید تا توسعه سیاسی حاصل شود. گویندگان این ادعای نامتصفانه و غلط انداز هرگز لحظه ای به این واقعیت نپرداختند که چه کسانی جز صاحبان زر و زور دستاوردهای زود گذر دموکراسی نیم بند را مثلاً در عرصه های مطبوعات، اجتماعات، انجمن ها و جز آن به گونه ای حساب شده و سیستماتیک و با به کار گیری گروه های زور نابود کردند. کارگران، معلمان، کارمندان عادی، سریازان به ویژه با نمایندگی فرزندان و برادران و خویشاں شان در دانشگاه ها و مدارس یک سره برای آزادی تلاش کرده اند. این رکورد نیز در تاریخ مبارزات اجتماعی برای توسعه سیاسی کم نظیر است. برای راهسوم و نولیبرال های مدعی دموکراسی، هرچیز جز دموکراسی صوری مضر است زیرا شرافت و سلطه مالکیت ها، شامل مالکیت های نامشروع، را خدشه دار می کند.

آنها از دموکراسی دم زندند اما هرگز امضای آنان را پای دفاع از هیچ به بند افتاده و آزادی خواهی نمیدیم. حتی شمار زیادی از آنها بی برو ببرگد جنایت های اسرائیلی و آمریکایی را به مثابه نامالاییات خیرآور و لازم گرامی داشتند. ما همه، اینها را می دانیم و آنها را می شناسیم، همان گونه که متعددانشان، محافظه کاران افراطی اتو کشیده را. به هر روی:

گرچه دانی که نشنوند بگوی

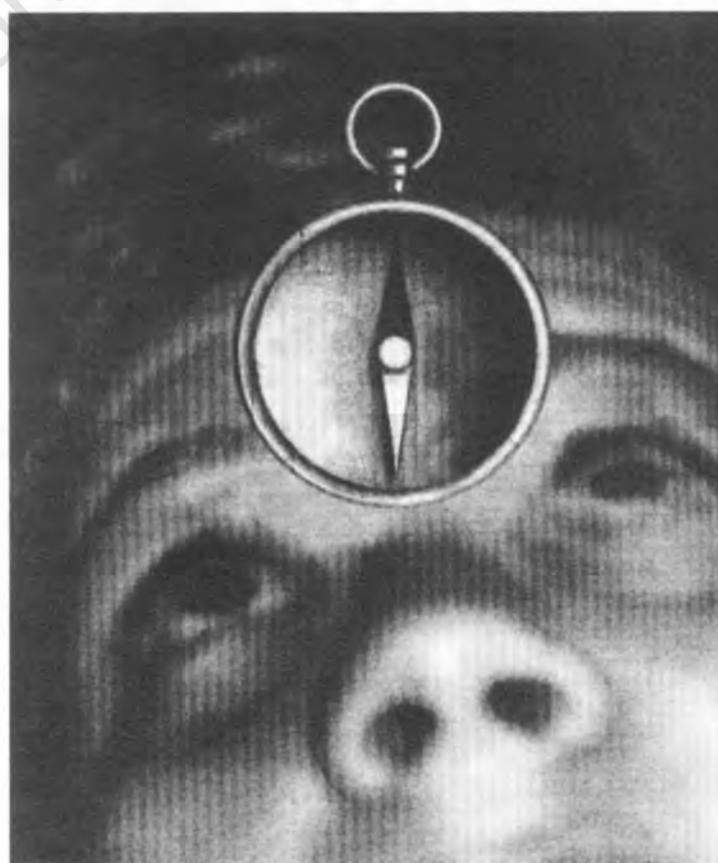
هرچه دانی نه نیکنامی و پند

و این گفته ها البته برای جان های آزاد است هرچند خلاف رأی من می اندیشند. ■

سرمایه داری و نولیبرالیسم در جامعه و میهن خود آگاه شده اند. اما شاید مقصود ما هستیم و شاید هم تقدير زمان، که به خاک هلاکت می کشاند، موجب شده است که آنها آشنایی کافی و درک آزاد و کامل از سوسيالیسم یا مکتب های انقدری را دیگال و چپ نداشته باشند. تجربه های بد و نادموکراتیک شماری از کشورها و دولت های چپ که هیچ ربطی به سوسيالیسم ندارد. اما باید هم اشتیاه ها را بپذیریم- بذوری سنگ و سد راه آگاهی مردم پذیری شد. فروباشی اتحاد شوروی به عوض آنکه در متن تاریخی و تعارض جهانی ارزیابی شود و دانسته شود که این فروباشی سوسيالیسم نیست بلکه فروباشی یکی از واکنش های اساسی و دیرپا به نظام سرمایه داری است و از بالندگی سوسيالیسم و آزادی واقعی در دنیا پرآشوب ما نمی کاهد، موجب این داوری پراگماتیستی شد که گویا ناگیر باید به کاپیتالیسم دل بست.

□ نقدنو: راهسوم درباره مسایل مبرم اقتصادی ایران (به ویژه کم توسعه گی، بیکاری و بی ثباتی) چه می گوید؟

■ رئیس دانا: تا آنجا که من می دانم اکنون بخشی از حرف های ملایم شده اکثریت محافظه کار مجلس هفتم را بازگو می کنند (و به هر حال در کنار آنان همکاری های طولانی مدت داشته اند) اما این را نیز خیلی شرمسارانه می گویند. مثلاً به موضوع گیری مجلس هفتم علیه سرمایه گذاری خارجی اصلاً روی خوش نشان نمی دهند، اما

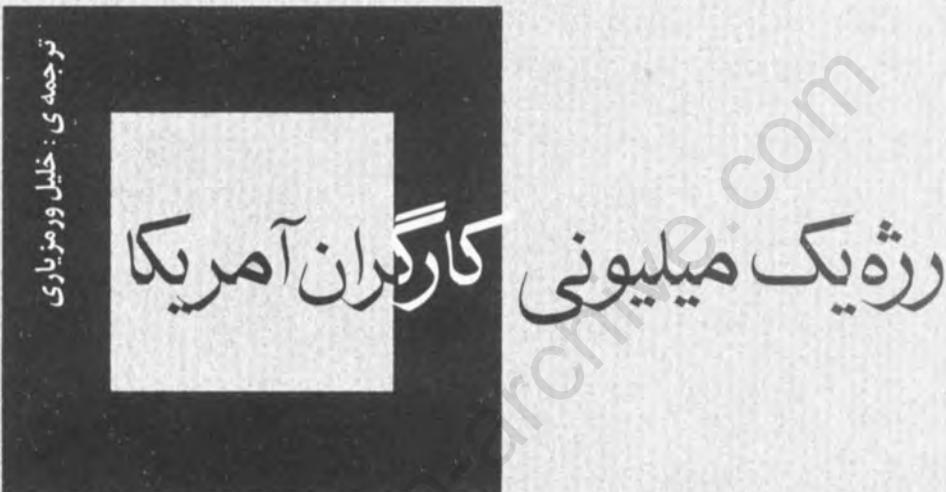


روز ۲۳ ژوئن، سال ۲۰۰۴، به دستور جان سوینی و رهبری فدراسیون کار آمریکا، مریلین. سی. شنايدر، مسئول بخش سازمانده این فدراسیون، طی یادداشتی به شعبات فدراسیون در ایالات و شوراهای کارگری شهرها از آنها خواست که: «رژه یک میلیونی کارگران را مورد حمایت قرار نداده و هیچ گونه منبع مالی به تظاهرات واشنگتن اختصاص ندهند.»

باید به این امر توجه داشت که این یادداشت بدون گفتگو و مشورت با سازماندهنگان و طرفداران رژه یک میلیونی صورت گرفته است. این سازمان‌ها شامل اتحادیه بنادر و انبیاداران، ائتلاف سراسری اتحادیه‌های سیاهپوست، فدراسیون کارولینای جنوبی، شوراهای سراسری شهرها و سازمان‌های کارگری ملی مانند کمیته عمل و مرکز تبادلات تجارب بین‌المللی می‌باشند.

بنابراین، رهبری فدراسیون کار آمریکا از بالای سر بخش‌های مهم و معنابهی از کارگران، جنبش ضد جنگ، و سازمان‌هایی با باورهای مذهبی، تصمیم گرفته و حرکت سازماندهی تظاهرات واشنگتن را تحریم نموده است.

این کاری بی‌سابقه است که نیاز به کنکاش دارد. سوال این است که، چرا رهبری فدراسیون از سازمان‌یاری کارگران توسط این کمیته احساس خطر می‌کند؟ کارگران آمریکا امروز با بحران بزرگی روی رو هستند. کمیته سازمانده می‌خواهد با این بحران مقابله کند و همه حملات دولت و سرمایه‌داران به سطح معیشت، خدمات



عمومی، مسکن، بهداشت و آموزش و پرورش ما را متوقف سازد. این حرکت، می‌خواهد جلوی سرازیر شدن تریلیون‌ها دلار از کار و زحمت توده‌های کارگر را، به [سوی] یک جنگ دائم و دهه‌ها جنگ برای نفت و اشغال عراق، بگیرد.

کنفراسیون کار آمریکا در این یادداشت اظهار می‌دارد: «ما در حالی که ممکن است با بسیاری از اهداف کمیته سازمانده رژه یک میلیونی موافق باشیم، اما از این تظاهرات حمایت نخواهیم کرد و هیچ نیرویی، برای بسیج آن در پاییز، اختصاص نخواهیم داد.»

«ما فکر می‌کنیم که این امری مطلقاً ضروری است که، نیروی جنبش کارگری مان را برای بیرون راند جورج بوش از کاخ سفید به کار گیریم.»

«ما فدراسیون‌های ایالتی مان و شوراهای مرکزی کارگران را تشویق می‌کنیم که، رژه یک میلیونی کارگران را مورد حمایت قرار نداده و به جای آن روی انتخابات متمرکز شوند.»

اینها استدلال‌های رهبری فدراسیون، برای بسیج نکردن کارگران برای رژه یک میلیونی است. کمیته سازمانده در مقابل این استدلال‌ها می‌گوید که رژه کارگران، توده‌های کارگر را برای پیش کشیدن نیازها و مسایل خود، مستقل از سیاستمداران و احزابشان بسیج و سازماندهی می‌کند.

ما می‌گوییم که تنها با عمل به نام خودمان می‌توانیم جنبشی بسازیم که نیازهای ما را مورد توجه قرار دهد.

هدف اصلی شکل‌گیری جنبش گیری اتحادیه‌ای، ایجاد اتحادیه‌گرایی صنعتی بود. این جنبشی برای رفع ستم از زنان و جنبش عظیم حقوق مدنی بود. هدف همه اینها بسیج مستقل زیر نام خودمان بوده است.

اهداف ما، که ظاهراً فدراسیون نیز با آن توافق دارد، شامل بهداشت و درمان رایگان، از زمان تولد تا مرگ است: که به دخالت کمبانی‌های خسیس بیمه‌های خصوصی خاتمه دهد. آیا شکست جورج بوش به چنین امری منجر خواهد شد؟

هدف ما، پایان دادن به قرارداد تجاری شرکت‌های انحصاری است، که کارگران را به یک رقابت دیوانه وار

سوق من دهد، که نهایاً منجر به کارهای جلاقت فرسای استمراری نازل می شود. آیا شکست جورج بوش این مسئله را تغییر خواهد داد؟ آیا جو حزب دموکرات برای ما قرارداد تجاری امریکای شمالی و صندوق بین المللی پول را به ارمنان تیاورد و آیا این قراردادها منجر به کارهای ولت دیسی و ج من نشد؟ آیا همین قراردادها کارگران را در هائیتی به ۲۱ سنت دستمزد در پرایر یک ساعت کار، محکوم نکرد؟

آیا شکست جورج بوش، به خصوصی سازی و اتهام اتحادیه ها در بخش خدمات عمومی، که مساعل ما را تحت بهانه دولت کوچک، به بعضی خصوصی سازی خاتمه خواهد داد؟ آیه تغییر بافت، مشاغل و خدمات عمومی ما بود، در حالی که انحصارها سود بردند و این تریلیون ها دلار به دست آمده از عرق چین مرا مکید.

آیا شکست جورج بوش، مدارس برای همه را جایگزین برنامه اتهام مدارس عمومی خواهد کرد؟ آیا این شکست احتمالی بوش به یک برنامه سراسری بازسازی مهارتها و استعدادهای برای جلس مردم، بر ساختن این گشور منجر خواهد شد؟

آیا این به بزرگاری و فخر بایان ناده و صنعت زبان سازی را، که نسل های از سیاه پوستان و جوانان امریکا را از بین برده خانم خواهد طوّا؟

آیا شکست جورج بوش، قوانین ضد تازگری و ضد اتحادیه ای، و ملغی خواهد کرد؟
اما شکست بوش، برای ما یک سیستم حمل و نقل عمومی مدنی و عاری از آشغال را، برای هر شهر و شهرک به ارمنان خواهد اورد؟

جان کری، از زاویه راست افراطی، برای تشید به اصطلاح جنگ علیه تروریسم فراخوان صادر کرده است. طبق این قوانین، می توان مردم را، قبل از اتفاق هر نوع عملی، هدف قیارداد و زمینه را برای دستگیری های سری ضرباً آماده کرد. این قوانین، راه را برای زنان نصوبن مردم، بنون دادگاه و بر جسب زدن مخالفان به عنوان تروریست هموار سازد. آیا برکناری بوش، حقوق مردم را تضمین خواهد کرد؟ آیا برکناری بوش قوانین سهیم بروسته ضد تروریستی و همه قوانین سرکوبگرانه، که صحنه را برای یک دولت پلیسی آماده کرده است لغو خواهد کرد؟

آیا شکست جورج بوش، ۴۳ تریلیون از بودجه پنتاکون و وزارت دفاع را، در حالی که صنایع نظامی، دولت را غارت و ان را به گروگان می گیرد، اعاده خواهد کرد؟

جان کری کاندیدای حزب دموکرات، در خواست افزایش فوق العاده سربازان روزه و مسیح برای کسانی است. که می گویند امریکائی در عوای و بسط کنترل نظامی امریکا بر خاورمیانه و فراتر از آن را کرده است. دیگر بس است. صری و میر اطفال در هارلم بالآخر از میزان مرگ و میر کودکان هو سکاندین ام است. آیا شکست جورج بوش، به اشغال عراق و نقشه های جنگ های امپریالیستی بیان خواهد دارد؟

آیا شکست جورج بوش، نیروهای نظامی امریکا را به خانه باز خواهد گرداند؟
و یا این طرحی برای بعد از انتخابات است که، با سربازگیری از جوانان طبقه کارگر، به بسط نظامی گری در امریکا آدامه دهند؟

روز ۲۵ زوئن، سی ای ایلات متحده بودجه ۴۱۶ میلیونی برای پنتاکون را با ۹۸ رأی، یعنی صد درصد تصویب کرد. چند روز قبل از آن، مجددًا سنا با ۹۴ رأی موافق و ۴ رأی مخالف، رأی به افزایش نیروهای امریکائی در عراق داد. چند روز پیش از آن نیز یک بودجه یک تریلیونی برای دهه آینده به تصویب و ساند. از نظر دور نداریم که اخیراً حسابداری خود وزارت دفاع اعلام نمود، ۴۲ میلیارد از حساب بانکی پنتاکون ناپذید شده است و بیش از چند دهه، در این زمینه برای مخفی نگهداشت آن، حساب صاری شده است.

یک تریلیون دلار درست مفادل ۱۰۰۰ دلار در هر دقیقه، از زمان تولد عیسی مسیح است.

آیا شکست جورج بوش، بودجه های غارت شده را ترمیم کرده و جاری نشان تریلیون ها دلار به صنایع نظامی را، که منجر به قطع هرچه بیشتر خدمات شهومی خواهد شد، متوقف خواهد ساخت؟

امروز، ۷۱ درصد اعضا از امارات امریکا مالیات نمی پردازند. اما مشاور اصلی اقتصادی جان کری همراه جورج شولتز همان،

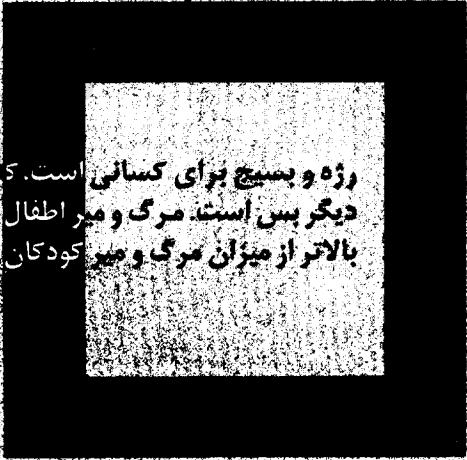
ولی را باید می کنند که برای از توله شوال زنگ بازی کرندند.

آیا جلن مک کین، که جان کری وی را به سهاره شود دارد ایالی لاکوسا از جنral موتورز و گرایسلر که جان کری را مورد حمایت قرار داده اند، مبالغه بوده های کارگر را نمایندگی می کنند؟

رهبری رسمی فدراسیون کار امریکا که فارشید سریع حمایت توندهای کارگر برای بسیج خود روپرورست، به کارگران دستور داده است که حمایت خود را برای روزه یک میلیونی متوقف سازند. آنها به جنبش کارگری و کارگران مشکل گفته اند که فراخوان بیزه یک میلیونی کارگران را در ۱۷ اکتبر در واشینگتن تحریم کنند.

توندهای کارگر امریکا تحت محاصره هستند. احصارات و الیگارشی بانک ها در این جامعه علیه همه ما جنگ طبقاتی می کنند.

در مقابل حملات بی وقفه سرمایه طران، فدراسیون کار امریکا ساخت مانده است. صدایشان شنیده نمی شود. آنها جرأت نمی کنند بگویند که دیگر بس است. آنها نمی توانند بگویند که هر دو حزب توسعه همان افراد در وال استریت مورد حمایت مالی فرار می گیرند.



بنگلادشی تحمیل کرد.
بیکاری در شهرهای داخلی ما، ۶۰ درصد جوانان سیاه پوست مرد را در بر می‌گیرد، در همان حال گروههای پلیس مانند ارتش اشغالگر، این بخش از شهرها را پر کرده‌اند.

از هر چهار کودک، یک کودک گرسنه می‌خوابد، اما صدھا میلیون دلار از حق عضویت ما، در اتحادیه، به سیاستمدارانی تخصیص داده می‌شود، که منشاء هیچ کاری نیستند.

جنبیش کارگری ما این فرصت و این وظیفه را دارد، که به میلیون‌ها کارگر سازمان یافته و غیر متشکل، رجوع کند.
ما نمی‌توانیم به سیاستمداران چک سفید بدھیم، تا آنها بتوانند در هنگام انتخابات ما را به کار گرفته و مشاغل و خدمات عمومی ما را، در بین دو انتخابات از بین ببرند.

برای حفظ حقوق مان، به ما بپیوندید. برای تحقق اهدافمان، به ما بپیوندید. برای جنگیدن برای جوامع خود و حفظ مشاغلمان، به ما بپیوندید.

از کارگران بنادر و انبارداری، که بنادر را، در اعتراض به آپارتايد بستند و کارگران را، علیه قانون تافت هارتلى، یعنی قوانین ضدکارگری، بسیج کردند، حمایت کنید.
به همه سیاستمداران،

تحت لوای هر پرچمی که رژه می‌رونند، پیامی بفرستید و بگویید که ما برای فروش نیستیم. ما را نمی‌توانید برای اهداف خود به کار گیرید، دروغ بگویید و مورد معامله قرار دهید.
بگذار آنها بدانند، که ما اهداف خود و تجارب خود را داریم، بگذار آنها

بدانند، که ما نیاز و دورنمای خود را داریم و ماباید اینها را مجبور کنیم که حساب پس دهند.

ما به رهبری فدراسیون کار آمریکا و همه کسانی که امید و انتظاراتی از جان کری دارند و یا خواهان حمایت ما هستند، می‌گوییم که، به جای ما بخشن نکنند و شرمگینانه برای تسليم کردن پایینی‌ها، در بالا سکوت نکنند.

کارگران، تا حال چک‌های سفید زیادی برای سیاستمداران آمریکایی صادر کرده‌اند، که به جیب ما دستبرد بزنند و توقعات ما را مورد چشم‌پوشی قرار دهند.
بگذار همه با هم در خانه کارگر به هم ملاحق شویم.

هرگونه دستاورد تاکنونی ما زیر پرچم کارگران به دست آمده است. ما مردمان کارگر با افتخار و قدرمندی، ما اتحادیه قدرمندی هستیم و برای حقوق خود، با صدای خود و به نام خود، خواهیم جنگید.
خواهان و برادران، متخد شویم. بگذار برای تغییر و رسیدن به عدالت اجتماعی، به قدرت عظیم خود تکیه کنیم.

ما از همه می‌خواهیم، که برای تظاهرات و رژه یک میلیونی ۱۷ اکتبر واشنگتن، کمک مالی کرده و نیرو بسیج کنند. آن روز، ما در سراسر ایالات متحده رژه خواهیم رفت و نشان خواهیم داد، که طبقه کارگر به حرکت درآمده و دیگر نمی‌توان منکر آن شد. ■

بیانیه کمیته سازمانده رژه یک میلیونی واشنگتن صادره در روز ۲۷ سپتامبر

۳۶ سال قبل، مارتین لوتر کینگ، مردم فقیر ما را به رژه‌ای میلیونی در واشنگتن، فراخوان داد، تا این سیستم بحران‌زده را مورد خطاب قرار دهنده و گروگان‌گیری دولت و کشورمان را، که توسط الیگارشی بانکی و اتحادیه، هر دو حزب را تسخیر کرده‌اند، به مبارزه بطلبد.

آیا فدراسیون کار آمریکا چرات می‌نمود، که با ارسال امریه و دستور، جنبش حقوق مدنی بسیج یافته، توسط پسر مارتین لوتر کینگ، مالکوم ایکس و سزار چاوز را تحریم کند؟

در حقیقت، جنبش کارگری در آمریکا از درون با بحران خود روپرورست. جنگ طبقاتی بی‌رحمانه‌ای که علیه ما سازمان داده شده است، تعداد کارگران سازمان یافته را به مارس ۱۲ درصد رسانده است. این نتیجه کمپین آگاهانه یک درصد از جمعیت است، که ۹۰ درصد ثروت ملی را در اختیار گرفته‌اند.

طبقه کارگر به خاطر این در محاصره قرار گرفته است، که رؤسای اتحادیه‌ها می‌دانند که جنبش اتحادیه‌ای، تجلی طبقه کارگر و اکثریت

جمعیت ایالات متحده آمریکاست.
ما گلوگاه تولید هستیم و زمانی که صفووف مان را بسیج کنیم، نیروی را نمایندگی خواهیم کرد که هیچ قدرت مخالفی، هر چند تمرکز یافته، نمی‌تواند آن را متوقف سازد.

ما ضربان قلب توده‌های کارگر و کارگران سازمان یافته را اندازه‌گیری کرده‌ایم، اکثریت قریب به اتفاق توده‌های کارگر خواهان پایان دادن به جنگ و ریختن منابع ملی به تولیدات جنگی و جنگ هستند.

فقط همین هفته گذشته، اتحادیه خدمات عمومی و اتحادیه بین المللی خدمات، دو اتحادیه بزرگ در آمریکا، قطعنامه‌ای به اتفاق آرا صادر کرده و خواهان پایان دادن بی‌درنگ به جنگ و پایان دادن به اشغال و بازگشت همه نیروهای آمریکا شدند.

به همین خاطر سازمان دهنگان رژه میلیونی کارگران افتخار می‌کنند که همه شوراهای کارگری در سراسر آمریکا، این رژه اعتراضی را مورد حمایت قرار دادند. ما با توجه به اینکه، تک‌تک شعبات محلی اتحادیه بنادر و انبارداران از سن دیه‌گو تا آنکورچ این رژه را مورد حمایت قرار دادند، نیرو می‌گیریم. آنها مقابلاً از حمایت فعالان اتحادیه‌ای سیاه پوست، کمیته سازمانده کارگران کشاورزی و سازمان‌های ملی برای حقوق مهاجرین، افرادی و نیرو گرفتند.

ما در هر اتحادیه‌ای، کارگران را سازمان می‌دهیم و انرژی و اشتیاق جنبش کارگری و مردمی آرزومند تحولات را به کار می‌گیریم. ما طبقه کارگر را فرا می‌خواهیم، که حول خواست خود و چشم‌انداز یک آمریکایی تحول یافته، بسیج شوند.

رژه و بسیج برای کسانی است، که می‌گویند دیگر بس است. مرگ و میر احقال در هارلم، بالاتر از میزان مرگ و میر کودکان در بنگلادش است و در بنگلادش همان اتجمن استیودور، که تلاش کرد اتحادیه بنادر و انبارداری را نابود کند، بنادرشان را خصوصی کرد و دستمزدهای بخور و نمیر را به کارگران





در سراسر تاریخ، طبقات حاکمه‌ای که اقلیت کوچکی بوده‌اند، به اجبار به دستگاه‌های دولتی و نهادهای اجتماعی متولّ می‌شده‌اند تا از قدرت، منافع و امتیازات خود دفاع کنند. در گذشته، به خصوص در جهان سوم، سلطه طبقات حاکمه از طرف آن سوی دریاها حمایت و تقویت می‌شد و همراه با آن نهادهای مذهبی محلی، مردم تحت استثمار را کنترل می‌کردند و نارضایتی مردم را به سمت اختلافات و رقابت‌های مذهبی و قومی منحرف می‌کردند. گرچه این حرکات تا امروز ادامه یافته است، اما در چند دهه اخیر نهادهایی به منصه‌ی ظهور رسیده‌اند که همان عملکردهای کنترل و شکل دهنده ایدئولوژیکی را انجام می‌دهند. این نهادها خودشان را سازمان‌های غیردولتی می‌نامند. امروزه حدود ۵۰۰۰ NGO در جهان سوم وجود دارد که در مجموع بیش از ده میلیارد دلار از نهادهای بین‌المللی، دولت‌های اروپا، ایالات متحده، ژاپن و حکومت‌های محلی [کمک مالی] دریافت می‌کنند. مدیران بزرگترین NGO‌ها، بودجه‌های میلیون دلاری و امتیازات و خدماتی را در اختیار دارند که قابل مقایسه با مدیران شرکت‌های چندملیتی است. آنها به کنفرانس‌های بین‌المللی می‌روند. بازارگانان بلندپایه و مدیران مالی بر جسته هم ارز هستند و شیوه‌های تصمیم‌گیری ای را به کار می‌گیرند که میلیون‌ها نفر از مردم، به خصوص مردم فقیر، زنان و کارگران غیر رسمی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. NGOs در همه جا دارای فعالیّن سیاسی و اجتماعی هستند که در

کرده و خودپسندی‌های شخصی‌شان را ارضاء می‌کند. در ابتدا گردانندگان NGO‌ها اظهار می‌داشتند که در برابر فقر و نابرابری می‌جنگند و بدین وسیله کارشان را توجیه می‌کردند. ظاهر این مساله فریبند است. بود. رابطه مستقیم میان رشد آنها و کاهش استانداردهای زندگی وجود دارد: اما افزایش NGO‌ها موجب پایین آمدن بیکاری و یا کاهش مهاجرت وسیع دهقانان نند و سطح دستمزد ارتش را به رشد کارگران غیررسمی را به سطح قابل قبول ترساند. اینچه که NGO‌ها انجام دادند عبارت بود از ایجاد لایه نازکی از حرفه‌ای‌های نولیبرال که با داشتن درآمد در شرایط سخت، غاریگران اقتصاد نتو لیبرالی را نجات می‌دهند. نولیبرالیسمی که کشور و مردم آنها را تحت تسلط در اورده و در حال نفوذ به درون ساختار طبقاتی موجود است.

این واقعیت با آنچه که NGO‌ها از عملکرد خود تصور می‌کنند در تقابل قرار می‌گیرد. بر طبق آنچه که تبلیغ شده میان مردم رایج است NGO‌ها راه سوم میان سلطه سیاستمداران و بازار و حشی سرمایه‌داری هستند. آنها خود را به متابه پیشوavn چامعه مدنی که در خدمت اقتصاد جهانی هستند، توصیف می‌کنند. تصور عمومی که در کنفرانس‌های NGO‌ها مطرح می‌شود، عبارت است از: *التراپیو توسعه*.

عبارة کاسیکارانه‌ی جامعه‌ی مدنی به دور از واقعیت است و تنها در خلا وجود دارد. جامعه‌ی مدنی یک کل مقدس واحد تیست. این جامعه از طبقات تشکیل شده و در این قرن فاصله میان طبقات بیش از پیش عمیق گشته است. بسیاری از بی‌قانون‌ها در برابر کارگران به وسیله بانکداران ثروتمند در جوامع مدنی صورت می‌گیرد. جوامعی که بهره‌گذاری را برای پرداخت وام‌های داخلی دریافت می‌کنند. همچنین به وسیله زمیندارانی که دهقانان را از زمین اخراج می‌کنند و نیز به وسیله سرمایه‌داران صنعتی که کارگران ساده را با دستمزدهای پایین از کارگاه‌های دارای شرایط غیر انسانی اخراج می‌کنند. با صحبت کردن در باره جامعه مدنی، گردانندگان NGO‌ها تضادهای عمیق طبقاتی را مخفی می‌کنند. همچنین استثمار طبقاتی، میازده طبقاتی ای که جوامع مدنی امروزه را به دو قطب تقسیم کرده است را منکر می‌شوند. منظور از جامعه مدنی این است که NGO‌ها در همکاری با سرمایه‌داری که از نظر مالی آنها را تأمین می‌کند، تسهیلاتی به وجود آورند و این امکان را بیانند که بر تامین و پیروانشان را به تعییت از منافع سرمایه‌های بزرگ که اقتصاد نولیبرال را تنظیم می‌نمایند، هدایت کنند. در بسیاری از موارد گردانندگان NGO‌ها به اصطلاح جامعه مدنی، عوام‌قربیانه به برنامه‌های عمومی و نهادهای دولتی حمله می‌کنند و آنان را مورد سرزنش قرار می‌دهند که خدمات عمومی را کنار گذارده‌اند. گردانندگان NGO‌ها در کنار بنگاه‌های بزرگ اقتصادی عوام‌قربیانه به سیاستمداران حمله می‌کنند (از یک طرف یا نام دفاع از جامعه مدنی و از طرف دیگر دفاع از بازار) تا آنکه مبالغ دولتی را در اختیار گیرند. سرمایه‌داری به اصطلاح ضد سیاست، سعی در افزایش نهادهای عمومی در جهت کمک به صادرات و حمایت‌های مالی دارد و گردانندگان NGO‌ها اسعی در به حساب آوردن سهم مسافرت، قراردادهای فرعی، به دست آوردن خدمات دست دوم برای اعضا خاص خود دارند.

مناطق شهری و روستایی آسیا، آفریقا و امریکای لاتین فعالند و به طور کلی وابسته به ولی نعمتان خود در اروپا، ایالات متحده و ژاپن هستند. این مساله بیانگر نفوذ فرایندهای NGO‌ها و قدرت سیاسی و اقتصادی آنها در به اصطلاح جهان پیشرفت است. به گونه‌ای که برخورد تقاضانه چپ با نقش منفی آنها ضعیف است. پخش زیادی از این مساله مدیون موقوفیت NGO‌ها در جایگزینی و تخریب جنبش‌های یافته و جذب روشنگران ارزشمند و رهبران سازمانده آنها می‌باشد.

امروزه بسیاری از جنبش‌های چپ و تمایندگان مردمی، انتقاد خود را بر ضدوق بین‌المللی یول، بانک جهانی، شرکت‌های چندملیتی، بانک‌های خصوصی و غیره متمرکز گرده‌اند. آنها می‌که برنامه‌های کلان اقتصادی را در جهت غارت سوم تنظیم می‌کنند. هر چند این مساله مهم است، اما پایمال کردن بینانهای صنعتی، استقلال و استانداردهای زندگی جهان سوم، هم در زمینه اقتصاد کلان و هم در سطح سیاسی و اجتماعی خرد انجام گرفته است. تأثیرات مشخص اقتصاد نولیبرالی بر روی دستمزد و مزایای کارگران، دهقانان و صنایع کوچک ملی، جو تاریخی در سطح ملی به وجود اورده است. در چنین حالتی NGO‌ها به صحنه می‌آیند برای آنکه این تاریخی را از سیاست اصلی آن متحرف کنند و از حمله مستقیم به ساختار قدرت (شرکت‌ها و بانک‌ها و ...) و سود آنها جلوگیری گردد و مردم را به سمت پژوهه‌های کوچک محلی که دارای زمینه‌های غیرسیاسی و مربوط به تعلیم و تربیت عمومی، و یا خودبازاری می‌باشد متحرف کنند، به گونه‌ای که از تحیل طبقاتی امپریالیسم و استعمار سرمایه‌داری اجتناب شود.

NGO‌ها در سراسر جهان تبدیل به اخرين وسیله فرقی برای طبقات تحصیل کرده جاهطلب شده‌اند. اکادمیسین‌ها، روزنامه‌نگاران و حرفه‌ای‌هایی که پاداش‌های فقره‌انه جنبش‌های چپ‌گرا را در برابر مدیریت سودمند یک NGO رها گرده، مهارت‌های تشكیلاتی و سخنوری یا وازگان مردمی را با خود به همراه دارند. امروزه هزاران تفریف از گردانندگان NGO‌ها سوار مانش‌های ۴۰۰۰۰ دلاری لوکس می‌شوند و از ویلاهای لوکس‌شان به سمت دفاتر کار اراسته در مجموعه‌های ساختماتی شان رفت و امد می‌کنند و کارهای روزانه خودشان و نیز نگهداری از قریب‌نشاشان را به خدمتکاران و پرستاران می‌سپارند. آنها پیشرفت خود را در آن سوی دریاها در کنفرانس‌های بین‌المللی (در واشینگتن، بانکوک، توکیو، بروکسل، روم وغیره) که در باره قدرت در دهکده‌های تاشناخته کشورشان برگزار می‌شود، جستجو می‌کنند. آنها پیشتر وغیره که طرح‌های جدید توشه شده برای برخورد با جریانات حاد از طرف مقامات حرفه‌ای را راهه دهنده و از اعتراض علیه حمله پلیس به تظاهرات علماً کم حقوق مدارس پرهیز می‌کنند.

رهبران NGO‌ها طبقه جدیدی هستند که بر مبنای مالکیت خصوصی و یا متابع دولتی پایه‌گذاری نشده‌اند. بلکه از درون بینانهای حاکم تغذیه می‌شوند و توافقی آنها در کنترل گروه‌های مردمی، ارزشمند است. رهبران NGO‌ها را می‌توان همانند نوعی از گروه‌های نوکمپرادور به حساب آورد که هیچ گونه کالای مفیدی تولید نمی‌کنند اما دارای عملکردی در جهت ارائه خدمات برای کشورهای ولی نعمت‌اند که به افزایش فقر در کشورشان کمک



غیرادیکال و کاذب به وجود آورد که آنان را قادر به بهره‌برداری از این شرایط نمود. این بهره‌برداری مربوط به نهادهایی بود که به خوبی از نظر مالی تغذیه شده و رابطه تنگاتنگی با اروپا، نهادهای ایالات متحده و حکومت داشته باشند. پایه‌گذاران این نهادها آگاهی‌های علمی جامعه‌شناسانه از تمایلات مردمی داشتند، (همانند تمایل طبیعی برای شورش در محلات پرجمعیت). یک پروژه NGO در شیلی در طی یک شورش مردمی در سال‌های ۱۹۸۳-۸۶ سازمان داده شد. توانایی گردانندگان NGO در آن شورش این بود که بیرون جمعیت‌های مردمی را رهبری کرده و انرژی آن را به سمت پروژه‌های خودبیاری کشاندند و به جای آنکه تغییرات اجتماعی رادیکال را پخواهند تبلیغات گمراه کننده‌ای در جهت همکاری طبقاتی به عنوان یک بحث تحلیلی جدید به راه انداختند، که فعالین انتقلابی را منفرد و ایزوله کردند. شورش‌های مردمی باعث شدن سرکشه عوامل آن سوی دریاها شد.

میلیون‌ها دلار سرازیر اندونزی گشت. تایلند و پرو در دهه هفتاد و تیکارگوئه، شیلی، فیلیپین در دهه هشتاد و السالادور و گواتمالا و کره در دهه توت مشمول این بخشش‌ها شدند. گردانندگان NGOها به طور اساسی خطر را برطرف کردند. تحت پوشش پروژه‌های بنیانی، آنها اصرار به مقابله یا جنبش‌های ایدئولوژیک داشتند و بدین ترتیب به صورت مؤثری وجوده خارجی را در جهت تقویت رهبران محلی و فرسنگان آنها به کترانس‌های آن سوی دریاها و تشویق گروه‌های محلی در انتطباق با نولیبرالیسم صرف می‌کردند. منابع مالی خارجی قابل دسترسی است. NGOهای در حال گسترش جمعیت‌ها را به بخش‌های تحت کنترل عده‌ای خاص به عنوان قلمرو آنها تقسیم می‌کنند. هر زمینه فعالیتی، بخشی از فقر را در بر می‌گیرد (زنان، حوانان، اقلیت‌ها و غیره). برای تأسیس یک NGO جدید، عده‌ای را رسیهار استرداد، استکهالم و سایر مناطق می‌کنند تا آنکه بروزه را به معرض بازار گذارد و مرکز قلمرو فعالیت‌شان را از کمک‌های مالی منتفع گردانند.

سومین وضعیتی که در آن NGOها تکثیر می‌شوند در جریان عمیق‌تر شدن بحران‌های اقتصادی به وجود آمده توسط بازار آزاد سرمایه‌داری است. روش‌نگران، آکادمیسین‌ها و متخصصین شاهد تنزل شغل‌ها و مستمری‌هایی هستند که بودجه آنها کاهش یافته است. در نتیجه شغل جدیدی ضروری است. NGOها مکان جدیدی برای اشتغال می‌شوند و مشاوره تبدیل به شغل سالمی برای روش‌نگران فرودستی می‌شود که آرزوی ترقی در جامعه مدرن را دارند. الترناشو خلط توسعه‌ی بازار آزاد و تسویه‌های همکاری با رژیم‌های نولیبرال و نهادهای مالی بین‌المللی را برمی‌گزینند.

علی‌رغم تصور گردانندگان NGOها از خودشان به عنوان رهبران مبتکر، آنها به صورت واقعی رهبران ارجاعی هستند که تکمیل کننده کار صندوق بین‌المللی پول در زمینه خصوصی‌سازی از پایین و جلوگیری از جنبش‌های عمومی مردمی هستند. بنابراین تلاش می‌کنند مقاومت مردم را تخفیف دهند.

وجود و حضور NGOها در همه جانب‌های چپ را به معارضه‌ای جدی کشانده است که نیاز به نقد سیاسی و تحلیل ریشه‌ای از ساختار ایدئولوژی آنها وجود دارد.

رویشه، ساختار و ایدئولوژی NGOها

NGOها به عنوان اینکه نقش مخالفی در سیاست داشته باشند، ظاهر شدند. آنها دیکتاتوری را مورد نقد قرار داده و به پایمال کردن حقوق بشر اعتراض کردند. از طرف دیگر در رقابت با

جنیش‌های اجتماعی رادیکال قرار گرفتند و تلاش می‌کردند که جنبش‌های اجتماعی را به سمت روابط همکاری با نخبگان نولیبرال حاکم سوق دهند. در حقیقت این روش سیاسی آنچنان که می‌نمود متضاد با وضع موجود نبود.

وجود و رشد NGOها در زمینه‌های گوناگون در اوخر قرن بیستم به ما نشان می‌دهد که NGOها در سه زمینه فعال هستند. در مرحله اول آنها به عنوان پناهگاهی مطمئن در حکومت‌های دیکتاتوری ظاهر شدند. در آنجا که روشنفکران بی‌طرف بتوانند مسائل حقوق بشر را پیگیری کرده و برنامه‌های حمایتی را برای قریانیان خشونت‌های سازمان یافته پایه‌ریزی کنند. این NGOهای انسان‌گرا مواطیب آنان بودند که با ایالات متحده

برخورد شدید نداشته باشند و همچنین نیز در برابر اروپائیانی که در پایمال کردن حقوق بشر دست داشته‌اند و ظهور سیاست‌های بازار آزاد که منجر به فقیرتر شدن توده‌های مردم می‌شود، عکس‌العملی نداشته باشند. بدین ترتیب گردانندگان NGOها به صورت استراتژیک از دموکرات‌های انتخاب شدند که به عنوان سیاستمداران جایگزین برای طبقات حاکم محلی و سیاست‌بازان حاکم در دسترس بودند. در آن هنگام حاکمان، تحت فشار جدی جنبش‌های مردمی به سرنگونی تهدید می‌شدند. بنیان گذاران غربی NGOها به عنوان منتقدین، با این کار مرتعجهعن در حال سرنگونی را بیمه می‌کردند. به همین خاطر بود که در جریان تزلزل رژیم مارکوس در فیلیپین NGOهای منتقد را بوجود آورده همچنین رژیم پیشوشه در شیلی و دیکتاتوری پارک (پارک چونگ‌هی) در کره جنوبی و غیره.

رشد قارچ گونه NGOها هنگامی به وجود آمد که جنبش‌های توده‌ای هژمونی‌های حاکم را مورد تعرض قرار دادند. رشد جنبش‌های سیاسی-اجتماعی رادیکال و مبارزات مردمی وضعیت مناسبی را برای روشنفکران

دریاها بی است که "بازبینی" و "بازنگری" برنامه های قبلی NGO ها در ارتباط با معیارها و منافع آنهاست. تشکیلات NGO ها دارای استقلال داخلی است و یکی از مسائل کلیدی آنها طرح پیشنهاداتی است که تشکیلات آنها را تأمین کند. در چنین وضعیتی رهبران NGO ها برای تأمین نیازهای خودشان مجبور به ارائه برنامه ای هستند که مورد توجه نخبگان نهادهای غربی باشد و پیشنهادها را بر طبق آن ارائه دهند. بدین ترتیب در دهه ۱۹۸۰ نهادهای NGO شروع به مطالعه و ارائه طرح های سیاسی در باره "توانایی های حکومتی" و "تعییرات دموکراتیک" که بیانگر توجه قدرت های امپریالیستی به این مسأله بود، کردند. به صورتی که سقوط دیکتاتورها منجر به غیر قابل حکومت شدن جوامن نشود. زیرا که جنبش های مردمی ممکن است آنچنان مبارزات را عمیق کند که منجر به تعییر سیستم اجتماعی شود. NGO ها به رغم دموکراتیک بودنشان و توانایی های عوامگری شان دارای یک هرم قدرت هستند. دارای مدیرانی هستند که پژوهه ها را کاملاً کنترل می کنند. افراد را استخدام و اخراج می کنند. همچنین تصمیم می گیرند که چه کسی می تواند راهی کنفرانس های بین المللی شود.

پایه های اصلی آنها اساساً حفظ این سلسله مراتب است. اعضای آنها کمتر شاهدند که NGO آنها پولی دریافت می کنند.

همچنین امتیازات مسافرت خارج و یا دریافت مزایایی را که رهبران دریافت می کنند را کمتر شاهد هستند. مهم تر از آن هیچ یک از این بخش ها انتخابی نیستند. در بهترین حالت پس از آنکه معاملات به وسیله گردانندگان و پایه گذاران موارء دریاها انجام می شود، رهبری NGO یک جلسه برای فعالین اصلی می گذارند که در آن پژوهه ای را درباره فقره به تصویب می رسانند.

در بیشتر زمینه ها NGO ها سازمان عضو گیری ندارند. بلکه نخبگانی هستند که خود انتخاب شده اند و تحت عنوان

بهره گیری از منابع مردمی برای حرکت های اجتماعی در حقیقت با حرکت های اجتماعی به رقابت پرداخته و آنان را تحت الشاعر قرار می دهند. در این زمینه NGO ها با به راه انداختن برنامه های اجتماعی و بحث های عمومی خارج از دسترس مردم محلی و انتخاب طبیعی رهبرانشان و ایجاد وابستگی به ادارات غیر انتخابی آن سوی دریاها و جا انداختن ادارات محلی، در حقیقت دموکراسی را زیر پا می گذارند.

NGO ها فرهنگ و اقتصاد استعمالی را تقویت می کنند. تحت عنوان فریبنده انتernasionalism جدید صدها نفر در پشت میزهای کنفرانس های بین المللی می نشینند و مانیفست ها و طرح های خودشان را مبدله می کنند. و یکدیگر را به کنفرانس های بین المللی دعوت می کنند. سپس یکدیگر را در سالن های مجلل کنفرانس ملاقات می کنند و درباره آخرین تلاش ها و پیشنهادات با زمینه اجتماعی (با راهنمایی مرکز) بحث می کنند. سپس آنها

وقتی میلیون ها نفر شغل خود را از دست می دهند و فقر بخش بزرگی از جامعه را در بر می گیرد. NGO ها مبادرت به عمل پیشگیرانه می کنند. آنها به استراتژی های زنده ماندن روی می اورند و از سورش های عمومی جلوگیری می کنند و اقدام به سازمان دادن غذای خیرات به جای سازمان دادن اعتصاب عمومی در برابر محکمران مواد غذایی و عوامل رژیم های نولیبرالی می کنند.

در موقعیتی که به اصطلاح تعییرات دموکراتیک در حال انجام است و در هنگامی که حاکمیت قدیمی در حال خرد شدن است و فساد دستگاه حاکمه قدیم کنترل خود را بر اوضاع از دست داده است و مبارزات مردمی در حال پیشرفت است، NGO ها این امکان را می بینند که رشد مختصراً داشته باشند. در چنین موقعیتی NGO ها تبدیل به ماشین انتقال میان رژیم قدیم و سیاستمداران محافظه کار انتخابی می شوند، NGO ها توان سخنوری و منابع سازمانی خودشان را به عنوان پشتیبانی دموکراتیک از حقوق بشر به کار می گیرند و در خدمت جذب حمایت های مردمی در جهت

تفویت سیاستمداران و احزاب

قرار می گیرند که خواهان

انجام رفتمهای در

چهارچوب قوانین موجود

هستند و نه آنکه خواهان

تعییرات اقتصادی و اجتماعی

باشند در چنین شرایطی

NGO ها حرکت های مردمی را

از جنب و چوش می اندازند. در هر

کشوری که شاهد تجربه تعییرات

در چهارچوب انتخابات در دهه

های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بوده ایم، از

شیلی گرفته تا فیلیپین و کره

جنوبی و غیره NGO ها نقش

مهما در بالا بردن آراء رژیم های

دانشمنداند که یا وضع موجود را ادامه داده

و یا شرایط اقتصادی و اجتماعی موجود را

تحقق بخشیده اند، و در مقابل بسیاری از

گردانندگان NGO ها تبدیل به همکاران حکومتی و

یا حتی تبدیل به وزرای حکومتی با عنوان های سخنگویان

مردمی وغیره شده اند (شبیه حقوق زنان، مشارکت شهر و روستا، قدرت مردمی و ...)

نقش سیاسی و اجتماعی NGO ها در بنیان ساختاری ای قرار دارد که آنها در آن شکل گرفته اند.

ساختارهای NGO: نخبه گرایی داخلی و چاپلوسی خارجی

در واقع NGO ها سازمان های غیردولتی نیستند. آنها کمک های خود را از حکومت های آن سوی دریاها دریافت می کنند و به عنوان حامیان خصوصی حکومت های محلی عمل کرده و یا آنکه به وسیله سوابیسید شرکت های خصوصی ای اداره می شوند که پایه گذاری این شرکت ها در ارتباط تنگاتنگ با حکومت است. به طور منظم آنها به گونه ای اشکار با عوامل حکومتی همکاری می کنند. چه در کشور خودشان و چه در آن سوی دریاها. برنامه های آنها در ارتباط با مردم محلی نیست، بلکه مربوط به اربابان موارء

وضعیت طبقاتی موجود است. حرقهای‌ها می‌دانند که ایجاد هر NGO‌ای به درخواست مؤسسه‌های آن سوی دریاهاست. این رهبران حرقهای با یکدیگر در برابر دریافت تأییدیه طرح‌هایی که پیوستگی بیشتری با ولی نعمتان آن سوی دریاها دارد به رقابت می‌پردازند. طرح‌هایی که دارای هزینه‌های کمتر همراه با سیچ پیروزان بیشتری باشد. تأثیر مشخص آنها مفید بودن NGO‌هایی است که در برگیرنده گروه‌های فقیر و تبدیل آنها به بخش‌های مجزا و یا زیر مجموعه‌های تقسیم شده است. به گونه‌ای که از بوجود آمدن بینش و سیع اجتماعی، نسبت به آنچه که کل آنها را تحت ستم درآورده است، جلوگیری کند و آنها را در مسیری قرار دهد که کمتر قادر به وحدت، در مبارزه با کل سیستم باشند.

تجربیات جدید همچنین بیانگر آن است که بخشش‌های مالی خارجی در دوران بحران‌های سیاسی و اجتماعی که در مقابله با وضعیت موجود هستند برنامه‌ریزی می‌شوند و هنگامی که جنیش فروکش می‌کند، آنها بیشتر به سیستم همکاری‌های NGO‌ای روی می‌آورند و تلاش می‌کنند تا پروره های NGO را با برنامه‌های نوولیرالی هماهنگ کنند. توسعه اقتصادی همراه با بازار آزاد، جایگزین سازمان اجتماعی در جهت تغییر جامعه و تبدیل به مسئله حاکم در برنامه‌ریزی می‌شود.

ساختمان طبیعت NGO‌ها با سیمای

غیرسیاسی‌شان و متمرکز شدن‌شان بر روی خودانگایی، مردمان فقیر را از سیاست دور کرده و آنها را غیرفعال می‌کند. آنها پروسه انتخاباتی‌ای را که به وسیله احزاب نوولیرال و رسانه‌های جمعی ترویج می‌شود، تقویت می‌کنند. امورش‌های سیاسی درباره طبیعت امپریالیسم و پایگاه طبقاتی نوولیرالیسم و مبارزه طبقاتی میان صادرکنندگان و کارگران موقت به کناری گذارده می‌شود. به جای آن NGO‌ها درباره حاشیه‌نشینان، ضععاً، مردمان بسیار فقیر و بی‌خانمان‌ها و اقلیت‌های قومی بحث می‌کنند.

بدون آنکه به عمق مسائل بپردازند یا آنکه بخواهند سیستم اجتماعی را که بوجود اورنده‌ای شرایط است مورد سوال قرار دهند. مشارکت فقرا در اقتصاد نوولیرال از طریق "حرکت شخصی داوطلبانه" یا عیت می‌شود NGO‌ها یک فضای سیاسی‌ای را به وجود اورنده که حاکی از تحکیم اجتماعی بوده و حرکت‌های اجتماعی را در هاله‌ای از محافظه‌کاری قرار داده و همراه با آن، ساختار قدرت داخلی و بین‌المللی را تحکیم کنند.

نمی‌توان پنهان کرد که با حاکم شدن NGO‌ها در نواحی معینی، حرکت سیاسی مستقل طبقاتی کاهش می‌یابد و نوولیرالیسم بدون رقبه می‌شود. مسئله اساسی آن است که رشد NGO‌ها رشد بینانی نوولیرالیسم را پنهان می‌کند و همچنین عميق‌تر شدن فقر را تیز می‌پوشاند. علی‌رغم آنکه NGO‌ها ادعای موقفيت در بسیاری از موارد را دارند، قدرت سراسری نوولیرالیسم بدون معارض است. NGO‌ها به طور فزاینده‌ای در تلاش برای جای گرفتن در منافع قدرت هستند.

مسئله‌ی شکل‌گیری یک اتلرناشیون در مسیر دیگری نیز مدنظر قرار گرفته است. بسیاری از رهبران قبلی گروه‌های مسلح و جنبش‌های اجتماعی، اتحادیه‌ها و سازمان‌های اجتماعی زنان به NGO‌ها پیوسته‌اند. بیشترهادها



NGO‌ها در برابر جنبش‌های سیاسی-اجتماعی رادیکال

تأکید NGO‌ها بر پروره‌های است نه جلبش‌ها آنها مردم را در جهت تولید در کارهای فرعی بسیج می‌کنند، نه آنکه آنان را به مبارزه برای بدبست اوردن کنترل ابزار اساسی تولید و ثروت فرا بخوانند. آنها بر روی کمک‌های مالی و تکنیکی بخش‌های پروره‌ای متوجه می‌شوند و نه بر روی شرایط ساختاری‌ای که زندگی روزانه مردم را شکل می‌دهد. NGO‌ها الفاظ و اصطلاحات چپ را به کار می‌برند. جملاتی نظیر "قدرت مردم" "قدرتمند شدن" "برابری جنسی" "توسعه موزون" رهبری از پایین" و غیره.

مسئله آن است که این زبان در هماهنگی با ولی نعمتان و عوامل حکومتی به کار گرفته می‌شود و همراه با دوری از سیاست به کار می‌رود. طبیعت محلی فعالین NGO به مفهوم آن است که "قدرت یابی" هرگز از تأثیر محدوده کوچکی از زندگی اجتماعی با منابع محدود فراتر نمی‌رود و همواره در درون شرایطی قرار دارد که به وسیله حکومت نوولیرال و قدرت بزرگ اقتصادی محدود می‌شود.

NGO‌ها و رهبری حرقهای آنها مستقیماً در رقابت با جنبش‌های سیاسی اجتماعی هستند و سعی در تحت نفوذ در اوردن مسائل فقراء، زنان و مسائل ترازی دارند. ایدئولوژی و عمل آنها توجهی به بینان ها و راه حل های اساسی برای فقر ندارد. (آنها به مسائل به صورت بیرونی و درونی نگاه می‌کنند. به جای آنکه به صورت بالادستان و فرودستان بنگرند.) صحبت کردن از مؤسسات و بینگاه‌های اقتصادی کوچک به جای لغو استثمار به وسیله بانک‌های ماورای دریاها به عنوان راه حل فقر بر مبنای تصویر نادرستی است که مسئله اصلی را مربوط به افراد می‌داند و نه آنکه آن را به عنت درآمد آن سوی دریاها بداند. "کمک" NGO‌ها بخش‌های کوچکی از مردم را در بر می‌گیرد و رقابت میان گروه‌های دارای منابع محدود را دامن می‌زند. توطئه‌های نفرقه‌آمیز و رقابت‌های داخلی و بیرونی اقوام و در نهایت تحکیم

فرینده است. دستمزدهای بالا (بهخصوص در شرایط سخت)، داشتن پرسنل و به رسمیت شناخته شدن از طرف ولی نعمان آن سوی دریاها، کنفرانس‌ها و سخنرانی در خارج. داشتن ستاد مرکزی و امنیت نسبی از فشارهای موجود، بخشی از این موارد است. در مقابل، جنبش‌های سیاسی اجتماعی چنین فوایدی ندارند. اما احترام و استقلال بیشتری را به همراه داشته و از این بیشتری برای مبارزه با سیستم سیاسی و اقتصادی به ارمغان می‌آورند NGOها و بانک‌های حامی آن سوی دریاهایشان (بانک بین‌المللی امریکا، بانک آسیا، بانک جهانی) جزو هایی چاب می‌کنند که در آن از داستان‌های موقوفیت‌آمیز مؤسسات کوچک و پروژه‌های خوداتکایی سخن می‌گویند. بدون آنکه از شکستهای متعدد، پایین آوردن سطح زندگی مردم، پایین آمدن قیمت صادرات و نرخ درآمد مردم به صورت فزاینده، حرفی پیشنهاد یا مسائلی همانند آنچه که در بزرگ و اندونزی در دهه ۱۹۹۰ به وجود آمد، ذکری به میان آورند.

همبستگی طبقاتی در برابر همبستگی NGOها با حمایت‌های خارجی

کلمه وحدت و یا همبستگی (solidarity) آنقدر نادرست استعمال شده است که در بسیاری از زمینه‌ها معنی خود را از دست داده است. کلمه وحدت و همبستگی از نظر گردانندگان NGO به مفهوم کمک‌های خارجی است که برای هر گروه محروم ارائه می‌شود. تحقیق و یا تعلیم و تربیت

سازمان‌های اقتصادی آنها سود برسانند. NGOهای فمینیست منکر مسائل اساسی شده و بیشتر بر روی موضوعات محلی و سیاست‌های مشخص متمرکز می‌شوند. به این دلیل که سالانه میلیاردها دلار در این مسیر خرج می‌شود. اگر NGOهای فمینیست مبادرت به مصادره زمین همراه با مردان و زنان بدون زمین در بزرگ و اندونزی و تایلند بکنند و یا اگر آنها در یک شورش عمومی که برای پایین بودن دستمزد زنان معلم در مدارس محلی به وجود آمده و در برابر ساختار اداری حاکم است بایستند، قطعاً کمک‌های اهدایی به آنان از جانب ولی نعمان شان قطع خواهد شد. پس بهتر است که به مساله پدرسالاری در یک دهکده دورافتاده که در حال انفراض است پردازنند.

در حالی که موقوفیت آنها تنها بخش کوچکی از مجموعه مردم فقیر را در بر می‌گیرد. و تنها مربوط به آن بخش‌هایی می‌شود که دیگران اجازه ورود به آن بازار را ندارند. تبلیغات در باره موقوفیت‌های شرکت‌های کوچک مربوط به افراد، اهمیت زیادی دارد در عین حال تلاش می‌کند بدیده نویلیرالیسم را یک پدیده مردمی نشان دهد. شورش‌های مداوم مردمی در آن نواحی که شرکت‌های کوچک رشد کرده‌اند، بیانگر آن است که نویلیرالیسم نتوانسته ایدئولوژی خود را مسلط کند و NGOها هنوز نتوانسته‌اند جایگزین جنبش طبقاتی مستقل شوند.

ایدئولوژی NGOها عمیقاً ابسته به مسائل سیاسی است. برخورد غیر شرافتمدانه آنان با جنبش‌های رادیکال بر مبنای تحلیل طبقاتی پایه‌گذاری شده است. آنها از این پیش‌فرض غلط آغاز می‌کنند که تحلیل طبقاتی نوعی عوام‌فریبی است. که به بحث‌ها و منازعات درونی مارکسیسم و در باره مسائل همانند تراز، اخلاقیات و برابری جنسی مربوط می‌شود و از بررسی جدی مسائلی که به صورت مشخص و عمیقاً از اختلاف طبقاتی بوجود آمده‌اند، احتیاج می‌کنند. برای مثال یک فمینیست شیلیایی و یا هندی در یک قصر مجلل زندگی می‌کند و دارای مستمری ۱۵ تا ۲۰ برابر خدمتکار هم وطن خود است که شش روز هفته کار می‌کند. اختلاف طبقاتی میان آن دسته که از مسکن، استانداردهای بالای زندگی، بهداشت و فرصت‌های آموزش استفاده کرده و آنها که ارزش اضافی را تولید می‌کنند وجود دارد. هنوز اکثریت عظیمی از NGOها بر مبنای سیاست‌های معینی عمل می‌کنند و در این باره بحث می‌کنند که این مساله نقطه بنیانی برای سیاست‌های جدید پست مدنیستی است. سیاست‌های معینی که در تعارض با جهان مدرسالار و نخبه‌گرای حاکم تمی باشد. جهانی که عبارت از خصوصی سازی‌های صندوق بین‌المللی پول، شرکت‌های چندملیتی و قدرت زمینداران محلی است. در مقابل، آنها نیروی خود را بر روی پدرسالاری در منزل، اختلافات فامیلی و خانوادگی، طلاق، برنامه‌ریزی خانواده و غیره متمرکز کرده‌اند. به زبان دیگر آنها برای آن برابری جنسی مبارزه می‌کنند که در درون جهان کوچک مردم استثمار شده، قرار دارد. به طوری که مردان به فقر کشیده شده و یا دهقانان مرد همانند اساس بدینختی جلوه می‌کنند. گرچه هیچ کس از استثمار جنسی و یا ظلم جنسی در هیچ سطحی حمایت نمی‌کند، اما NGOهای طرفدار زنان یا به اصطلاح فمینیست‌ها با حمایت از زنان کارگر برای کار در کارگاه‌هایی که در آن شرایط نامناسب کار و استثمار بیشتر وجود دارد، در حقیقت تلاش می‌کنند که سود بیشتری به صاحبان این کارگاه‌ها برسانند و طبقات فوقانی اعم از زنان و مردان را منتفع کنند و رانت مردان و زنان صاحب زمین را اضافه کرده و یا به



عمومی" مردم فقیر به وسیله حرفه‌ای‌ها، "همبستگی" نامیده می‌شود. در بسیاری موارد ساختار هرم قدرت و اشکال انتقال کمک و سازماندهی آن مشابه صدقه‌های قرن ۱۹ است. پرداخت گردنده‌ان گنبدگان آن اختلاف زیادی با میسیونرهای مذهبی ندارند.

راز هم جدا می‌کند.

مبارزه طبقاتی و تعاون

فعالیت NGO همواره اینجا و آنجا درباره "تعاون" می‌نویسد، بدون آنکه عمیقاً به شرایط و بهای که برای همکاری (تعاون) میان رژیم‌های نوولیبرال و عوامل آن سوی دریاهای آنان باید پرداخت شود، توجه کنند. مبارزه طبقاتی از نظر آنها مربوط به گذشته است که دیگر وجود ندارد. آنها از زبان مردم می‌گویند: "امروزه ما می‌گوییم فقرنا می‌خواهند زندگی جدیدی بسازند. آنها از سیاست‌های سنتی و ایدئولوژی گذشته و سیاسیون بیزارند." چقدر خوب! مسأله آن است که فعالیت NGO کمتر آمادگی دارد که نقش خودشان را به عنوان واسطه‌ها و دلالانی که از آن سوی دریاهای پشتیبانی می‌شوند، بیان کنند. تمکن درآمد و افزایش نابرابری از هر زمانی بیشتر شده است. پس از سال‌ها موضعه تعاونی و خودداری و بنگاه‌های اقتصادی کوچک، امروزه بانک‌های شبیه بانک جهانی در زمینه کشاورزی ای سرمایه‌گذاری می‌کند که میلیون‌ها کارگر کشاورزی را تحت استثمار در آورده و ناید می‌کند و سرمایه‌ها را برای تأمین شرکت‌های بزرگ به کار می‌برند. نقش NGO‌ها در شرکت‌های بزرگ موضع بی‌طرفانه سیاسی است که در نهایت نوولیبرالیسم را به قدرت می‌رساند. ایدئولوژی تعاونی مردمان فقیر را وابسته به NGO‌ها می‌کند، برای آنکه نوولیبرالیسم را به قدرت برساند.

از نظر فکری NGO‌ها پلیس‌های روشنفکر هستند که از تحقیقات "قابل قبول" دفاع می‌کنند و سرمایه‌های تحقیقاتی را تقسیم می‌کنند و موضوعات و طرح‌ها را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که تحلیل طبقاتی و چشم انداز مبارزاتی آن را کنار بگذارند. مارکسیست‌ها از کنفرانس‌ها تصفیه شده و کنار زده می‌شوند. در حالی که فعالیت NGO خودشان را به عنوان "الملان علوم اجتماعی" ظاهر می‌کنند. با کنترل منشاهای فکری و انتشاراتی کنفرانس‌ها و تحقیقات، پس از مارکسیست‌ها را به گونه‌ای تقویت می‌کنند که به بینان‌های قدرت اهمیت بدنهند. و در نهایت آنها را به عدم مخالفت با حامیان خارجی‌شان و ادار کنند. روشنفکران نقاد مارکسیست توانایی خودشان را از این حقیقت می‌گیرند که ایده‌هایشان هماهنگ با واقعیت‌های موجود جامعه است. قطبی شدن طبقات متصاد در حال رشد است، همان‌گونه که تئوری‌های آنها پیش‌بینی می‌کرد. از این منظر است که می‌توان گفت مارکسیست‌ها از نظر تاکتیکی ضعیف شده‌اند. در حالی که از نظر استراتژیک بر عکس NGO‌ها، در حال تقویت هستند.

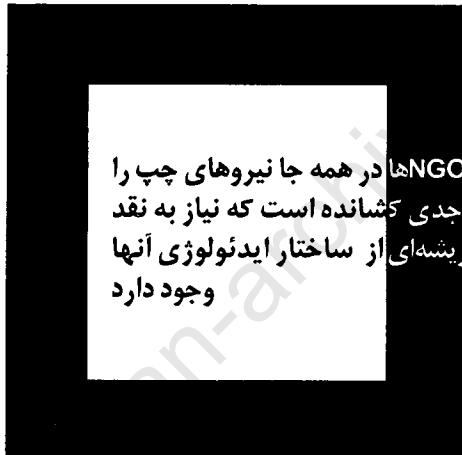
آلترناتیو NGO‌ها

می‌توان بر این مسأله تأکید کرد که انواع مختلف NGO‌ها وجود دارند

گردنده‌ان NGO‌ها به مسأله "خودداری" تأکید دارند که در مقابله با پدرسالاری و ایالات متحده دریافت می‌کنند. ایدئولوژی "خودداری" تأکید می‌کند که استخدام عمومی باید به وسیله کار داوطلبانه و به کارگری حرفه‌ای‌ها در قراردادهای موقتی باشد. فلسفه اساسی NGO‌ها آن است که همبستگی را به صورت تشریک مساعی و تحت کنترل درآوردن اقتصاد خرد تحت حاکمیت نوولیبرالیسم درآورده و سعی کنند توجه اصلی را از متابع دولتی و طبقات ثروتمند به سمت خودداری فقراء متوجه کنند.

بر عکس، فلسفه مارکسیسم بر همبستگی طبقاتی در درون یک طبقه و همبستگی گروه‌های تحت ستم (همانند زنان و گروه‌های مختلف نژادی) در برابر استثمارگران خارجی و داخلی تأکید دارد. و بر روی هدایایی که طبقات را تقسیم می‌کند و گروه‌های کوچکی را برای مدت محدود آرام می‌کند، متمرکز نمی‌شود. تصور مارکسیسم از همبستگی آن است که بر روی حرکت جمعی اعضا یک طبقه متمرکز می‌شود. طبقاتی که وضعیت نامناسب اقتصادی میان آنان تقسیم شده و برای بهبود جمعی تلاش می‌کنند. این مسأله به معارضه‌ای جدی کشانده است که نیاز به نقد در برگیرنده روشنفکرانی که سیاسی و تحلیل ریشه‌ای از ساختار ایدئولوژی آنها برای مبارزات و جنبش‌های اجتماعی می‌نویسند و سخن می‌گویند نیز می‌شود.

همچنین نیز شامل کسانی می‌شود که برای به دست آوردن همان نتایج سیاسی گرددم می‌آیند. تصور همبستگی وابسته به ارتباط ارگانیکی روشنفکرانی است که به صورت اساسی بخشی از جنبش هستند. آنها در خدمت مردم هستند که مبارزه طبقاتی را تحلیل کرده و آموزش می‌دهند و همچنین ریسک‌های سیاسی را در یک عمل مستقیم می‌پذیرند. بر عکس مارکسیست‌ها، فعالیت NGO‌ها در درون انتستیوها، سمینارهای آکادمیک، نهادهای خارجی و کنفرانس‌های بین‌المللی با زبانی صحبت می‌کنند که تنها به وسیله آئین پرستان تازه‌وارد اصول‌گرا قابل فهم است. نظریه مارکسیسم درباره "همبستگی" خطرات مبارزه سیاسی طبقاتی را میان همه تقسیم می‌کند و آن مفسران که سوال طرح می‌کنند و از هیچ چیز دفاع نمی‌کنند، را مجزا نمی‌کند. موضوع اصلی برای گردنده‌ان NGO‌ها کسب حمایت‌های خارجی برای پروژه‌هایشان است. اما مسأله‌ای اصلی برای مارکسیست‌ها پروسه‌ی مبارزه‌ی سیاسی و آموزش در ایجاد تغییرات اجتماعی است. برای مارکسیست‌ها مبارزه همه‌چیز بوده و هست و به مفهوم رشد آگاهی‌هایی است که برای تغییرات اجتماعی ضروری است و در مقابله با قدرت سیاسی قرار دارد. همچنین در خدمت بهبود شرایط برای اکثریت عظیم مردم است. برای گردنده‌ان NGO‌ها همبستگی مفهوم جداسده از موضوع عام آزادی است. این مسأله صرفاً راهی



NGO‌ها در همه جا نیروهای چپ را وجود و حضور به معارضه‌ای جدی کشانده است که نیاز به نقد در برگیرنده روشنفکرانی که سیاسی و تحلیل ریشه‌ای از ساختار ایدئولوژی آنها وجود دارد

در چنین شرایطی NGOها حركت‌های مردمی را از جنب و جوش می‌اندازند. در هر کشوری که شاهد تجربه تغییرات در چهارچوب انتخابات در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بوده‌ایم، از شیلی گرفته تا فیلیپین و کره جنوبی وغیره NGOها نقش مهمی در بالا بردن آراء رژیم‌هایی داشته‌اند که یا وضع موجود را ادامه داده و یا شرایط اقتصادی و اجتماعی موجود را تحقق بخسیده‌اند

جدید به عنوان واسط میان مغازه‌داران قدیم و حرفة‌های آزاد و گروه‌های استخدامی جدید هستند. این بخش مقاطعه کار در ارتباط نزدیک با بورژوازی کمپرادرهای قدیمی است که به صورت مشخص تولیدکننده کالا نیستند بلکه خدمتگزاران وابسته به شرکت‌های بزرگ هستند که به طور خاص دارای کارگاه‌های کوچک تولید کالا در شرکت‌های کوچک هستند. این خرد بورژوازی جدید (درنهایت میانسالان مختلف) که به صورت مشخص بسیاری از آنها مارکسیست‌های سابق هستند که تبدیل به سخنوران عمومی شده‌اند و در بعضی موارد به صورت نخبگان و پیشوaran پذیرفته شده سازمان‌شان هستند. این طبقه جدید متناسب با مالکیت یا موقعیت شخصی در دستگاه حکومتی، عمیقاً وابسته به سرمایه‌گذاری آژانس‌های خارجی برای بازتولید خودشان هستند. در عین حال در هیأت‌های مؤسس معین، آنها دادخواست‌های ضد مارکسیستی و ضد سیاست را در سخنرانی‌های عمومی شان ترکیب می‌کنند. بدین ترتیب معجونی از افکار راه سوم و جامعه مدنی را ارائه می‌دهند که به اندازه کافی برای پوشاندن هر دو زمینه مناسب است. این خرد بورژوازی جدید که بنیان وجودی خود را در حمایت‌های بین‌المللی می‌بیند، قادر سازمان محکمی در داخل کشور است که از آن حمایت کند. این خرد بورژوازی جدید تشکیل‌دهنده "جنای رادیکال" نهادهای نفوذی‌پرال است.

از نظر سیاسی NGOها همانگ با تفکرات جدید استراتژیست‌های امپریالیسم هستند. در حالی که بانک جهانی و TNCs با نخبگان محلی در غارت اقتصادی مشارکت دارند، NGOها مبادرت به اجرای برنامه در سطح بایین می‌کنند. تا جوانه‌های نارضایتی در حال رشد را تخفیف داده و کاتالیزه کنند. نارضایتی‌ای که محصول غارت اقتصادی است. درست به همان گونه که امپریالیسم مبادرت به چنگ‌اندازی در دو زمینه استراتژی بلندمدت و کوتاه مدت در استثمار و بهره‌کشی دارد، جنبش‌های رادیکال باید به مقابله با امپریالیسم در دو استراتژی بپردازند.

NGOها بیشتر همانگ با روشنفکرانی هستند که خود را به صورت آزاد و رها می‌دانند و ریشه‌های طبقاتی و وابستگی به جنبش‌های مردمی را ترک کرده‌اند. این مسأله نتیجه جدایی موقتی میان بحران عمیق سرمایه‌داری (رکود در آسیا و آمریکای لاتین و سقوط در جمهوری‌های سابق شوروی) و فقدان جنبش‌های انقلابی بزرگ سازمان یافته است. می‌توان برزیل و کلمبیا و کره جنوبی را استثناء کرد. مسأله اساسی این است که نسل جدید سازمان‌های روشنفکری می‌توانند از این جنبش اجتماعی رادیکال به وجود آیند که از اغواگری NGOها پرهیز کرده و اعضای به هم پیوسته‌ی موج انقلاب بعدی باشند. ■

و بسیاری از آنها انتقادگر هستند و در برابر سیاست‌های جاری قرار دارند. سیاست‌هایی همانند وام‌های صندوق بین‌المللی بول وغیره و این بی‌انصافی است که همه آنها را در یک ردیف قرار دهیم. در این مسأله بخشی از حقیقت وجود دارد. اما به شکل نادرستی عنوان می‌شود. بسیاری از رهبران دهقانی که در آسیا و آمریکای لاتین هستند و با ما صحبت کرده‌اند، به شدت از نقش نخبه‌گرایی و تفرقه‌اندازانه که حتی NGOها می‌خواهند که رهبران می‌کنند شکایت داشته‌اند. آنها می‌گویند NGOها می‌خواهند که رهبران دهقان را تابع خود کنند و تحت تسلط سازمان خودشان در آورند. دهقانان فقیر راحت کنترل درآورده و رهبری کنند. آنها نقش تابع را نپذیرفته‌اند. NGOها پیشرفت، دهقانان و مردم فقیر را برای پروژه‌های تحقیقاتی خود در نظر می‌گیرند و در نوشته‌هایشان از آنان استفاده می‌کنند. اما هیچ مطلبی از آن به جنبش دهقانی مربوط نمی‌شود و حتی در نسخه‌های مطالعاتی شان نامی از آنها برده نشده است. در چنین وضعیتی رهبران دهقانان سوال می‌کنند که چرا NGOها هیچ گاه پس از سمینارهایشان خود را به خطر نمی‌اندازند؟ چرا آنها در باره ثروتمندان و قدرتمندان مطالعه نمی‌کنند؟ چرا ما را انتخاب می‌کنند؟

در پیشرفتۀ ترین NGOها تنها اقلیتی هستند که به جنبش‌های سیاسی اجتماعی رادیکال به عنوان منابع مردمی توجه دارند. واقعیت این است که مردم تنها بخش کمی از منابع سازی‌شده به NGOها را دریافت می‌کنند. علاوه بر آن اکثریت عظیمی از NGOها خارج از این مسائل قرار دارند. و کمتر می‌توان پذیرفت که بقیه بهتر از این باشند. بهترین حركت در NGOها پیشرفتۀ آن است که به صورت سیستماتیک بیوندهای مؤسسه‌هایشان را با کارگزاران محلی و امپریالیسم نقد و بررسی کنند و نیز ایدئولوژی خودشان را مورد نقد قرار دهند. در این صورت برای آنها مفید است که به شرکای NGOهای غربی شان بگویند از زیرنفوذ حکومت‌ها خارج شده و به سازماندهی و تعلیم و تربیت مردم خودشان در اروپا و آمریکای شمالی بازگردند. یا جنبش‌های سیاسی اجتماعی را سازمان دهند و بتوانند با حاکمیت رژیم‌ها و احزابی که در خدمت بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ هستند مبارزه کنند. به زبان دیگر NGOها باید از صورت NGO بیرون بیایند و خودشان را دگرگون کنند و تبدیل به اعضا جنبش‌های سیاسی و اجتماعی شوند. این بهترین راه برای گریز از پیوستن به ده‌ها هزار NGOای است که به وسیله هدیه‌های بخشنده‌گان تغذیه می‌شوند.

نتیجه: تئوری NGOها

از نظر ساختاری تکثیر NGOها مربوط به ظهور یک خرد بورژوازی

عبارتست از «فعالیتی که گروه‌های مختلف در یک واحد مشخص حکومت، با مشارکت (یا چالش) در قدرت به نسبت اهمیت خود، برای رفاه و بقاء کل جامعه به وسیله آن به مصالحه (یا نتیجه) می‌رسند» (برنارد گریک، ۱۳۷۸) بنابراین احزاب، گروه‌ها و شخصیت‌ها و جمیعت‌های سیاسی همه در پی نوعی مواجهه با قدرت هستند و تنها نوع مواجهه است که آنها را در یکی از گروه‌های رادیکال، محافظه‌کار یا انقلابی قرار می‌دهد.

اما مستقل از حوزه سیاسی، در حوزه اجتماعی مواجهه اصلی قدرت نیست، اگرچه آثار و نتایج عمل اجتماعی قطعاً بر حوزه قدرت اثرگذار است، حتی برخی معتقدند رویارویی جریانات رادیکال در حوزه اجتماعی بسیار بنیادی تر از نیروهایی است که در حوزه سیاسی فعالیت می‌کنند. به اعتقاد این گروه صاحبینظران، نیروهای سیاسی در پی تغییر تظاهرات ساخت اجتماعی هستند، بدون آنکه مبانی و پایه‌های این پدیدارهای سیاسی را تهدید کنند، درحالی که فعالان اجتماعی و پس از آن فرهنگی به شدت بنیادهای ساخت قدرت را در معرض تغییر می‌دهند بدون آنکه مستقیماً در پی تغییر یا کسب قدرت باشند.

در هر حال این تفاوت‌های برداشت و نقش، تعارضاتی را بین فعالان سیاسی و فعالان اجتماعی و در قالبی دیگر بین احزاب سیاسی و گروه‌های غیردولتی فعال در زمینه اجتماعی فراهم آورده است، تا آنجا که گروه‌های رادیکال سیاسی، سازمان‌های اجتماعی و NGOها را متمهی به انحراف از مبارزه و همسویی با رژیم‌های سیاسی می‌کنند و در مقابل روشنفکران و فعالان سازمان‌های غیردولتی، گروه‌ها و فعالان سیاسی را متمهی به برخورد سطحی با وضعیت موجود و تلاش برای کسب قدرت به سود خود و نه مردم می‌نمایند. فیل کاسترو در سال ۱۹۶۱ به یک خبرنگار گفت: «ما سیاستمدار نیستیم. ما انقلاب کرداییم که از دست سیاستمداران خلاص شویم. ما افرادی اجتماعی هستیم. این انقلاب، یک انقلاب اجتماعی است.»

سازمان‌های غیردولتی یا NGOها در واقع قالب‌ها یا اشکال جدیدی برای فعالیت اجتماعی هستند که طی دو دهه اخیر گسترش قابل ملاحظه‌ای در جهان داشته‌اند، تا آنجا که برخی فعالان سیاسی رادیکال تصور کرده‌اند این گسترش کمی ناشی از حمایت بی‌دریغ مالی و سیاسی قدرت‌های فاسد و زمامداران وابسته به امپریالیست‌ها است. به اعتقاد متنقین سازمان‌های غیردولتی، رژیم‌های سیاسی وابسته به طبقات فراست برای از خلیه و گسترش جنبش‌های سیاسی رادیکال و به منظور کنترل اعتراضات طبقات فرودست، سازمان‌های فعال در زمینه اجتماعی را تحت عنوان سازمان‌های غیردولتی (NGO) ایجاد کرده‌اند.

برخی متنقین به جریانات چپ رادیکال اصرار دارند سازمان‌های غیردولتی، یکی از ترفندات بورژوازی و نئولیبرال‌ها برای ایدئولوژی زدایی از جنبش‌های رادیکال، منفعل کردن فقره، ستون کردن جنبش‌های چپ، از بین بردن انگیزه‌های روشنفکران مستقل، تقویت کننده گرایشات ضدسیاست و تثبیت کننده قدرت رژیم‌های سیاسی مستبد و وابسته است. در این زمینه نکات ذیل این نتیجه‌گیری کلان را نقص می‌کنند:

- ۱- راجع به رابطه متقابل مسائل سیاسی و اجتماعی پیش از این توضیح داده شد. عوامل زیادی منجر به آن می‌شود تا روشنفکر، صاحب‌نظر یا شهروند یکی از دو حوزه را انتخاب کند. یکی از مهم‌ترین این عوامل ویژگی‌ها و خصایص و توانایی‌های فردی است. بنابراین نمی‌توان به افراد به دلیل آنکه متناسب با ظرفیت‌های واقعی خود حوزه اجتماعی یا سیاسی را برگزیده‌اند، برجسب زد.
- دو روشنفکر با گرایشات رادیکال می‌توانند دو انتخاب متفاوت داشته باشند زیرا حضور در هر یک از این دو حوزه نیازمند توانایی‌های متفاوتی است، کما اینکه در حال حاضر نیز بعضاً حضور افراد رادیکال در سازمان‌های غیردولتی امری کاملاً بدیهی شمرده می‌شود. اتفاقاً وضعیت مختلط نیز فراوان وجود دارد یعنی افراد هم‌زمان با فعالیت سیاسی در احزاب به فعالیت در امور اجتماعی درون سازمان‌های غیردولتی یا خیریه نیز می‌پردازن. در ایران تجارب مرحوم مهندس

تفکیک امور سیاسی و امور اجتماعی اگر غیرممکن نباشد لاقل بسیار دشوار است. از یک سو بسیاری پدیده‌های اجتماعی نقش بسیار مهم و اساسی در تحولات سیاسی دارند و از سوی دیگر نقش تصمیمات سیاسی و یا تغییرات سیاسی بر وضعیت اجتماعی انکارناپذیر است. به عنوان مثال تغییرات اجتماعی (Social Changes) موجبات دگرگونی در افکار، اندیشه‌ها و رویکردهای عموم مردم شده و همین امر آنها را نسبت به تغییر در مدیریت و ساختار سیاسی متمایل می‌کند. و یا انقلاب به عنوان یک تجربه ناب سیاسی اثرات غیرقابل انکار و وسیع اجتماعی به بار می‌آورد که تا سال‌ها جامعه را دستخوش تغییرات مهم و اساسی می‌کند. اساساً شاید در دنیای امروز صحبت از تفکیک امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و یا فرهنگی درست مثل تفکیک امور داخلی (ملی) و خارجی (بین‌الملل) موضوعیت خود را از دست داده است. شاید به همین دلیل مفهوم امنیت نیز که تا سال‌ها در بیرون مرزهای کشورها و با تعریف دشمن

رادیکالیسم اجتماعی همزاد رادیکالیسم سیاسی

saeidmadani@yahoo.com

خارجی جستجو می‌شد، امروزه امری کاملاً متأثر از شرایط داخل و خارج است که مرزهای سرزمینی نمی‌تواند آن را محدود کند. وقتی ایدز به عنوان یک ایدمی خطرناک مرزهای افیقاً، اروپا و امریکا را در می‌نوردد و به آسیا می‌رسد یا زمانی که جنبش‌های فمینیستی و یا ضدجهانی‌سازی اهدافی فرامالی را در عین رویکردهای بومی بر می‌گزینند چگونه می‌توان از تفکیک حوزه‌ها به شکلی کاملاً مکانیکی بحث به میان آورد. همه آنچه آمد هرگز به معنای نفی می‌لیست «هویت ملی و منافع ملی نیست. در واقع برخورد سطحی با موقع چنین شرایطی ممکن است منجر به آن شود تا برخی تلاش کنند هویت جهانی را جایگزین هویت ملی نمایند و با سخن از منافع ملی و ملت رالمی خاتمه یافته تلقی کنند.» علی‌رغم این هنوز هم روشنفکران، مبارزان سیاسی، فعالان اجتماعی و برنامه‌ریزان اقتصادی-اجتماعی برای بیان مواضع، دیدگاه‌ها و روشن کردن حوزه عمل شان ناجار به تعریف و تفکیک نسبی امور سیاسی و اجتماعی هستند. در یک ارزیابی کلی، امور سیاسی عموماً معطوف به تغییر یا جایگزینی مدیریت نظام سیاسی از وضع موجود به وضع مطلوب هستند. احزاب، گروه‌های فشار و شخصیت‌های سیاسی اعم از اصلاح طلب، محافظه‌کار یا انقلابی همه حفظ، تغییر یا حذف مدیریت یا نظام سیاسی را هدف قرار می‌دهند و اساساً «قدرت» گفتمان اصلی و محوری آنها را تشکیل می‌دهد. در واقع آموزه‌های رقبایی همچون محافظه‌کاران، لیبرال‌ها، سوسیالیست‌ها از سیاست و فعالیت سیاسی کمایش مشابه است. شاید با اغماص بتوان گفت از دیدگاه همه آنها سیاست

۳- برخی مدعی شده‌اند که سازمان‌های غیردولتی عموماً از جانب نظام‌های سیاسی نامشروع و یا حامیان غربی آنها تقدیم مالی می‌شوند، در حالی که احزاب سیاسی رادیکال به شدت در معرض فشار و سرکوب همین عوامل قرار می‌گیرند. این ادعا که متابع مالی سازمان‌های غیردولتی تنها قدرت‌های سیاسی و یا غربی‌ها هستند همان میزان صحت دارد که ادعا شود، همه گروه‌های سیاسی ابوزیسیون با کمک دلارهای امریکایی فعالیت می‌کنند. در واقع هم برخی احزاب سیاسی و هم گروهی از سازمان‌های غیردولتی ممکن است از کمک متابع نامشروع برخوردار شوند، اما هرگز نمی‌توان به دلیل آنکه شواهدی در مورد برخی احزاب یا گروه‌های غیردولتی وجود دارد، این موضوع را به همه آنها تعیین نماید. جزئیات رادیکال اعم از سیاسی یا اجتماعی عموماً فقیر هستند.

آنان با حداقل متابع و امکانات حداقل نتایج و دستاوردها را به مردم تقدیم می‌کنند. در واقع از آنجا که فعالیت احزاب یا سازمان‌های غیردولتی رادیکال برای دولت‌ها خوشایند نیست، انتظار کمک از سوی آنها بسیار بی‌مورد و غیر واقعی است. از این گذشته سازمان‌های غیردولتی عموماً با استفاده از متابع مردمی و مشارکت آنها فعالیت‌های خود را سامان می‌دهند. لذا نمی‌توان مواردی از فساد در برخی سازمان‌های غیردولتی را به همه آنها تعیین نماید.

۴- سازمان‌های غیردولتی نه در صدد مبارزه مستقیم با قدرت مسلط هستند و نه در پی حل مشکلات سیستم‌های موجود. بلکه آنها با انتخاب حوزه عمومی کلیه تعاملات خود را معطوف به حل برخی مشکلات مردم و ایجاد فرصلت برای تفکر، رشد و توسعه آنها می‌کنند. این سازمان‌ها نه قدرت آن را دارند که با حل همه مشکلات فقر را رضایت آنها از وضع موجود کسب کنند و نه توانند که طبقات فروضی را نسبت به آنچه بر سر آنها آمده منفعل نمایند. در واقع اساساً چنین وظیفه‌ای برای آنها پیش‌بینی نشده است. سازمان‌های غیردولتی رادیکال با علم و شناخت نسبت به ناسامانی‌ها موجود، تضادهای طبقاتی، فقر و مشکلات فراوان طبقات فروضی، تلاش می‌کنند تا در حد امکانات محدود پیرامون خود مردم ناتوان را توانند سازند و فراتر از یک ناظر منتفق، با مداخله‌های محدود زمینه فعالیت مشارکت طلبانه را فراهم نمایند. اثرگذاری بر محدوده کوچک زندگی فرودستان تنها محدودیت سازمان‌های غیردولتی (NGO) نیست بلکه سازمان‌های سیاسی رادیکال نیز تنها قادرند در چارچوب امکانات واقعی خود فعالیت سیاسی‌شان را سامان دهند. بنابراین محدودیت‌ها از متابع سرچشمه می‌گیرد و نه از ایدئولوژی‌ها یا تفکرات.

تجربه سال‌های اخیر ایران نشان می‌دهد تفکرات رادیکال با توجه به محدودیت‌های بسیار زیاد تحمیلی، ناچارند بر اساس ارزیابی واقعی و معقول از شرایط، از هر حوزه ممکن سیاسی یا اجتماعی برای پیشبرد جامعه ایران به سوی اصلاحات بنیادی و بهبود وضع طبقات فروضی نهاده گیرند.

تلقیک دو عنوان «سازمان غیردولتی» و «رادیکالیسم» بر اساس تجربیات ایران و دیگر کشورها نه تنها ناماؤس نیست بلکه شواهد فراوانی در تأیید آن وجود دارد. گروه‌های غیردولتی حامی حقوق زنان، کودکان و جوانان و یا سازمان‌های حقوق بشر امروزه کمتر از احزاب سیاسی رادیکال تحت فشار قدرت‌های مسلط نیستند. زیرا آنها در نهایت به بهبود وضعیت طبقات فروضی، محروم و توسعه پایدار و متوازن جوامع می‌اندیشند امری که چندان خوشایند دولت‌های ناکارآمد نیست.

۵- همه این اتهامات ناشی از تعیین غیرعملی نمونه‌هایی از سازمان‌های غیردولتی تحت نفوذ گرایشات راست و محافظه‌کار به همه سازمان‌های مشابه است، درست مشابه آنکه وجود احزاب راست را دال بر راست بودن همه احزاب و سازمان‌های سیاسی تلقی کنیم. سازمان‌های غیردولتی، قالب مشخصی برای کار در حوزه عمومی هستند. این فعالیت‌ها می‌توانند تحت مدیریت سازماندهی و چارچوب تفکر راست یا چپ قرار گیرند. از این رو نمی‌توان صرف انتخاب این قالب را دلیل انتخاب رویکرد خاصی تلقی کرد. ■

بازرگان، مرحوم مهندس سحابی و جهان پهلوان غلام رضا تختی شواهد روشنی در این زمینه هستند.

۲- روشنگران و مصلحین رادیکال سیاسی و اجتماعی همواره در برابر یک پارادوکس قرار دارند. از سویی رویکرد سیاسی آنان به منظور اصلاح بنیادین ساخت قدرت و نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مستلزم پروسه‌ای طولانی و بلندمدت است و از سوی دیگر در برابر آنان مجموعه‌ای از ناسامانی‌ها، فقر، فساد، گرسنگی و بیکاری قرار دارد که به شدت روحشان را آزده می‌کند. به طوری که نمی‌توانند تنها توصیف کننده این وضعیت باشند و یا اصلاح و بهبود وضع را به آینده‌ای میهمان و آغازنند. در واقع در رویکرد سیاسی آنان به دنبال اصلاح کلان ساختار موجود هستند، در حالی که اقدامات موردی و موضعی تنها به بهبود وضعیت در سطح خرد منجر خواهد شد. در قبال این پارادوکس دو موضع متقابل اتخاذ می‌شود. گروهی با اصل دانستن برخورد کلان، هرگونه مداخله در سطح خرد را نه تنها منتفی می‌دانند بلکه عملکرد افراد و گروه‌های مداخله‌کننده در حوزه‌های محدود را توعی خیانت به چنین سیاسی قلمداد می‌کنند، زیرا به اعتقاد آنان این اقدامات تنها منجر به کاهش نفرت طبقاتی و یا سیاسی طبقات فروضی شده و آنها را برای رضایت دادن نسبت به وضع موجود ترغیب می‌کند. گروه دوم ضمن تأیید ضرورت برخورد کلان با ناسامانی‌های موجود و نقد آن، تلاش در سطح خرد را موجب رشد خصایل انسانی و تمایلات مردمی مصلحین و سیاستمداران رادیکال- که از الزامات فعالیت در چنین های رادیکال است- می‌دانند و در واقع به جمع جبری فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌پردازند. تجربه متعددی از مداخله سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی در هنگام بروز بلایای طبیعی در ایران و دیگر کشورها وجود دارد که مؤید نظر دوم است. در واقع به این ترتیب فعالیت در امور اجتماعی حتی نوعی پشتونه عمل سیاسی خواهد شد. در چارچوب این رویکرد تعارضی بین فعالیت در احزاب سیاسی و یا سازمان‌های غیردولتی وجود ندارد بلکه این دو مکمل و منظم به یکدیگر هستند.



کشورهای پرداخت‌نمایش

سمیر امین
قسمت پایانی

Samir Amin

کشورهای در راه توسعه مثل آفریقا، حوزه کارائیب و اقیانوس آرام است. احتمالاً شاخص بودن آنها به دلیل امتیازهای طبیعی مثل معدن‌ها، نفت و محصول‌های کشاورزی استوایی است.
در همه کشورهای دولایه‌ی نخست - ذخیره‌های «منفی» جذب نشده‌اند و از ۴۰٪ (در روسیه) تا ۸۰٪ (در چین و هند) در نوسان‌اند. در این شرایط گفتگو از هدف استراتژیک «رقابتی بودن» همانا فرقه کردن واژگانی است که ارزش گفتن ندارند.

انحصارهای جدید مرکزها

- موقعیت یک کشور در هرم جهانی بر پایه سطح رقابتی بودن تولیدهایش در بازار جهانی معین می‌شود. شناخت این حقیقت بدینهی به هیچ ترتیبی ایجاب نمی‌کند که دید پیش پا افتاده روایت اقتصادگرانه را پذیریم؛ از این قرار باید گفت که این موقعیت که بنا بر کاربرد سیاست‌های اقتصادی «عقلانی» که عقلانیت آن به دقت و با مقیاس تبعیت آن از تقابل با «قانون‌های عینی مفروض بازار» سنجیده می‌شود به دست آمده است. در برابر این سخنان پوج که به عنوان چیز واضح پذیرفته شده،



- لایه‌ی نخست:

کشورهای سابق سوسیالیستی، عبارتند از: چین، کره، تایوان، هند، برزیل، مکزیک که به ساختن سیستم‌های تولید ملی (بالقوه «رقابتی» و نه واقعی) نایل آمده‌اند.

- لایه‌ی دوم:

کشورهایی که در صنعتی شدن گام نهاده‌اند اما موفق به ایجاد سیستم‌های تولید ملی نشده‌اند، مثل کشورهای عرب، آفریقای جنوبی، ایران، ترکیه و کشورهای آمریکای لاتین. البته، در این کشورها گاه موسسه‌های صنعتی «رقابتی» (به‌ویژه نیروی کار ارزان) اما نه سیستم‌های رقابتی وجود دارد.

- لایه‌ی سوم:

کشورهایی هستند که در انقلاب صنعتی گام نهاده‌اند، درمجموع به کشورهای جرگه ACP (ACP همان جامعه‌ی اقتصادی اروپا و

من مدعی ام که «رقبت» مورد بحث

محصول بغرنج مجموع شرایطی است که در عرصه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی عمل می‌کنند و در این مبارزه نابرابر، مرکزها از اینچه که من آن را «پنج انحصار» می‌نامم، استفاده می‌کنند

جهانی شدن بی‌ثباتی دائمی به وجود می‌آورد، نه ثبات لازم برای روندهای تعديل که بتوانند مؤثر عمل کنند.

انحصارها برای دست یافتن به منبع‌های طبیعی سیاره فعالیت می‌کنند، نه فقط بر پایه‌ی فرهنگ جهانی که منتقل می‌کنند، یگانه می‌شوند، بلکه راه‌های جدیدی را برای دستکاری سیاسی می‌گشایند. توسعه‌ی بازار رسانه‌های مدرن اکنون یکی از اجزاء مهم فراسایش مفهوم دموکراتیک و پرانتیک آن در خود غرب است.

سرانجام، انحصارهایی که در قلمرو تسلیحات ویرانگر جمعی فعالیت می‌کنند. انحصاری که در همین قلمرو بر اثر دو قطبی شدن پس از جنگ محدود گردیده در ارتباط با سلاح مطلق جدید است که دیلماسی آمریکا کاربرد آن را مانند ۱۹۴۵ در انحصار خود نگاهداشته است. هر چند «گسترش» چنین سلاحی خطرهای مسلم لغزش را در نبود کنترل جهانی دموکراتیک خلع سلاح در بر دارد. وسیله‌ی دیگری که بنابر آن این انحصار ناپذیرفتنی از بین برود، وجود ندارد. مجموع پنج انحصار چارچوبی را نشان می‌دهند که قانون ارزش جهانی شده توسط آن بیان می‌شود. قانون ارزش نمود علاقایت «ناب» اقتصادی نیست که بتوان آن را از چارچوب اجتماعی و سیاسی اش جدا کرد. بلکه نمود متراکم مجموع این ترکیب‌ها است. من اینجا تأکید می‌کنم که این ترکیب‌ها اهمیت صنعتی شدن پیرامونی‌ها را زایل می‌کنند و از ارزش کار مولد تجسم یافته در تولیدهایشان می‌کاهمد. حال آن که آنها ارزش افزوده فرضی مربوط به فعالیت‌هایی را که انحصارهای جدید بر پایه‌ی آنها به سود مرکزها عمل می‌کنند، زیاد ارزیابی می‌کنند. بنابراین، آنها سلسه مراتب جدیدی در توزیع در آمد در مقیاس جهانی به وجود می‌آورند که بیش از همیشه نابرابر است و صنایع پیرامونی‌ها را تابع می‌سازد و آنها را به وضعیت فعالیت‌های مقاطعه‌کاری تقلیل می‌دهد. اینجا قطب‌بندی، پایه‌ی جدیدش را به فرمانروایی شکل‌های آینده‌اش فرا می‌خواند.

هدف از سازماندهی دوباره‌ی سیستم‌های نهادی جاری بین‌المللی تقویت انحصارهای قدرت سه گانه‌ی همانندشنه پیش گفته بود.

سازمان جهانی تجارت (WTO) برای تقویت (امتیازهای نسبی) سرمایه‌ی فراملی و مشروعیت بخشیدن آن در نظر گرفته شده است. «حقوق مالکیت صنعتی و فکری» تا آنچه که انحصارهای فراملی را دوام دار کند به تدوین درآمده‌اند. این حقوق سود اضافی آنها را تضمین می‌کنند و موانع اضافی برای هر کوشش در صنعتی شدن مستقل پیرامونی‌ها را به وجود آورده‌اند. رسوابی شرکت‌های دارویی که برای سود بردن از دسترسی آزاد و انحصاری به بازار جهانی می‌کوشند و از تولید رقیبانه داروهای ارزان قیمت در کشورهای جنوب جلوگیری به عمل می‌آورند، نمونه‌ی جالبی از آپارتايد در مقیاس جهانی است: زیرا فقط مردم کشورهای ثروتمند حق مراقبت‌های مؤثر خویش را دارند، در

من مدعی ام که «رقبت» مورد بحث، محصول بغرنج مجموع شرایطی است که در عرصه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی عمل می‌کنند و در این مبارزه نابرابر، مرکزها از آنچه که من آن را «پنج انحصار» می‌نامم، استفاده می‌کنند. این پنج انحصار که کارایی کنش‌های خود را مفصل‌بندی می‌کنند و بر این اساس تئوری اجتماعی را در کلیت آن به چالش می‌کشند، به عقیده‌ی من عبارتند از: انحصارهایی که از مرکزهای معاصر در قلمرو تکنولوژی سود می‌جویند، انحصارهایی که به هزینه‌های عظیم نیاز دارند که فقط دولت - دولت بزرگ و ثروتمند - می‌تواند از عهده‌ی آن برآید. بدون این پشتیبانی، که گفتمان لیبرالی همواره درباره‌ی آن سکوت می‌کند و بهویژه حمایت از هزینه‌های نظامی اغلب این انحصارها نخواهد توانست سرپا بمانند.

انحصارها در قلمرو کنترل داد و ستدۀای مالی در مقیاس جهانی عمل می‌کنند. آزادی برقراری نهادهای مهمن مالی که در بازار مالی جهانی عمل می‌کنند، به این انحصارها کارایی بی‌سابقه می‌دهند. هنوز مدت زیادی از آن دوره نمی‌گذرد که بخش مهم پس از اندیز یک ملت فقط می‌توانست در فضای ملی زیرفرمان نهادهای مالی اش جریان یابد. امروز وضع این گونه نیست. این پس اندیز بنا بر دخالت نهادهای مالی که عرصه‌ی فعالیت آن از این پس سراسر جهان است، متمرکز شده است. آنها سرمایه مالی را که جهانی شده ترین بخش سرمایه‌است، تشکیل می‌دهند. نمی‌توان انکار کرد که این امتیاز استوار بر منطق سیاسی‌ای است که جهانی شدن مالی را می‌قبلاً دارد. این منطق می‌تواند بر پایه‌ی تصمیم ساده‌ی سیاسی ناپیوستگی (Deconnexions) مورد چالش قرار گیرد، چون به قلمرو نقل و انتقال‌های مالی محدود شده است. وانگهی، گردش‌های آزاد سرمایه مالی جهانی شده در چارچوب‌های انجام می‌گیرد که به وسیله سیستم پولی جهانی مشخص می‌گردد و مبتنی بر دو فاکتور دگم سنجش از اراد ارزشها در بازار (بنا بر تئوری ای که طبق آن بول کالانی مانند دیگر کالاهای ایست) و مراجعته به دلار به عنوان بول عمومی است. دگم نخست این شرط‌ها بدون پایه‌ی عملی است و دگم دوم تها به علت نبود بدیل عمل می‌کند. یک بول ملی در صورتی می‌تواند وظیفه‌های یک بول بین‌المللی را به طور رضایت‌بخش انجام دهد که شرایط رقابتی بودن بین‌المللی، مازادهای ساختاری از صادرات کشوری که ارز آن این وظیفه را انجام می‌دهد، به وجود آورند و به وسیله این کشورهایی تعديل ساختاری دیگران را تأمین مالی کنند، وضعیت بریتانیای کبیر در قرن ۱۹ چنین بود. امروز وضعیت ایالات متحده گونه‌ی دیگر است. این کشور بر عکس، کسری بودجه‌اش را از وام‌هایی که به دیگران تحمیل می‌کند، تأمین می‌کند. وضعیت رقیبان ایالات متحده این طور نیست. مازادهای ژاپن و اروپا بدون مقیاس مشترک با نیازهای مالی است که تعديل ساختاری دیگران به آن نیاز دارد. در این شرایط، بر عکس، جهانی شدن مالی که «به طور طبیعی» تحمیل می‌شود، ناپایداری زیاد بوجود می‌آورد. در کوتاه مدت، این

باشند و خود را وقف یکپارچگی قاعده‌های حقوق بین‌المللی (احترام به حاکمیت) در یک مجموعه منسجم و منطقی سازند. قاعده‌هایی که به حقوق افراد و ملت‌ها و همچنین به حقوق اقتصادی و اجتماعی که در روایت لبرالی فراموش شده‌اند، مربوط‌اند. آنها ناگزیر تنظیم بازارها را نیز در بر می‌گیرند. این چیزی است که به تنظیم برنامه کار سنجین یک رشتہ از مسئله‌ها نیاز دارد که اینجا نمی‌کوشم به آنها پاسخ دهم چون به ناچار بسیار مختصر خواهد بود. بدون شک، مسئله عبارت از روندی طولانی است. راه میان‌بری وجود ندارد. تاریخ بشریت به پایان نرسیده.

ابزار مهم دوم در ساختن «آپارتايد در مقیاس جهانی» ناتو است که توسط مجموع دولت‌های سه گانه پشتیبانی می‌شود.

ژئوپولیتیک جهانی چارچوب پرهیز ناپذیری را تشکیل می‌دهد که درون آن راهبردهای توسعه‌ی هر دو وجود دارد. دست‌کم در مورد آنچه که مربوط به جهان مدرن یعنی سیستم جهان سرمایه‌داری از ۱۹۹۲ است. توسعه همواره چنین بوده است. تناسب نیرو که پیکربندی اش را به ژئوپولیتیک مرحله‌های پیاپی توسعه سرمایه‌داری می‌دهد، توسعه (به معنی عادی) قدرت‌های مسلط را آسان می‌سازد و این برای دیگران یک نقطه ضعف را تشکیل می‌دهد. حالت کنونی بنا بر گستردگی طرح امریکای شمالی به صورت هژمونیسم در مقیاس جهانی توصیف شده است. وانگهی طرح مخالفی که به محدود کردن فضای زیر کنترل ایالات متحده بیرون از وجود ندارد. طرح یاد شده امروز تمام صحنه را فرا گرفته است. در دوره‌ی دو قطبی بودن جهان (۱۹۴۵-۱۹۹۰) وضع از این قرار بود. طرح اروپایی فراسوی ابعاد‌های آغازین اش وارد مرحله‌ی زوال شده است. کشورهای جنوب (گروه ۷۷، نامتعهدان) که در دروغ باندونگ (۱۹۵۵-۱۹۷۵) با بلندپروازی جبهه‌ی مُشترکی در برابر امپریالیسم غربی (آنچه که من آن را سیستم ۱۹۹۲ می‌نامم) برپا کرده بودند، از آن چشم پوشیدند. چنین که یگانه شهسوار در این میان محسوب می‌شد، تنهای در سودای بلندپروازی حفظ طرح ملی خود (با همه‌ی ابعاد) بود و در ساختن جهان شریک فعالی نبود.

هزمونی ایالات متحده متکی بر تکیه گاهی مهم یعنی قدرت نظامی اش بود. این هژمونی که به طور منظم از ۱۹۴۵ ساخته شد و مجموع سیاره قطعه قطعه شده به منطقه‌های مربوط به سیستم یکی شده US Military Commands را در بر می‌گیرد، ناگزیر به پذیرفتن همزیستی مسالمات آمیز بود که قدرت نظامی شوروی آن را تحمیل کرد. صفحه موسوم به جنگ سرد ورق خورده است. بد رغم فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که ادعای «خطر آن دستاویزی برای برقراری سیستم نظامی ایالات متحده گردید، وشنگن در تحریب این سیستم قدم برداشت، بلکه بر عکس تقویت و توسعه‌ی آن را در منطقه‌هایی که تا آن زمان خارج از کنترل آن بود، در پیش گرفت.

بنابراین، ابزار ممتاز، تعریض هژمونیستی نظامی است. این هژمونی که به نوبه خود هژمونی قدرت سه گانه را در سیستم جهانی تضمین می‌کند، ایجاد می‌کرد که متحدهای آن مانند بریتانیای کبیر، آلمان و ژاپن ضرورت آن را بدون حالت‌های روحی و نه حتی «فرهنگی» پذیرند. اما بنا بر گفتمان هایی که مطابق آن سیاست پردازان اروپا عطش شنوندگان شان را رفع می‌کنند، در ارتباط با قدرت اقتصادی اروپا، تمام اهمیت واقعی را از دست می‌دهند. اروپا که به طور انحصاری در عرصه‌ی کشمکش‌های سودجویانه قرار دارد، بدون طرح خاصی از پیش مغلوب شده است. وشنگن از این امر به خوبی آگاه است.

شناخت هدف‌ها و راه‌های طرح ایالات متحده دشوار نیست. آنها موضوع اظهار وجود مهمی هستند که خاصیت اصلی آن قدرت است. البته با این همه توجیه هدف‌ها همواره با گفتمان اندزه‌مانه سنت امریکایی آمیخته است.

استراتژی جهانی امریکا پنج هدف را دنبال می‌کند:

۱- خنثی کردن و مطیع کردن سایر شریکان سه گانه (اروپا) و ژاپن و تنزل

دادن توانایی این دولت‌ها از عمل کردن در خارج از حیطه‌ی آمریکا.

۲- برقراری کنترل نظامی ناتو و «آمریکای لاتینی شدن» بخش‌های

صورتی که حق زندگی برای مردم جنوب به سادگی نفی شده است. بدین ترتیب طرح OMC در زمینه‌ی «ازاد کردن» کشاورزی، سیاست‌های امنیت غذایی کشورهای جنوب را از بین می‌برد و صدها میلیون از هدقانان آنها را به فقر محکوم می‌کند.

منطقی که بر این اندیشه‌ها فرمانروا است، منطق حمایت منظم از انحصارهای شمال است. واقعیت چنین است. در عوض، گفتمان متمرکز روی «امتیازهای» تجارت آزاد و دسترسی به بازار، گفتمانی تبلیغاتی به مفهوم عامیانه‌ی اصطلاح یعنی دروغ است.

چنین است منطقی که ما در طرح OMC ملاحظه می‌کنیم که در آن «قانون بین‌المللی معامله‌ها» (International business) پیش کشیده شده که برای این سازمان در همه‌ی بعدها در برابر قانون ملی و بین‌المللی برتری قایل شده است. طرح شرم‌آور «موافقت چندجانبه برای سرمایه‌گذاری‌ها» (AMI) که به طور پنهانی توسط سازمان همیاری و توسعه‌ی اقتصادی (OCDE) تدوین شده در این منطق سهیم است.

آیا جدا از این طرح سازماندهی منظم آپارتايد حقوقی در مقیاس جهانی می‌توان به توسعه حقوق جدید ارزشمند امیدوار بود که در این سیاره برای همه رفتار شایسته، شرایط مشارکت فعال و مبتكرانه‌شان را در ساختن آینده تضمین کند؟ این حقوق، حقوق کامل، چند بعدی است که حقوق فرد انسان (البته زنان و مردان به عنوان موجودهای کاملاً برابر) حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی (کار و امنیت) حقوق مردم و سرانجام حقوقی را که بر رابطه‌های بین دولت‌ها فرمانروا است، مطرح می‌کند. به یقین، این برنامه‌ی کاری است که دهه‌ها موضوع اندیشه‌ورزی، بحث‌ها و فعالیت‌ها و تعمیم‌ها خواهد بود.

اصل احترام به حاکمیت ملت‌ها باید سنگ بنای حقوق بین‌المللی باقی بماند، اگر منشور ملل متحد این حقوق راعلام کرده، دقیقاً بدین خاطر است که این اصل توسط دولت‌های فاشیستی انکار شده بود. هیلاسلاسی امپراتور حبشه در نطق سیاسی اش در ۱۹۳۵ در جامعه ملل به روشنی فهماند که نقش این اصل که از جانب دموکراسی‌های آن زمان با سستی پذیرفته شد ناقوس مرگ این سازمان را به صدا درآورده است. اگر امروز این اصل اساسی دوباره با همان حدت نقش می‌شود، موردي تخفیف دهنده نیست، بلکه بر عکس تشید کننده است. روی هم رفته پایان نه چندان افتخار آمیز سازمان ملل متحد فرا رسیده است. زیرا کار این سازمان این شده است که به تبت تصمیم‌هایی می‌پردازد که در جای دیگر گرفته شده و توسط دیگران به اجراء درمی‌آید. پذیرش پرطمطرائق اصل حاکمیت ملی در ۱۹۴۵ به طور منطقی به منع توسل به جنگ منتج گردید. دولت‌ها مجازند که از خود برابر دولتی که با تجاوز، حاکمیت‌شان را نقض می‌کند، دفاع نمایند. اما اگر آنها خود دست به تجاوز بزنند، از پیش محکوماند.

بدون شک، منشور ملل متحد تفسیری مطلق از اصل حاکمیت به دست داده است. اگر امروز اندیشه‌ی دموکراتیک به هیچ وجه نمی‌پذیرد که این اصل به دولت‌ها اجازه دهد که به رأی خود عملی را که خود بخواهند نسبت به موجودهای بشری روا دارند، پیشرفت معین خودآگاهی عمومی را نشان می‌دهد. چگونه باید این دو اصل را که می‌توانند در تضاد با یکدیگر قرار گیرند، آشنا داد. به یقین رفع این تضاد حذف یکی از دو اصطلاح: حاکمیت دولت‌ها یا حقوق بشر نیست: زیرا راهی که ایالات متحده و در پی آن متحده دنیاگیر و اروپایی اش گزینه‌اند، به یقین نه فقط درست نیست، بلکه هدف‌های واقعی فعالیت‌هایی را که اهرم‌های رسانه‌ای می‌کوشند آن را بیاورانند، پنهان می‌کند و این هیچ ارتباطی با احترام به حقوق بشر ندارد.

سازمان ملل متحد باید مکان تدوین حقوق بین‌المللی باشد. مکان دیگری که بتواند معتبر باشد وجود ندارد. البته این سازمان نیازمند اصلاح‌های سازمانی است. از این رو، به راه‌ها و وسیله‌هایی (از جمله نوسازی نهادی) اندیشه‌شده می‌شود که به نیروهای واقعی اجتماعی امکان دهد در کنار دولت‌ها (که در بهترین حالت تجسم خیلی ناقص آنها هستند) در آنجا نماینده داشته

قدیمی دنیای سوروی.

۳- کنترل بدون استثناء خاورمیانه و منبع‌های نفتی آن.

۴- تحریب موقعیت چین و به فرمان درآوردن دیگر دولت‌های بزرگ (هند و برزیل و جلوگیری از شکل گیری گروه‌های منطقه‌ای که می‌توانند به شرایط جهانی شدن واگذار شوند).

۵- به حاشیه راندن منطقه‌های جنوب که قادر نفع استراتژیکاند. سازمان جهانی تجارت و ناتو به جای سازمان ملل متعدد برای تشکیل ابزارهای مهم «نظم» جدید جهانی، نظام آپارتايد، در مقیاس جهانی فراخوانده شده‌اند. وظیفه‌ی نهادهای دیگر بین المللی تنها تعویت استراتژی هایی است که سازمان جهانی تجارت و ناتو مشخص می‌سازند. چنین است وضعیت بانک جهانی که تصنیعی به عنوان منبع اندیشیدن (Think Tank) عهددهار تدوین استراتژی‌های توسعه توصیف شده و در این چیزی جز نوعی وزارت تبلیغات گروه ۷ و مسئول نگارش بحث‌ها نیست. در صورتی که تصمیم‌های مهم اقتصادی در چارچوب سازمان جهانی تجارت انجام می‌گیرد و رهبری سیاسی و نظامی به ناتو سپرده شده است؛ صندوق بین المللی پول هر چند اغلب به آن کم بهادار می‌شود، در جای خود بسیار مهم است. سیستم تغییر و تبدیل ارزهای انعطاف‌پذیر به عنوان قاعده‌ی عمومی و مدیریت رابطه‌ها میان ارزهای مهم (دلار، یورو، بن) در صندوق بین المللی پول شناخته شده است. این نهاد چیزی جز یک نوع قدرت پولی استعماری نیست. مدیریت آن توسط امپریالیسم جمعی سه گانه انجام می‌گیرد.

البته، در چارچوب سرمایه‌داری جهانی شده، رقابتی بودن سیستم‌های تولیدی درون قدرت سه گانه، اتحادیه اروپا، جهان‌های پیرامونی و گرایش‌های اجتماعی در برابر گرایش‌هایی که این قانون‌ها بین می‌دارند، به وجود می‌آید و به نوبه خود رابطه‌های اجتماعی را در چارچوبی که این قانون‌ها در آن عمل می‌کنند، مشخص می‌سازد. نیروهای «ضد سیستمی» اگر این نفی سازمان یافته، منطقی و قطعی را تبعیت یک جانبه و کلی از این قانون‌های فرضی (دراویق، خیلی ساده قانون سود خالص در سرمایه‌داری به مثابه سیستم) بنامیم - تاریخ واقعی را به همان اندازه منطق «ناب» انباشت سرمایه‌داری می‌سازند. آنها بر امکان‌ها و شکل‌هایی از توسعه فرمان می‌رانند که گسترش آنها در چارچوب‌هایی که سازماندهی آنها را تحمل می‌کنند، انجام می‌گیرد.

اسلووی که اینجا توصیه شده، تنظیم پیش‌پیش «روش» هایی را منع می‌کند که امکان می‌دهند آینده ساخته شود. آینده از دگرگونی‌ها در تناسب نیروهای اجتماعی و سیاسی ساخته می‌شود. این دگرگونی‌ها محصول مبارزه‌هایی هستند که نتیجه‌های آنها پیشاپیش به شناخت در نمی‌آید. با این همه، می‌توان به آن در چشم‌اندازی اندیشید که به تبلور طرح‌های منطقی و ممکن کمک می‌کند و ازین راه به جنبشی اجتماعی در فرارافت از «راه حل‌های نادرست» که به دلیل نبودن این فرا رفت در آنها خطر متوقف شدن وجود دارد، یاری می‌رساند.

طرح پاسخ بشردوستانه به مصاف توسعه‌ی جهانی شده‌ی سرمایه‌داری به هیچ وجه «رویایی» نیست، بر عکس این تنها طرح واقع گرایانه ممکن است، که آغاز یک تحول رانشان می‌دهد، تحولی که در راستای خود پیش می‌رود، باید با شتاب نیروهای اجتماعی شایسته را برای تحمل منطق شان متعدد کند. اگر اوتوبیایی در مفهوم عادی و منفی وجود دارد، این درست اوتوبایی طرح مدیریت سیستمی است که تنظیم آن به بازار سپرده شده است.

برای شناسایی شرایط این بدیل بشردوستانه عزیمت از تنوع خواسته‌هایی که موجب بسیجیدن و برانگیختن مبارزه‌های اجتماعی می‌گردد، ضروری است. این خواست‌ها را می‌توان در پنج عنوان گردآورده:

- ۱- خواست دموکراسی سیاسی، احترام به حقوق و آزادی‌های فکری.
- ۲- خواست عدالت اجتماعی.
- ۳- خواست احترام به گروه‌ها و نهادهای مختلف.

از بینش محدود «رسیدن» را تحمل می‌کند که از قرن ۲۰ تسلسل یافت. البته، مسئله جدید توسعه دست کم بعدی جز «رسیدن» به توسعه نیروهایی مولد را در بردارد. در این مفهوم معین، درس‌های گذشته که به آنها باز خواهم گشت، برای اینده معتبر می‌ماند. البته، این بی‌درنگ ایجاد می‌کند که اهمیتی بیش از

گذشته به نیازهای ساختمان جامعه‌ای دیگر در مقیاس جهانی داده شود.

شرایط یک بدیل آپارتايد در مقیاس جهانی

«قانون توسعه سرمایه‌داری» که خود را چونان نیروی تقریباً فوق طبیعی تحمیل کند وجود ندارد. دترمینیسم تاریخی پیش از تاریخ وجود ندارد. گرایش‌های سرشی منطق سرمایه‌داری با مقاومت نیروهایی که نتیجه‌های آن را نمی‌پذیرد، برخورد نمی‌کند. پس تاریخ واقعی محصول این کشمکش بین منطق توسعه‌ی سرمایه‌داری و منطقه‌هایی است که از مقاومت نیروهای اجتماعی قربانی توسعه‌ی آن ناشی می‌شوند.

مثلاً صنعتی شدن پیرامون در جریان پس از جنگ ۱۹۴۵-۱۹۹۰ محصول طبیعی توسعه‌ی سرمایه‌داری نیست، بلکه محصول شرایط پیدید آمده در این دوره و نتیجه پیروزی های رهایی بخش ملی است که این صنعتی شدن را به سرمایه‌جهانی شده که ناگزیر شد خود را بآن وفق دهد، تحمیل کرد. به عنوان مثال، فرسایش کارآبی دولت ملی که محصول جهانی شدن سرمایه‌داری است، تعیین کننده تأکیز آینده نیست. بر عکس، واکنش‌های ملی در برابر این جهانی شدن می‌تواند در توسعه جهانی مسیرهای پیش‌بینی نشده‌ی بهتر یا بدتر بنا بر موقعیت‌ها اثر بگذارد. به عنوان مثال دل مشغولی‌های مربوط به محیط زیست که با منطق سرمایه در تضادند (چون این منطق بنا به سرشت خود منطق کوتاه مدت است) می‌توانند در تعديل سرمایه‌دارانه دگرگونی‌های مهمن اثر بگذارند. می‌توان نمونه‌های متمددی را در این زمینه یادآور شد.

پاسخ موثر به مصاف‌ها در صورتی پیدا می‌شود که درایمیم که تاریخ زیر سلطه قطعی قانون‌های اقتصاد «ناب» قرار ندارد. تاریخ بنا بر واکنش‌های اجتماعی در برابر گرایش‌هایی که این قانون‌ها بین می‌دارند، به وجود می‌آید و به نوبه خود رابطه‌های اجتماعی را در چارچوبی که این قانون‌ها در آن عمل می‌کنند، مشخص می‌سازد. نیروهای «ضد سیستمی» اگر این نفی سازمان یافته، منطقی و قطعی را تبعیت یک جانبه و کلی از این قانون‌های فرضی (دراویق، خیلی ساده قانون سود خالص در سرمایه‌داری به مثابه سیستم) بنامیم - تاریخ واقعی را به همان اندازه منطق «ناب» انباشت سرمایه‌داری می‌سازند. آنها بر امکان‌ها و شکل‌هایی از توسعه فرمان می‌رانند که گسترش آنها در چارچوب‌هایی که سازماندهی آنها را تحمل می‌کنند، انجام می‌گیرد.

اسلووی که اینجا توصیه شده، تنظیم پیش‌پیش «روش» هایی را منع می‌کند که امکان می‌دهند آینده ساخته شود. آینده از دگرگونی‌ها در تناسب نیروهای اجتماعی و سیاسی ساخته می‌شود. این دگرگونی‌ها محصول مبارزه‌هایی هستند که نتیجه‌های آنها پیشاپیش به شناخت در نمی‌آید. با این همه، می‌توان به آن در چشم‌اندازی اندیشید که به تبلور طرح‌های منطقی و ممکن کمک می‌کند و ازین راه به جنبشی اجتماعی در فرارافت از «راه حل‌های نادرست» که به دلیل نبودن این فرا رفت در آنها خطر متوقف شدن وجود دارد، یاری می‌رساند.

طرح پاسخ بشردوستانه به مصاف توسعه‌ی جهانی شده‌ی سرمایه‌داری به هیچ وجه «رویایی» نیست، بر عکس این تنها طرح واقع گرایانه ممکن است، که آغاز یک تحول رانشان می‌دهد، تحولی که در راستای خود پیش می‌رود، باید با شتاب نیروهای اجتماعی شایسته را برای تحمل منطق شان متعدد کند. اگر اوتوبیایی در مفهوم عادی و منفی وجود دارد، این درست اوتوبایی طرح مدیریت سیستمی است که تنظیم آن به بازار سپرده شده است.

برای شناسایی شرایط این بدیل بشردوستانه عزیمت از تنوع خواسته‌هایی که موجب بسیجیدن و برانگیختن مبارزه‌های اجتماعی می‌گردد، ضروری است.

- ۱- خواست دموکراسی سیاسی، احترام به حقوق و آزادی‌های فکری.
- ۲- خواست عدالت اجتماعی.
- ۳- خواست احترام به گروه‌ها و نهادهای مختلف.

۴- خواست مدیریت محیط زیست بهتر.

۵- خواست به دست آوردن موقعیت مساعدتر در سیستم جهانی.

به آسانی پذیرفتند است که پیشگامان جنبش‌هایی که به این خواست‌ها پاسخ می‌دهند، به ندرت هماننداند. در مثل درمی‌باییم که نگرانی در دادن جای بسیار بالا به یک کشور در سلسله مرتبه‌های جهانی برحسب ثروت، قدرت و خودسالاری جنبش مشخص می‌گردد، در صورتی که این هدف از هواداری مجموع مردم برخوردار گردد و دل مشغولی مهم طبقه‌های رہبری و مسئولان قدرت را تشکیل دهد. خواست احترام، در مفهوم کامل اصطلاح، یعنی رفتار به واقع برابر. می‌توان زنان، یا یک گروه فرهنگی، زبانی یا مذهبی را بسیج کرد. جنبش‌هایی که الهام‌بخش این خواست‌ها هستند، می‌توانند فراکلاسیک باشند، خواست عدالت اجتماعی بیشتر، آن طور که آن را برای یک وجود مادی بهتر، یک قانون گذاری مناسب‌تر و کارآتر با یک سیستم رابطه‌های اجتماعی و تولیدی به طور بنیادی متفاوت می‌خواهند (آن گونه که جنبش‌ها می‌طلبند که این خواست را بسیج کنند) تعریف می‌شود و تقریباً ناگزیر در مبارزه طبقه‌ها جای می‌گیرد. مسئله اینجا می‌تواند عبارت از خواست دهقانان یا یکی از قشرهای آن برای اصلاح ارضی، باز توزیع مالکیت، قانون گذاری‌های مناسب برای کارفرمایان، قیمت‌های مناسب‌تر و غیره باشد. مسئله همچنین می‌تواند عبارت از حقوق ستدیکاهای، قانون‌های کار یا حتی نیاز به این سیاست

دولت باشد که بتواند موثر به نفع زحمتکشان در امر ملی

گردن و شرکت دادن کارگران در مدیریت داخلی کند.

البته مسئله همچنین می‌تواند عبارت از

خواست‌های گروه‌های حرفه‌ای یا مؤسسه‌هایی

باشد که کاهش دریافت مالیات را در خواست

می‌کنند. یا اینکه مسئله عبارت از

خواست‌هایی باشد که مجموع شهروندان از

آن نفع می‌برند. جنبش‌ها برای برخورداری از

حق آموزش و پرورش، تندرنستی و بهداشت و

مسکن و شرکت در مدیریت محیط زیست

مناسب نمایشگر این خواست‌ها هستند.

خواست دموکراتیک می‌تواند مربوطی و دقیق

شود. مخصوصاً هنگامی که الهام‌بخش جنبش در

مبازه با قدرت غیر دموکراتیک است. البته، این خواست

می‌تواند فراگیر باشد و در این صورت همچون اهرمی تلقی

می‌شود که امکان می‌دهد مجموع خواست‌های اجتماعی ارتقاء یابد.

بی‌هیچ تردیدی، نقشه توزیع کنونی این جنبش‌ها ناپایابری‌های عظیمی

را برحسب موقعیت نشان می‌دهد. البته، می‌دانیم که این نقشه متغیر است؛ زیرا

جایی که مسئله وجود دارد، تقریباً همیشه جنبش بالقوه برای یافتن راه حل آن وجود دارد. اما باید خوش‌بینی ساده‌لوحانه در این خیال پردازی را نشان داد که

برایند نقشه‌ی نیروها که در موقعیت‌های بسیار متنوع عمل می‌کنند، به کل

جبش یکارچگی می‌بخشنده و جامعه‌ها را به سوی عدالت و دموکراسی بیشتر

سوق می‌دهند بی‌نظمی به همان اندازه به طبیعت و نظام تعلق دارد. باید

دلیل‌های ساده‌لوحانه در زمینه‌ی ایجاد بنست در برابر واکنش‌های قدرت‌های

مستقر را در برخورد به این جنبش‌ها نشان داد. جرافیای توزیع این قدرت‌ها،

استراتژی‌هایی که آنها برای پاسخ دادن به مصاف‌هایی که هم در سطح محلی

و هم در سطح بین‌المللی با آنها روبه‌رو شده‌اند، گسترش می‌دهند، پاسخ دادن

به منطقه‌هایی جز منطقه‌هایی است که خواست‌های مورد بحث را پی‌می‌رینند.

این بدان معناست که امکان انحراف مسیرهای جنبش‌های اجتماعی،

ابزارسازی و دستکاری آنها واقیت‌هایی هستند که می‌توانند آنها را توان اسازد

و یا آنها را به جای گرفتن در چشم اندازی و اداره که چشم‌انداز آنها نیست.

یک استراتژی سیاسی عمومی برای مدیریت جهانی وجود دارد، هدف

جامعه‌های شان بیان آورده است. بحوار که فرا می‌رسد،

طبقه‌های رهبری ناتوان که در آخرین رمق‌ها با آن

رویه‌رو می‌شوند، اغلب نقش مؤثر در توسل به

یس روی‌های همبود مورد استفاده به عنوان

وسیله‌ی ادامه‌ی «کنترل» شان بر توده‌های افأ

کرده‌اند. با این‌همه حتی در بسیاری

دموکراتیک‌های واقعی بورزاوایی تونه همبود

همواره با مدیریت درست فاصله داشته است.

ایرلند شمالی نمونه‌ی بسیار گویایی در این

مورد است.

کامیابی فرهنگ‌بیاوری متسابقه با

نارسایی‌های مدیریت دموکراتیک تنواع است. من

از فرهنگ‌بیاوری این را درک می‌کنم که تفاوت‌های

مورد بحث «اساسی» اند و یا بد (تسیب به تفاوت‌های

طبقه‌ها) مقدم باشند و گاه حتی به خاطر «قرآن‌ایرانی» بودن

حفظ شده‌اند؛ یعنی مبنی بر ناصیحته‌های تاریخی هستند (اغلب این مورد

فرهنگ‌بیاوری‌های مذهبی است که در این صورت بدون دسواری به سمت

تاریک‌اندیشی و خشک‌اندیشی می‌لغزد).

برای روش دیدن آنها در جنگل خواست‌های همانند، شخصی را پیشنهاد می‌کنم که به نظرم اساسی است. خواست‌های ترقی خواهانه است که بر اساس

مبازه‌زه علیه استثمار اجتماعی و به خاطر بیشترین دموکراتی گسربده در همه‌ی

بعدهای آن مفصل بندی می‌شوند. در عوض، همه خواست‌هایی که «بدون

برنامه‌ی اجتماعی» عرضه می‌شوند (که به قول معروف این بی‌اهمیت خواهد

بود!) «نه مخالف با جهانی تندن» (که این نیز بی‌اهمیت خواهد بود) پیشایش خود را با مفهوم دموکراتی (متهم به «غربی» بودن) پیگانه تشال می‌دهند

بسیار ارتجاعی اند و به کلی هدف‌های سرمایه‌فرمان روا را تنبیل می‌کنند

روی هم رفته، این سرمایه با علم به آن از این خواست‌ها (حتی هنگامی که

رسانه‌ها از مضمون خشن آنها برای روش کردن مردم که قربانیان آن هستند،

پرده‌ی بر می‌دارند!) حمایت می‌کند و از این جنبش‌ها استفاده می‌کند و حتی آنها

را دستکاری می‌کند.

بدیل بشروعستانهای که دو مقیاس جهانی جانشین ایارتايد می‌شود

تمی‌تواند احساس‌های حسوس بار گذشته گرایانه تغذیه کند و بر تایید تنواع‌های



این امر می‌تواند به طور موثر با هدف‌های خلع سلاح (که با فرمول‌های امنیت ملی و منطقه‌ای در پیوند با بازسازی منطقه‌ای ممکن می‌گردد) گره بخورد و برقراری نظام مالیاتی جهانی شده را (در ارتباط با مدیریت منبع‌های طبیعی سیاره) آغاز نهد و سازمان بین دولت‌ها یعنی سازمان ملل متحده را تبدیل به «پارلمان جهانی» که شایسته سازش دادن نیازهای جهان روای (حقوق افراد، جمیعت‌ها و خلق‌ها، حقوق سیاسی و اجتماعی و غیره) با تنوع میراث‌های تاریخی و فرهنگی است، کامل کند.

البته، مجموع این «طرح» در صورتی شناس تحقق و پیشرفت تدریجی دارد که نیروهای اجتماعی و طرح‌های شایسته انتقال اصلاح‌های لازم که در چارچوب تحملی لیبرالیسم و جهانی شدن قطب‌بندی کننده ناممکن است نخست در مقیاس دولت - ملت‌ها متبلور شوند. با اینکه مسئله عبارت از اصلاح‌های بخش معین (مانند اصلاح‌های مربوط به سازماندهی دستگاه اداری، نظام مالیاتی، آموزش و پژوهش، فرمول‌های توسعه‌ی پایدار مشارکتی یا بازبینی‌های بسیار عمومی دموکراتیزه کردن جامعه‌ها و مدیریت سیاسی و اقتصادی شان) است. هرگز نمی‌توان از این مرحله‌ای سیاره که بتواند جهان را از بنی‌نظمی بحران بیرون آورد و «توسعه را به گردش و اداره» ناگزیر به کلی خیالی خواهد بود.

در این واپسین چشم‌انداز ضرورت عبارت است از میدان دادن به پیشنهاد عملی در کوتاه‌ترین مدت که نیروهای سیاسی و اجتماعی واقعی بتوانند پیرامون آنها در جای نخست در عرصه‌های محلی

بسیج شوند؛ به شرطی که هدف‌های آنها دامنه‌ی بسیار وسیع («جهانی کردن مبارزه‌ها») را داشته باشد. من اینجا به رشتی بلند شکل‌های تنظیم می‌اندیشم که می‌توان با شتاب در همه‌ی قلمروها به اجرا درآورد؛ در قلمرو اقتصاد: مثل مالیات‌بندی، داد و ستدۀای مالی، لغو مزیت‌های مالیاتی، لغو امام؛ در قلمرو محیط زیست: مثل حمایت از انواع، منع کاربرد

محصول‌ها و روش‌های زیان‌آور، آغاز نظام مالیاتی جهانی شده در عرصه‌ی مصرف برخی از منبع‌های تجدیدناظر؛ در قلمرو اجتماعی: مثل قانون کار، آین نامه‌های سرمایه‌گذاری، مشارکت‌های نمایندگان مردم در ارگان‌های بین‌المللی؛ در قلمرو سیاست: مثل دموکراسی و حقوق شخصی؛ در قلمرو فرهنگی: مثل نفی کالایی شدن ثروت‌های فرهنگی.

برنامه میان‌مدتی که من پیشنهاد کرده‌ام تنها تعديل شکل‌های تنظیم بازار را در چشم‌انداز حمایت از ضعفا (طبقه‌ها و ملت‌ها) در نظر ندارد. بررسی سیاسی آن کم اهمیت نیست. ایده‌های مرکزی که این نگارش را هدایت کرده‌اند به خلع سلاح و تنظیم حقوق جدید بین‌المللی افراد، ملت‌ها و دولت‌ها مربوط‌اند. به عنوان نتیجه: مصاف و بدلیل‌ها در پاسخ به آن در یک عبارت ساده این گونه به بیان می‌آید: یا جهانی شدن لیبرالی که بی‌رحمانه به آپارتايد در مقیاس جهانی می‌انجامد، یا گشایش مذکوره‌های واقعی در چشم‌انداز بنا نهادن جهانی شدن بدلیل چند مرکزی است. ■

منبع:
از مجموعه «سرمایه و بشریت» نشر دانشگاهی فرانسه، بخش مجله‌ها، پاریس -

به ارت رسیده از گذشته مبتنی باشد. این بدلیل در صورتی مؤثر خواهد بود که در چشم‌انداز رو به آینده جای داشته باشد. پیش رفتن به فراسوی جهانی شدن دم بریده و قطب‌بندی کننده‌ی سرمایه‌داری، جهانی شدن پسا سرمایه‌داری را می‌سازد که مبتنی بر برابری واقعی خلق‌ها، همبودها، دولت‌ها و افراد است.

تنوع‌های به ارت رسیده باعث طرح مسئله‌ی شوند، چون که وجود دارند. اما با متوقف ماندن روی آنها، تنوع دیگر را زیر نظر دور می‌داریم، به بیان جالب‌تر، اینها تنوع‌هایی هستند که ناگزیر ابداع آینده را در حرکت خود به وجود می‌آورد. مفهوم این تنوع‌ها از خود مفهوم دموکراسی رهابی بخش و مدرنیته‌ی همواره ناقص ناشی می‌شود که آن را همراهی می‌کند. اندیشه‌ای آفریننده که مبارزه خلق‌ها برای برابری و عدالت پیرامون آنها تبلور می‌باید، همواره توجیه‌شان را از سیستم‌های ارزش‌های متنوع پیدا می‌کند. مکمل لازم آنها سیستم‌های تحلیل‌های جامعه از تئوری‌های اجتماعی در نفس خود متنوع الهام می‌گیرند. استراتژی‌های پیشنهادی که با کارآیی در جهت مناسب پیش می‌رود، نمی‌تواند در انحصار هر سازمان باشند. این تنوع‌ها در ابداع آینده تنها اجتناب ناپذیر نیستند بلکه خوشایند هم هستند.

گزینش بدلیل برای آپارتايد در مقیاس جهانی، بدلیل جهانی شدن چند مرکزی است که نابرابری خیلی کمتر در رابطه‌های اقتصادی و سیاسی بین منطقه‌ها و کشورهای مختلف، رابطه‌های کمتر نامناسب برای آنها که از نتیجه‌های ویرانگر قطب‌بندی رنج بس زیادی برده‌اند، برقرار می‌کند.

گام نهادن در این راه آشکارا نیازمند سازماندهی مذکوره‌های بغرنج و براین اساس، تعریف سیستم‌های تنظیم است که امکان کاربرد طرح‌های توسعه‌ی شایسته این نام را فراهم می‌آورد. این امر این اقدام‌هارا ایجاد می‌کند:

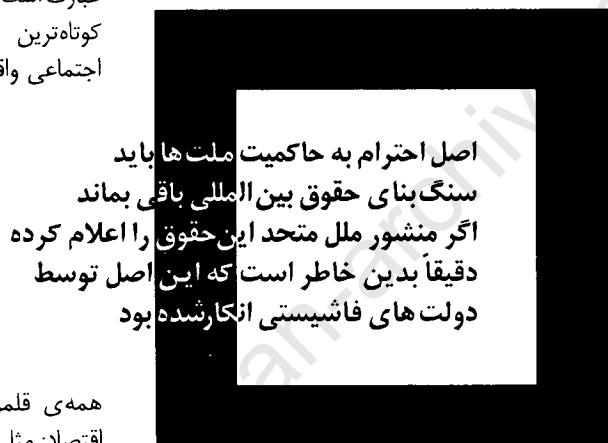
- مذکوره پیرامون «سهم بازار» و قرار و قاعده‌های دسترسی به آن البته، این طرح قاعده‌های سازمان جهانی تجارت را به چالش می‌کشد. زیرا در پس گفتگو درباره «رقابت صادقانه» دفاع یک جانبی از امتیازهای فروشنده‌گان انحصاری فعال در مقیاس جهانی دیده می‌شود.

- مذکوره پیرامون سیستم‌های بازارهای سرمایه در چشم‌انداز برقراری سازش‌ها و به سلطه فعالیت‌های سوداگرانه مالی و سمت و سودان سرمایه‌گذاری به طرف فعالیت‌های تولیدی در شمال و جنوب، این طرح کارکردهای بانک جهانی و حتی موجودیت آن را زیر سوال می‌برد.

- مذکوره پیرامون سیستم‌های پولی در چشم‌انداز برقراری سازش‌ها و سیستم‌های منطقه‌ای که ثبات نسبی مبالغه‌ها را را تأمین می‌کند و با سازماندهی پیوستگی متقابل شان تکمیل می‌شود. این طرح صندوق بین‌المللی پول شاخص (معیار) طلا و اصل مبالغه‌های آزاد و در نوسان را زیر سؤال می‌برد. آغاز گرایش به برقراری نظام مالیاتی در سطح جهان مثلاً بر پایه‌ی مالیات بر درآمدهای گردآمده از بهره‌برداری از منبع‌های طبیعی و تقسیم دوباره‌ی آنها در مقیاس جهانی بنا بر شاخص‌های مناسب و کاربردهای معین.

غیر نظامی شدن سیاره از راه دست یازیدن به کاهش نیروهای ویرانگر پر قدرت عمومی.

در این چشم‌انداز که جهانی شدن و خودسالاری‌های محلی و منطقه‌ای را سازش می‌دهد (آنچه من آن را نایپوستگی منطقی در مصاف‌های جدید می‌نامم) فرست برای بازبینی جدی مفهوم‌های «کمک» و بررسی مسئله‌های دموکratیزه کردن سیستم سازمان ملل متعدد فراهم آمده است. در این صورت،





دولت شیلی امسال را به مناسبت صدمین سالگرد تولد شاعر بزرگ این کشور، پابلو نرودا، سال نرودا اعلام کرده است. آنچه می‌خوانید نوشته‌ای است که در بزرگداشت یاد و خاطره‌ی او و شعرهایش سرزمینش و مبارزه‌شان برای آزادی و آزادگی بوده، نگاشته شده است.

از این روزت، آهای سرزمین سپید و پرستاره،
سرخ و آبی، مهریان و ظریف،
که از دوردست غربت به طبل های گوش فرا دادم.
و با جانی پر آسوب به منزلگاهت گام نهادم
وناگهان دردی مرا در ریود.

در شهر کوچک پارال در شیلی به دنیا آمد. در ۱۲ جولای ۱۹۰۴.

نام او نفتالی ریکاردو رهیس باسوالت بود. این نام اما فقط تا

شانزده سالگی او را همراهی کرد. زین پس

او شد «پابلو نرودا»، نام مستعاری که به

احترام «یان نرودا» شاعر قرن نوزدهمی چک برگزیده شد و تاکنون احترام و شیفتگی آزادیخواهان، سوسیالیست‌ها و کارگران انقلابی و آگاه جهان را برانگیخته است. امانتا دنیا به شاعرانی که علیه زور و به عشق آزادگی می‌سرانند نیاز دارد، پابلو نرودا در آن بالاها، عاشق و یار، باقی خواهد ماند.

نرودا در ۱۹۲۲ اولین کتاب شعر خود،

«گرگ و میش سپیده‌م»، و سال بعد کتاب «بیست شعر عاشقانه و یک ترانه نومید» را چاپ کرد. تقدیر بد در پی حماسه انسانی مردم اسپانیا که به شهادت دوست او فدایکو گارسیا لورکا به دست جماران فالانثیست منجر شد، پابلو نرودا را در کوره داغ ادبیات مردمی و شعر آگاهانه پروراند اما این همه از

او عاشقی سرخ و گرم ساخت. کتاب «اسپانیا در قلب من» حاصل تجربه‌های او در همکاری با جنیش‌های آزادیخواهانه اسپانیا و سپس فرانسه بود که در ۱۹۳۷ منتصر شد.

مبارزه آزادیخواهانه نرودا در ۱۹۴۵ که طی آن، او به مجلس سنای رایافت و در آنجا علیه رئیس جمهور وقت شیلی سخنرانی کرد به نقطه عطف رسید. اما او در ۱۹۴۷ مجبور به جلای وطن و اقامت در کشورهای اروپایی شد. در ۱۹۵۲ به شیلی بازگشت و سرود: هم عاشقانه، هم آزادیخواهانه. آگاهی اجتماعی اش، او را با ایدئولوژی انقادی و سیاسی، آزادی و عدالت بیگانه نمی‌کرد بلکه فراتر از آن می‌برد، چنان‌که با پزrkان ادبیات همیشه چنین می‌کند.

نرودا در ۱۹۵۳ جایزه صلح لنین و در ۱۹۷۱ جایزه ادبیات نوبل را دریافت کرد. این توبل نیز مانند آنچه به مارکز، داستان تویس تعلق گرفت استثنای بود که چون کبوتر صلح و آزادی از دست پریندهای حرفه‌ای می‌گریزد. او در مجموع چهل مجموعه شعر منتشر کرد که در میان آنها می‌توان به «صد شعر عاشقانه» (۱۹۵۹)، «سرود عمومی» (۱۹۵۰)، «رسشار از قدرت» (۱۹۶۲) و «انگیزه نیکسون کشی و جشن انقلاب شیلی» (۱۹۷۲) اشاره کرد. تا آنجا که من می‌دانم از نرودا چهار مجموعه شعر به فارسی در ایران منتشر شده است. («ما بسیاریم»، ترجمه فرامرز سلیمانی و نشر پریش ۱۳۵۷)؛ و («انگیزه نیکسون کشی و جشن انقلاب شیلی»)، ترجمه فرامرز سلیمانی و احمد کریمی حکاک، نشر چشم، ۱۳۶۴)؛ و («صد شعر عاشقانه»، ترجمه نازنین میرصادقی، نشر نگاه، ۱۳۷۹)؛ و («دل زرد»، ترجمه فرزین هومان فر، نشر میرکسری، ۱۳۸۲).

مرگ نرودا در ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۳، تنهای دوازده روز پس از کدتای خونین زباله‌ها علیه دولت ملی، سوسیالیست و آزادیخواه سال‌آور آنده در شیلی اتفاق افتاد. آنده دوست نرودا و هر دو یاوران خلق شیلی در عرصه سیاست و هنر بودند. نرودا با آنده سال‌ها همکاری داشت و آخرین شغل او سفارت شیلی در فرانسه بود. درین او زود مرد و گرنه جنایت‌های خوتتای شیلی و حقیقیت‌های امپریالیسم و فرامیلتی‌ها و توجیه‌گران بی‌مایه نظام خونبار زباله‌ها را در این کشور باز رسوایت می‌کرد. اما در قلب تپنده شعرهای همیشه ماندگار خود، نرودا به همراه لورکا، والت ویتمان به همان بهشتی رفته است که سه سال پیش احمد شاملو شاعر مردمی ایران رفت. ■

با شعرهای پابلو نرودا از رفتار و عاشق تر زندگی کنیم





در خطه‌های جنوبی بلندآوازه.

و بدینسان، سرانجام، ستاره‌ی رها شده‌ات
از سایه‌سار ساکت برون امد
و مردمان دوردست، گرامی‌ات می‌دارند.

جهان به شعله‌های آتش نظر افکند
و به افتخار تو صدایی شکوهمند برآمد
برای فرزندانت، چه بی‌باک.

چنین متعدد، چنین روش و دلیر
«اتحاد خلق» چنین بر شکوفه‌هات
انسان شورانگیز و جنگ‌آور و سرکش

که در این ستیز، زندگی‌ات
قد می‌کشد در برابر تاریکی و او باشان آشوبگر.

میراث مردمی روش‌بین
سرکش است و بارور، هم‌چون دیروز
که هرگز نه شاهی بر آنان فرمان راند.

و شیلی، کشورم، مغلوب نخواهد گشت
گواینکه بر او می‌تازند و زخمش می‌زند ■

شعری از یک کارگر شاعر شیلی‌ای

ترجمه: فرزام رامند

الفونسو، یک کارگر بود
همیشه کارگر بوده است
و اکنون هم یک کارگر است
او در کارخانه‌ای کار می‌گرد؛ مثل خیلی‌ها
در راه کارخانه به خانه، هزارگاه آجبویی می‌زد، و بعد از روز یازدهم
گپ زدن‌های «ممتوغ» آمده بودند به سراغش، در دیدن‌هایی اتفاقی
او هرگز عضو حزبی نبوده است. باری اما او رأی داده بود، رأی به
النده.
بعد از روز یازدهم... ضربه دهشت‌ناکی بود. زمانی که چیزی از دست
می‌رفت...

مردم حضور خود را آغاز کردند، باشد که شنیده شوند، خیلی‌ها بشنوند آنان را
و این امید که بسیار شنیده شوند
پدانسان که تنها خود نمانند و حرف‌هاشان،
و این که ژرف به ناهمراهی‌های خود بیندیشند.
بعد از روز یازدهم، اما، وارفنگی بود، سرگردانی بر روی آب
بعد از روز یازدهم، بی‌حسی...
و در روزهایی که از پس آن از راه رسیدند، دیگر، بی‌حسی و تردید به درون
خریزیده بودند

و مردم گفتند همه چیز درباره شکنجه و کشتار
که حال زندانیان اند که حضور دارند.
الفونسو...
الفونسو یک کارگر بود. ■

دو شعر از پابلو نرودا

غروب

ترجمه نازنین میرصادقی
شاید که زخم خورده، امانه خون چکان
به سوی پرتوى از زندگانى تو پيش مى آيم،
و در ميانه‌ی جنگل، آب، از رفتن باز مى دارد مرا:
بارانى که از آسمان فرو مى ريزد، باران و آسمان آن يك‌جا.

احساس می‌کنم که قلبم بارانی است:
در می‌بایم که چشم‌هایت،
به بیکرانه فضای اندوه من ره یافته‌اند،
و تنها، نجوای ظلمت است که برمی‌خیزد:

کیست این؟ کیست این؟ اما نامی نداشت،
آن برگ یا باران تیره که خاموش و ناشنوا،
می‌تپید در میانه جنگل، میان راه،

و این گونه عشق من! دریافتیم که زخم خورده‌ام
و به جز ظلمات، به جز شب گم‌کرده راه و بوشهی باران
آن جا کسی سخنی بر زبان نمی‌آورد. ■

با هم سخن می‌گوییم
ترجمه: فرامرز سلیمانی و احمد کریمی حکای

با هم، جرقه‌ای ناگهان در کوهستان آند
و از دریا، گل سرخی در آتش
سرزمین بارور نام‌آور.

امروز ستاره‌ی روشنت می‌درخشد
در شب تابان امریکا



حشر اول



برای یافتن پاسخ مناسب جملات فوق را به شکلی بازنویسی می کنیم که به معنای آنها طلمهای وارد نشد.
۱- تهران ۴۸۰۰ شورا دار دار هر شورا حتی ۴ نفر هم به راهپیمانی روز کارگر نیامده است.

- ۲- جامعه کارگری را ز درون پاشیده اند.
 - ۳- کارگران منافع کوتاه مدت شان را آن قدر مهم می دانند که حاضر نیستند آن را فنای منافع بلند مدت شان کنند.
 - ۴- احساس حقارت جامعه کارگری در مقابل رؤسای ادارات و حتی یک کارمند جزء اداره به اندازه ایست که همه چیزش از دست می رود.
 - ۵- کارگران از احساس شان بیشتر از عقل شان استفاده می کنند.
- حال مجموع موارد فوق را یک جاذر نظر بگیرید و جملات زیر را بخوانید:
کارگران باید از منطق گفتگو کمک بگیرند و در صورتی که گفتگو موثر نبود به حریه تجمع و اعتضاب رو کنند حالا یک روش تحلیلی را به فرض نقل از یک ناظر خارجی انتخاب کنیم و موضوع را دوباره بررسی کنیم:

«هزاران شورای کارگری (۴۸۰۰ شورا) در تهران وجود دارد که هر یک از آنها حتی قادر نیست ۴ نفر را برای راهپیمانی بسیج کنند. کارگران منافع کوتاه مدت شان اجازه نمی دهد که یک راهپیمانی مطالباتی را برای طرح منافع بلند مدت شان برگزار کنند و از طرفی احساس حقارت در آنها به حدی است که همه چیزشان را از دست داده اند. کارگرانی که احساس حقارت می کنند و از عقل شان کمتر استفاده می کنند و حاضر نیستند در شورای خود حاضر شوند و به راهپیمانی بروند و همبستگی نهادند زیرا از هم پاشیده شده اند. یکی از رهبران شوراها معتقد است کارگران باید اول از منطق گفتگو استفاده کنند و چنانچه موثر نبود به اهم تجمع و اعتضاب رو کنند.»

به دنبال خواندن این اظهارات، سوالاتی برای خواننده ایجاد می شود که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱- علت عدم پاسخگویی و حضور کارگران به دعوت در روز کارگر که مهم ترین فرصت برای طرح مطالبات و خواسته های خودشان است چیست؟
- ۲- چه عواملی باعث از هم پاشیدگی و نبود همبستگی در جامعه کارگری شده است؟
- ۳- آن منافع کوتاه مدت کارگران چیست که تا آن پایه مهم است که منافع دراز مدت آنها را بی اهمیت می کند؟ در واقع منافع کوتاه مدت کارگران کاملاً است و منافع بلند مدت آنها چیست؟
- ۴- اول اینکه کیش شخصیت چیست و دوم اینکه چرا کارگران در مقابل مسئولان ادارات و حتی کارمندان جزء نیز احساس حقارت می کنند؟
- ۵- کارگران تحقیر شده در روی میز مذاکره چگونه گفتگو می کنند؟ و این جامعه تحقیر شده با چه منطق و قدرتی می تواند مذاکره را به نفع خودش به پیش ببرد تا در حل مشکلاتش راه گشا باشد؟
- ۶- این جامعه کارگری از هم پاشیده شده ای احساسی، تحقیر شده، متفرق و ناگاه به ارزشیابی منافع دراز مدت و کوتاه مدت چگونه به اعتضاب و تجمع رو کند؟ و در نهایت اینکه خانه کارگر و مسئولان آن چه تمهداتی را ظرف مدت بیش از ۲۰ سال به کار بسته اند که چنین جامعه ای درمانه ای را فراهم کرده اند؟
- با رهابه این سوالات از جانب جامعه کارگری و آگاهان آن پاسخ داده شده است ولی متأسفانه در اندیشه هی قالبی و تنگ نظر آنها مسئولان «خانه کارگر» تمایل به درک آن وجود نداشته است. در ارزیابی جشن اول ماه مه سال ۸۰ نیز این سوالات از «خانه کارگر» شد که «چرا خانه کارگر که در برگیرنده شوراهای اسلامی کار است قادر نیست توسط همین شوراهابه تبیین خواسته های واقعی کارگران و استخراج شعارهای مطالباتی درست پردازد؟»

«تهران ۴۸۰۰ شورا دارد و اگر هر شورا ۴ نفر را با خودش می آورد، راهپیمانی روز کارگر بسیار باشکوه تر می شد.»

«جامعه کارگری از درون پاشیده است. کارگران امروز حاضر نیستند منافع کوتاه مدت را فنای منافع بلند مدت کنند.»

«جامعه کارگری دچار کیش شخصیت شده و در مقابل رؤسای ادارات و حتی کارمند جزء یک اداره احساس حقارت می کند و این باعث شده که کارگران همه چیزشان را ز دست بدھند.»

«کارگران باید از احساس و عقل به یک میزان استفاده کنند.»

«باید از منطق گفتگو کمک گرفت و در صورتی که موثر نبود به اهم تجمع و اعتضاب رو کرد.»

«عبارات فوق بخشی از اظهارات آقای حسن صادقی دبیر کانون شوراهای استان تهران و یکی از مسئولان ارشد «خانه کارگر» است که در روزنامه هی «کار و کارگر» چهارشنبه ۲۳ اردیبهشت ۸۳ آمده است.

گوینده جملات فوق، به دلیل دچار آشفتگی فکری است و این آشفتگی وی را واداشته است که به قلب واقعیت ها بپردازد. دلیل آن را ز خود عبارات به کار رفته در سخنان آقای صادقی استخراج کنیم. اما اجازه دهید قبل از آن، این موضوع را یادآور شویم که پرداختن به موارد فوق، به هیچ رعایت های پردازد. دلیل آن را ز خود عبارات به گوینده آن نیست، بلکه نقد اندیشه هایی است که قالب هایی را بر جامعه تحمیل می کند و چون جامعه پذیرای آن قالب های نیست، برای توجیه قالب ها و فرار از واقعیت جامعه، به تحریف حقایق موجود در جامعه متولی می شود. اگرچه ممکن است این اظهارات نیز برگرفته از واقعیت های موجود باشد. اما از منظر علمی، دلیل محکمی بر قالبی بودن و تحمیلی بودن آن اندیشه است.



برای اینکه در این تحلیل، دچار همان آشکنگی‌های موجود در «خانه کارگر» نشیون به یکایک سوالات فوق پاسخ می‌دهیم و بعد بررسی می‌کنیم که چه می‌شود کرد و چه باید کرد؟

۱- عدم حضور کارگران در راهپیمایی اول ماه مه ۱۳۸۳ که خانه کارگر آن را تداری دیده بود و تبلیغات بزرگی نیز جهت پیسیج نیرو، پیرامون آن انجام داده بود در کلی ترین وجود آن عبارتست از بی‌اعتمادی نسبت به متولیان این دعوت. چرا؟

کارگران در راهپیمایی شرکت کنند تا بگویند: «ما با تعطیلی واحدهای کارگری به هر بیانه مخالفیم، ما خواهان لغو قراردادهای موقت هستیم، ما کار می‌خواهیم، ما خارج شدن بخشن از کارگران را از شمول قانون کار محکوم می‌کنیم، ما می‌خواهیم سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری مطابق مقاوله‌نامه‌های سازمان جهانی کار که از جانب دولت پذیرفته شده‌اند، ایجاد شود، ما می‌خواهیم از طریق انتخابات آزاد و بدون تحمل اراده‌های دیگران تمایندگان خود را از تشکل صنفی گرفته تا مجالس قانون گذاری، به رأی مستقیم خود انتخاب کنیم، ما می‌خواهیم هر تشکل را که به حال و کار و شرایط زندگی مان مفید است، انتخاب کنیم و اساسنامه‌اش را خود تنظیم و تدوین و تصویب کنیم، ما نمی‌خواهیم یکی از سه شکل سورا یا انجمن یا نماینده کارگر را به اجر بگزینیم و این محدودیت قانونی را نمی‌پذیریم، ما می‌خواهیم فصل ششم قانون کار با عنایت به مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی حق آزادی تشکل اتحادیه‌ای، بدون هیچ گونه شبهه و دخل و تصرف اصلاح شود، ما نمی‌خواهیم تنها چند نماینده‌ی دائم‌العمر، وکالت ما را در مجلس عهده‌دار شوند، ما می‌خواهیم به تسبیت جمعیت کارگری کشور، در مجلس نماینده داشته باشیم.

«خانه کارگر» پاسخ دهد آیا با این خواستها موافق است؟ سایه‌هی چندساله‌ی

آخر، در راهپیمایی‌های اول ماه نشان می‌دهد که چنین نیست. آقای حسن صادقی در راهپیمایی سال ۸۰ در میدان بهارستان اعلام کرد که شوراهای اسلامی کار دیگر پاسخگوی مطالبات کارگری نیست و ما باید به سوی تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌ها برویم ولی درست یک‌سال بعد در یک چرخش سیاسی در مقابل با حزب مشارتک شوراهای را تنهای تشکل صنفی مقبول و مقدتر اعلام کرد و «خانه کارگر» در مخالفت با سفر جریگان و پذیرش مقاوله‌نامه‌های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار علیه سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری موضع بسیار تحریک‌کننده‌ای اتخاذ کرد. و به بازاری شعارهایی به نفع همان شوراهای ناکارآمد پرداخت. در سال ۸۱ آقای صادقی در جلسات کانون شوراهای اسلامی کارگران و عده‌دادندگان از پذیرش میزان حداقل دستمزد تعیین شده غیرمعقول نمایندگان دولت و کارگر مایان خودداری کنند، اما وقتی در شورای عالی کار حضور می‌باشد پای مصوبه حداقل دستمزد را اعضاء می‌کند.

حال چرا کارگران باید دعوت خانه کارگر را دعوت برای طرح مطالبات و پیگیری آن تلقی کنند؟

۲- چه عواملی باعث از هم‌پاشیدگی و نبود همبستگی در جامعه کارگری ایران شده است؟

مشهور است که:

خشت اول چون نهد معمار کز

تا ثریا می‌رود دیوار کز
اگای علیرضا محبوب در مصاحبه‌ای مندرج در اندیشه‌ی جامعه شماره ۱۶ اعتراف می‌کند: «در قانون کار هم گفته‌ی (عین انشاء خود من است) که کارگران مختارند یکی از سه تشکل را داشته باشند یا شورا، یا انجمن صنفی که معادل سندیکاست و یا نماینده کارگر».
وقتی «خانه کارگر» تشکیلات شوراهای اسلامی کار را به غایت حمایت کرد و آن را تنهای بدلیل مجاز، مقبول و باقدرت خواند و در تحمل این نامه‌ی اجرایی آن نهایت کوشش و دقت را به عمل آورد تا کلیه کاندیداهای نمایندگی از صافی و فیلتر هیئت تشخیص عبور کنند و پس از انتخاب و گزینش آنها، کارگران مجاز باشند به ایشان رأی دهنده تا بعد ادعا شود که شوراهای منتخب کارگران بوده‌اند دیگر چه جایی برای تشکل دیگری در یک واحد کارگری باقی می‌ماند؟ هر چند در سال‌های اولیه، این روش به کار برده شد و اطمینان «خانه کارگر» از خودی بودن شوراهای را تأمین کرد اما هر چه گذشت، به دلیل همان ناکارآمدی شوراهای و نبود انگیزه لازم در بین اعضاء

انتخابی!! برای پیسیج کارگران و سازماندهی آنان در جهت کسب مطالبات برحق شان، شوراهای زاده‌ای در سیستم مدیریت واحدهای تولیدی - خدماتی تبدیل شدند و کارگران هر روز بیش از پیش از آنها فاصله گرفتند و در عین حال جون سال‌های طولانی از شناساندن تشکل واقعی کارگری یعنی تشکل سندیکایی - اتحادیه‌ای جلوگیری به عمل آمده بود، کارگران دچار پراکندگی و از هم‌پاشیدگی شدند. حتی حاله که دولت، مقاوله‌نامه‌های سازمان جهانی کار را پذیرفته است «خانه کارگر» علیه سندیکاها و فعالیت اتحادیه‌ای مستقل مواضع سرسختانه‌اش را ترک نکرده است و با تبلیغات سوء‌علیه فعالیت سندیکایی - اتحادیه‌ای باز هم، به از هم‌پاشیدگی و پراکندگی کارگران دامن می‌زند.

۳- منافع درازمدت شان می‌شود؟ اساساً منافع درازمدت کارگران از دید «خانه کارگر» کدامست؟

در جامعه‌ای که تولید به روایی دست‌نایابی تبدیل می‌شود، درکشوری که سرمایه‌داری تجاری و دلالی حرفاً اول اقتصاد را می‌زند، در جایی که فروش نفت این سرمایه‌ملی و درآمد ناشی از آن سود تلقی می‌شود و ذخیره ارزی ناشی از فروش نفت و دیگر مواد کانی و معدنی صرف ایجاد کار و اشتغال از نظر اجتماعی مفید نمی‌شود. در شرایطی که واحدهای کارگری فعل با ترقه‌های گوناگون منفصل می‌شوند و یکی پس از دیگری تعطیل و کارگران آنها به خیابان‌ها سازیزیر می‌شوند منافع کوتاه‌مدت کارگران حفظ شغل و تأمین حداقل نیازهای معیشتی است که خواسته یا ناخواسته هر موضوع دیگری را تحت الشاعان قرار می‌دهد. منافع درازمدت کارگران بزیر به همین امر بستگی دارد. منافع درازمدت کارگران چیزی نیست جز تأمین یک‌زنگی شرافتمندانه و انسانی یا برخورداری از حق کار، تأمین امکان تحصیل و رشد اعضاء خانوارهای کارگری، رفاه نسبی، مسکن، حق ازادی تشکل و مشارکت در زندگی اجتماعی به قصد ایجاد شرایط زندگی بهتر و تأمین عدالت اجتماعی. این است آرزوی بزرگ رحمتکشان! آیا کارگران نایاب امکان و فرست قدر کردن به آینده را داشته باشند؟ آیا این امکان را دارند و نسبت به آینده و منافع درازمدت شان می‌تفاوت هستند؟

واقعیت آن است که چون کارگران به نمایندگان «خانه کارگر» جهت راهیابی به

به زیان طبقه کارگر و همه مردم کشور است. خانه کارگری‌ها به هر دلیل نخواسته‌اند یا توانسته‌اند این واقعیت بزرگ را دریابند که طبقه کارگر قیم‌نمی خواهد بلکه به شرکت، آموزش، سازمان‌بایی و تحریک برای کسب مطالباتش نیاز دارد و این مهم نیز در گرو ایجاد کار و تولید است. کارگران در صورت داشتن کار قادر خواهند بود از عقل معاش در راستای احساسات شرافتمدانه انسانی شان بپره جویند.

در پایان ذکر این نکته ضرورت دارد که چه می‌شود کرد و چه باید کرد؟ آنچه می‌شود کرد انتخاب راهکارهای مناسب جهت گزینش روش توسعه پایدار متکی به عدالت اجتماعی است که بتواند برای جمعیت کارگری جوان کشور ما کار و اشتغال از نظر اجتماعی مفید را فراهم کند. با توجه به وجود سرمایه‌های ملی از مواد کائی و معدنی و کشاورزی و صنعت و نیروی انسانی جوان امکان دست‌بایی به توسعه پایدار امری ناممکن نیست. چنانچه اراده مدیران کشور درین جهت قرار گیرد و مشارکت توده مردم از جمله کارگران تأمین گردد و از تمامی طرفیت‌های علمی و دانشی موجود در کشور بهره‌برداری شود. دست‌بایی به این امر بهیچ روحی بعید نیست. اما چه باید کرد؟ آنچه به طبقه کارگر کشور مربوط می‌شود تلاش در رفع موانع جدی در راه تشکل بایی از ادانه کارگران است که مهم‌ترین آن اصلاح فصل ششم قانون کار منطبق با اصول پذیرفته شده حق آزادی تشکل موضوع مقاله‌نامه ۸۷ سازمان جهانی کار است که باید به طور جدی مورد توجه فعالین کارگری و کارگران کشور قرار گیرد و آموزش‌های لازم برای اگاهی کارگران در همه سطوح از مفاد آن صورت گیرد. همچنین آموزش مستمر و جدی کلیه مقاله‌نامه‌های بین‌المللی که دولت موظف به اجرای آنها می‌باشد.

هر کشوری مقاله‌نامه‌های بنیادین سازمان جهانی کار را باید اجرا کند. مقاله‌نامه‌های بنیادین عبارتند از:

۱- مقاله‌نامه شماره ۲۹ درباره لغو کار اجباری، مقاله‌نامه ۸۷ درباره حق آزادی تشکل، مقاله‌نامه ۹۸ درباره حق مذاکره دسته‌جمعی، مقاله‌نامه ۱۰۰ درباره دستمزد یکسان، مقاله‌نامه ۱۰۵ درباره اعمال کار اجباری و بیکاری، مقاله‌نامه ۱۱۱ درباره رفع تبعیض در استغال، مقاله‌نامه ۱۳۸ درباره حداقل سن اشتغال و بالاخره مقاله‌نامه‌ی ۱۸۲ درباره استغال کثیف (به کارگری کودکان در قاجاق کالا و ...)

ایران نیز تعیادی از این مقاله‌نامه‌ها را رسماً پذیرفته است و در موارد دیگر همسان با دیگر کشورها ناچار از اجرای مقاد کلیه مقاله‌نامه‌های بنیادین کار است.

اگر از زاویه اختیار در به کارگری مقاله‌نامه‌های بین‌المللی بنگریم به خوبی می‌توان در پی ریزی برنامه توسعه پایدار و پیشبرد آن به امر آموزش کارگران کشور همت گماشت. بخشی از این موضوع وظیفه دولت‌هاست. دولتها وظیفه دارند مقاد مقاله‌نامه‌های بنیادین را به اطلاع کارگران و مردم کشور خود برسانند اما وظیفه دولت‌هاست. اگر طبقه کارگر نیاز به خودبازاری دارد قطعاً باید به کارگری است. اگر طبقه کارگر نیاز به خودبازاری دارد قطعاً باید به حقوق خوبی آشناشود. سرط قطعی و حتمی رسیدن به خودبازاری و ایجاد انگیزه برای مشارکت کارگران در زندگی اجتماعی آن است که از طریق ساخت این حقوق با تکیه به سازمان‌بایی حول اتحادیه‌های مستقل و نیرومند به کسب این حقوق همت گمارند. در آن صورت فرصت‌ها ارزش واقعی خود را نشان خواهند داد و چشم روز اول ماه م فرصتی است که می‌توان شعار مطالبات برق، انسانی و واقعی را با همه قدرت و همبستگی سر داد. ■

مجلس هفتم رأی نداده‌اند، از نقطه نظر آقایان منافع کوتاه‌مدت را فنای منافع بلندمدت شان کردند. اما همیشه یک تن به قاضی رفتن رضایت‌بخش نیست. واقعیتی حکم می‌کند که به ارزیابی مجدد حال و روز طبقه کارگر همت گمارید. آیا چنین پتانسیل و ظرفیتی در «خانه کارگر» وجود دارد؟

در تمامی کشورهای جهان، اتحادیه‌های کارگری، جهت اتخاذ بهترین روش‌ها، نظرخواهی و نظرسنجی فعال و مستمر از کارگران

عضو را وظیفه میرم و اولیه خود می‌دانند اما «خانه کارگر» به دلیل آنکه اساساً یک اتحادیه‌ی کارگری نیست و فاقد اعتبار و جاهت لازم برای رهبری کارگران ایران است قادر نخواهد بود به این مهم دست باید و هرگاه هم از جانب فعالین کارگری و دلسوزان مورد نقد قرار گرفته است جز به تهدید و اتهام و افترا متسوّل نشده است.

۴- کیش شخصیت چیست؟ اینکه کیش شخصیت چیست بحث جدایهای است و اینکه کارگران گرفتار کیش شخصیت شده‌اند نیز نیاز به بحث‌های جدی جامعه‌شناسانه‌ای دارد که از حوصله این نوشتار خارج است اما عجالتاً باید گفت که کیش به معنای آنین است و چون با شخصیت همراه می‌شود، نخوت و کبر و غرور بیجا، خودپرستی، برتری طلبی نسبت به دیگران و خودکامگی را معنا می‌دهد.

طبقه کارگر ایران نه تنها به کیش شخصیت دچار شده است بلکه متأسفانه از او خودبازاری را هم ستانده‌اند. اگر منظور آقای صادقی این است که کارگران در مقابل خودکامگی مدیران جامعه و مستولان و حتی کارمندان جزء ادارات عاجز شده‌اند، خوب است آقایان رابطه عمل و معلولی از رانیز دریابند. وقتی قانون کاری که توسط خود آنان انشاء شده است، کارگران را فاقد صلاحیت لازم برای گزینش نمایندگان شان می‌دانند، وقتی قانون سوراهای اسلامی کار قیمه‌ومیت را برای کارگران قائل می‌شود؛ وقتی با یک لایحه هیئت دولت پیش از ۶۰ هزار کارگر از شمول قانون کار بر اساس ماده ۱۹۱ خارج می‌شوند؛ وقتی کارگران از داشتن حق سیاسی اعتضاب برای کسب مطالبات شان محرومند و کوچک‌ترین تجمع و تحصن را با پیگرد و تعقیب و سرکوب و محرومیت اجتماعی پاسخ می‌دهند، ایا نتیجه‌ای جز ایجاد حس حقارت و ضعف و ناتوانی به بار خواهد آمد؟

۵- این کارگران تحقیر شده چگونه بر روی میز مذاکره می‌توانند سیاست گفتگو را پیش ببرند؟ اول اینکه تشکل‌های قالی را دیگر باور ندازند. دوم، تشکل مستقل ندازند. سوم، دچار از هم پاشیدگی هستند. چهارم، تحقیر شده‌اند. آیا می‌توان از این نیرو، پشت میز مذاکره رمقی دید؟ چه رسد به موقفيت. همین نمایندگان فعلی «خانه کارگر» هم تأثیر جنابافت‌های تیستند آنها نیز به همان میزان دچار عوارض فوق‌الذکر هستند اگر چنین هم نباشد به اثکاء کدام نیرو می‌توانند در صورت ترسیدن به توافق پشت میز مذاکره، به شیوه‌های دیگر مبارزه برای کسب خواسته‌ها و مطالبات کارگران مکن باشند؟ چگونه از اهرم تحصن و اعتضاب سود ببرند؟ آقای صادقی خود بیش از هر کارگری احساسی شده‌اند و تمامی مواردی را که اشاره کرده‌اند حاکی از آن است که بحران، تمامی اعضاء و ارکان «خانه کارگر» را فراگرفته است و راه برون رفت از بحران تهاواز طریق تن دادن به اراده آگاه طبقه کارگر مقدور است.

امروز باور همه کارگران خردمند و آگاه و همه اندیشمندانی که دل در گرو طبقه کارگر ایران دارند بر این است که تنها تشکل مستقل و پویا و خلاق سندیکایی- اتحادیه‌ای است که می‌تواند جامعه کارگری ایران را ز بحرانی که طی ۲۴ سال بر آن مستولی شده است نجات دهد. پای فشردن بر روش‌های نادرست از جانب هر نیروی

خطر ویژه‌ی نیروی هسته‌ای برای سلامتی، امنیت و حتی خود زندگی در یک کلمه خلاصه می‌شود: پرتوافکنی.^۱

[ماهیت] پرتوافکنی هسته‌ای در هاله‌ای از ابهام است چرا که دیده یا شنیده نمی‌شود، نمی‌توان آن را المس کرد یا چشید و این در حالی است که در همه‌جا، در اطراف موجود دارد. امواج رادیویی از جمله امواج مشابه آن هستند. آنها هم در اطراف ما پراکنده‌اند اما نمی‌توانیم آنها را حس کنیم مگر از طریق گیرنده‌ی رادیویی. [به‌طور مشابه] نمی‌توانیم پرتوزایی^۲ را بدون وسیله‌ای ویژه مانند نمایانگر گایگر Geiger دریافت کنیم. اما پرتوافکنی هسته‌ای برخلاف امواج رادیویی عمولی برای انسان و دیگر موجودات زنده بی‌زیان نیست.

هواداران نیروی هسته‌ای اغلب در اشاره به کارخانه‌ی نیروی هسته‌ای می‌گویند: ببینید، هیچ دودی یا غباری از آن نوع که در کارخانه‌ی با سوخت زغال می‌بینید، وجود ندارد پس نیروی هسته‌ای از زغال هم تمیزتر است.^۳ اما حقیقت چیز دیگری است. پرتوافکنی از کارخانه‌های هسته‌ای کارخانه‌های ساخت اسلحه بیرون می‌آید و می‌تواند به شما آسیب برساند.

پرتوافکنی چیست؟

پرتوافکنی هسته‌ای از ذرات ریز یا پرتوهایی تشکیل شده که از اتم‌های عناصر شیمیایی مشخصی چون اورانیم یا رادیوم به بیرون می‌پردازند. به‌این عناصر که در طبیعت یافت می‌شوند، عناصر پرتوزا^۴ می‌گویند؛ به علاوه که مقداری عظیمی از دیگر مواد پرتوزا در راکتورهای کارخانه‌ی هسته‌ای ساخته می‌شوند. تمام این مواد پرتوزا، چه طبیعی و چه مصنوعی و ساخته‌ی دست بشر، پرتوافکنی می‌کنند. این ذرات یا پرتوها مانند گلوله‌های ریز به راحتی از هر جسم زنده‌ای می‌گذرند. آنها این جسم را

یونیزه می‌کنند - یعنی بازالتیکی اتم‌ها و مولکول‌های آن جسم را تغییر می‌دهند. از این رو، پرتوافکنی هسته‌ای، گونه‌ای پرتوافکنی یونی است که می‌تواند هر سلول زنده‌ای را به سرعت بکشد یا چرخه‌ی زندگی طبیعی آن را از شکل بیندازد.

پرتوافکنی در درجه‌های بالا می‌تواند با انهدام توده‌ی سلول‌ها در اندام‌های حیاتی، حیوان یا انسانی را بکشد. اما [ایند دانست که] حتی پرتوافکنی در مقداری کم نیز زیان‌های جدی‌ای به بار می‌آورد. پرتوافکنی در هیچ سطح و هیچ حدی کاملاً آیمن نیست.

گلوله‌های ریز حاصل از پرتوافکنی، کروموزوم‌های سلول‌های تولید مثل را تابد می‌کند. در موارد حاد، ضایعه‌ی بیماری‌های مادرزادی پیش می‌آید و حتی در موارد کمتر حاد، ضایعه‌ی سلولی به بیماری‌های قند، سرطان و مقاومت پایین نسبت به بیماری‌ها در نسل بعد منتهر می‌شود.^۵

اگر احیاناً پرتوافکنی در جریان عبور از جسم جاندار به عضو مهمی آسیب نرساند، آسیب وارد ممکن نخواهد بود. در این مورد تنها چند سلول معمود آسیب می‌بینند یا کشته می‌شوند. بدین شکل سلول‌های مرده را دفع کرده و سلول‌های سالمی را جایگزین آنها می‌کند. اما اگر چند سلول معمود آسیب بینند و شروع به تولید مثل کنند، شما با مشکل مواجه می‌شوید چرا که آنها سلول‌های از شکل افتاده‌ای مانند خود را تولید می‌کنند و می‌توانند سلطان زا

زیان‌های انرژی هسته‌ای و مواد پرتوزا

(آنچه کارگران باید بدانند!)

Fred Halstead
info@rouzgar.com

فرد هالستد (۱۹۲۷-۱۹۸۸) از رهبران مبارزه برای پایان بخشیدن به جنگ ویتنام بود. کتاب او به نام بیرون! نظرات یک همکار جنبش امریکایی علیه جنگ ویتنام، (۱۹۷۸)، جامع ترین تاریخچه‌ای است که تاکنون درباره‌ی جنبش ضدجنگ نوشته شده است. این سوسیالیست و اتحادیه گرای قدیمی دوبار در سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۷۸ به ترتیب برای ریاست جمهوری و فرمانداری کالیفرنیا از سوی حزب کارگران سوسیالیست نامزد شد. هالستد مقاله‌نویس همیشگی هفته‌نامه‌ی سوسیالیستی میلی تنت Militant بود.



سال هاست که صنعت هسته‌ای و دولت به دلایل نظامی سود ورزانه و سیاسی در بی پنهان کردن حقایق و سردرگم کردن افکار عمومی درباره‌ی زیان‌های واقعی پ्रتوافقنی مواد پرتوزا هستند
این نیز دلیل دیگری بر مبهم بودن آن است
انها نمی خواهند که ما نیز حقیقت را بدانیم

واژه‌ی اتم و ازهای یونانی است به معنی تقسیم نشدنی. اتم واحد پایه‌ای بیش از صد عنصر شیمیایی چون اکسیژن، کربن، آهن و اورانیم است که به تنهایی با در ترکیب تمام مواد طبیعی را می‌سازند و تشکیل می‌دهند. هر عنصری از اتم نوع خود تشکیل شده است.

هر اتمی از ذرات ریز اتمی به نام‌های پروتون، الکترون و نوترون ساخته شده است. هسته مرکزی اتمی از نوترون و پروتون ساخته شده و الکترون‌ها حول هسته می‌گردند. (شکل یک)

هسته توسط مجموعه‌ای نیروها که توصیف آنها در این مقاله نمی‌گنجد دوام دارد. همین قدر اشاره شود که می‌توان آن را با گروهی آهن‌ربا که تازمانی که خوب تقطیم شده باشد به یکدیگر چسبیده‌اند، مقایسه کرد. تعداد پروتون‌ها در هسته اتمی، خاصیت شیمیایی آن عنصر را مشخص می‌کند، اما تعداد نوترون‌هاست که با تحت تأثیر قرار دادن توازن نیروهای ثبات‌بخش هسته پرتوزا بودن عنصر را مشخص می‌سازد.

بیشتر اتم‌های موجود در طبیعت هرگز متلاشی نمی‌شوند و همواره ذرات هسته‌ای (اتمی) آنها ثابت می‌ماند. اما اتم‌های خاصی وجود دارند مانند اورانیم و رادیم که متلاشی می‌شوند. نوترون‌ها و پروتون‌های این اتم‌ها به گونه‌ای چیده شده‌اند که هسته را بثبات می‌کنند و چون ترکیب پروتون/نوترون بثبات است، توازن نیروها از بین می‌رود. اتم‌ها خودبه‌خود پ्रتوافقنی می‌کنند، ذرات ریز و پرتوهایی می‌پراکنند. آنها بخشی از ساختار خود را از دست می‌دهند و به عنصر دیگری تبدیل می‌شوند. به این عمل، واپاشی عنصر پرتوزا می‌گویند و به چنین عناصری پرتوزا گفته می‌شود.
از آنجلی که ذرات ریز و پرتوهای حاصل از واپاشی این مواد، سبب زیان‌هایی بر جانداران می‌شود، بسیار خطرناک است.

سه نوع پرتو زیان‌بار مواد پرتوزا:

چندین نوع ذره‌ی ریز و پرتو از عناصر پرتوزا می‌پراکند که سه پرتو عمده‌ی آن را سه حرف الفای یونانی مشخص می‌کنند: آلفا، بتا و گاما (شکل ۲ الف). ذره‌ی آلفا به نسبه بزرگ است. این ذرات دامنه‌ی نفوذ کمی دارند و می‌توان با استفاده از تکه‌ای کاغذ یا صفحه‌ی فلزی نازک آنها را متوقف کرد، اما به هر سلوول زنده‌ای که برخورد کنند آسیب جدی وارد می‌آورند.

ذرات بتا بسیار کوچکتر از ذرات آلفا هستند و نسبت به آنها دامنه‌ی نفوذ بیشتری دارند اما آسیب کمتری وارد می‌آورند. هرگاه اتم‌های پرتوزا که ذرات آلفا یا بتا می‌پراکنند وارد بدن شوند- چه از طریق نفس یا زخم و چه از طریق غذا یا آب- به سرعت سلوول‌های اطراف خود را بمباران می‌کنند. بنابراین خاک یا آب دارای ذرات آلفا یا بتا بسیار خطرناک است.

سومین نوع مهم پرتوافقنی زیان‌بار، پرتو گاما است که شبیه پرتو ایکس است. پرتو گاما بسیار نافذ است. این پرتو که آسیب متمرکز وارد نمی‌کند، وارد سیستم تولید مثل و اندام خون ساز شده و لوسی (سرطان خون) و مشکلات ژنتیک به بار می‌آورد.

باشند که این امر گاهی تا سال‌ها مخفی است.

این واقعه دلیل دیگری بر اینهای تنبیه در اطراف پرتوافقنی هسته‌ای است. بدون آنکه قریبی در زمان وقوع این فاجعه از آن آگاه باشد زیان‌های جدی و شدیدی به او وارد می‌شود. می‌شود که کسی تحت پرتوافقنی قرار بگیرد و حالش خوب باشد اما به ناگهان پنچ، ده یا بیست‌سال بعد به دلیل سلطان بمیرد. یا می‌شود که کودکی مریض به دنیا بیاید یا همواره در معرض بیماری‌های خطرناک باشد چرا که نیاکانش در معرض تابش اشعه‌ی پرتوزا بوده‌اند.

شکل یک

اتم

هر اتم حدود یک دهمیلیونیم اندازه‌ی سر سوزن است و هسته ده هزار مرتبه کوچک‌تر از اتم است. هسته شامل پروتون (زره‌ای بایار الکتریکی مثبت) و نوترون (بایار الکتریکی خشی) است. الکترون از هسته بسیار کوچک‌تر است و دارای بار الکتریکی منفی بوده و بیرون از هسته وجود دارد.

اتم هیدروژن:

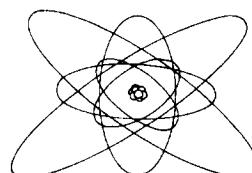
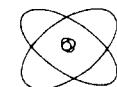
- ۱ پروتون
- ۱ الکترون

اتم هلیم:

- ۲ پروتون
- ۲ نوترون
- ۲ الکترون

اتم کربن:

- ۶ پروتون
- ۶ نوترون
- ۶ الکترون



باید تمام حقایق درباره‌ی پرتوافقنی تولید شده توسط کارخانه‌های نیروی هسته‌ای و اسلحه‌سازی گفته شود. کارگران باید از همه‌ی آنچه در این باره به دست آمده است آگاه شوند. این مسئله‌ی بسیار خطیر است که به معتمدان تحت نظرارت کمپانی‌ها و آزادسازی حکومتی تحت تسلط آنها سپرده شده است.
سال هاست که صنعت هسته‌ای و دولت به دلایل نظامی، سودورزانه و سیاسی در بی پنهان کردن حقایق و سردرگم کردن افکار عمومی درباره‌ی زیان‌های واقعی پرتوافقنی مواد پرتوزا هستند. این نیز دلیل دیگری بر مبهم بودن آن است. آنها نمی‌خواهند که ما نیز حقیقت را بدانیم.

پرتوافقنی چگونه پدید می‌آید؟

برای درک [ماهیت] پرتوافقنی باید به اتم نگاهی بیندازیم.

مصنوعی چیز نگران کننده‌ای نیست. آنچه که توضیح نمی‌دهند مقدار تولید پرتوها از راکتورهای هسته‌ای مقایسه‌ای آن با مقدار طبیعی آن است. یک راکتور هسته‌ای تجاری که چیزی حدود بیک‌سال کار کند، بسیار بسیار بیشتر از آنچه در طبیعت وجود دارد مواد زیان‌بار رادیواکتیو تولید خواهد کرد. و تنها در ایالات متحده هفتاد و دو راکتور تجاری به علاوه‌ی حدود دویست راکتور نظامی وجود دارد. که برای نگرانی مقدار قابل توجهی است.

پس دانستیم که دو منبع پرتوفاکنی وجود دارد، طبیعی و مصنوعی. پیش از دوران اتمی مدرن که در زمان جنگ جهانی دوم آغاز شد تنها مواد پرتوزای موجود روی کره زمین از منابع طبیعی بودند. مقداری از آن از سنگ‌هایمعدن استخراج شده و کنسانتره می‌شد که بیشتر از جنس رادیم بود. سنج‌های طبیعی اورانیم و رادیم، مواد پرتوزای سطح پائیزی هستند. اما رادیم خالص، بسیار سطح بالا و مرگبار است. از زمانی که ماری کوری Marie Curie در اوایل قرن نوزدهم رادیم را کشف کرد تا آغاز دوره‌ی اتمی، مقدار کل مواد پرتوزای سطح بالا روی زمین به چند بوند بالغ می‌شد.

این مقدار به مصرف پژوهش، پزشکی و فرآیندهای خاص صنعتی می‌رسید. این مقدار آنقدر کم بود که بتوان آن را مهار کرد، گرچه حوادث و سوءاستفاده‌هایی رخ دادند که بخشی از آن به دلیل داشتن کم بود. (خود ماری کوری از سسمومیت مواد پرتوزا مُرد). اما امروزه یک راکتور متوسط - نظامی یا غیرنظامی - هر روزه هزاران بوند ماده‌ی رادیواکتیو با سطح فوق العاده بالا، آن هم فقط به صورت زیاله، تولید می‌کند.

صنعت هسته‌ای و دولت به ما اطمینان می‌دهند که تمام این مواد مرگبار پرتوزا با منیت کامل مهار می‌شوند. اما حقیقت آن است که مهار کامل چنین مقدار نجومی‌ای غیرممکن است. مقداری از آن نشت می‌کند و سبب افزایش پرتوفاکنی محیطی و اثرات زیان‌بارش می‌شود. این مواد سیی پرتوزا در صورت بروز هر حادثه‌ای در کارخانه‌ی هسته‌ای، هسته‌ای، فاجعه‌بار خواهد بود.

البته، خطر پرتوایکس نسبت به سود پزشکی ای که از آن می‌بریم، ناچیز است اما از انجایی که تکنیسین و دندانپزشک سویی از عکس شما نمی‌برند پس دلیلی ندارد که بخواهند ان پرتو را جذب کنند

پرتوفاکنی هسته‌ای و پرتوایکس
فریب دیگری که آزادس‌های دولتی و صنعت هسته‌ای به آن دست می‌بازند، مقایسه‌ی پرتوفاکنی هسته‌ای با پرتوایکس است که در پزشکی از آن استفاده می‌شود. (گرچه هر دو مشابه پرتوگاما هستند اما پرتوایکس متفاوت با پرتوفاکنی هسته‌ای به دست می‌آید).

پس از آغاز حادثه در کارخانه‌ی هسته‌ای تری مایل آیلند Mile Island Three نزدیکی هارسیبورگ پنسیلوانیا Pennsylvania شرکت متروبولیتن ادیسون Metropolitan Edison که کارخانه را راهاندازی کرده بودند و کمیسیون ناظر هسته‌ای ۶ چنین گفتند:

”پرتوفاکنی که امروز در حوالی کارخانه اتفاق افتاده در سطح ده میلی رم در ساعت است. ۷. که تقریباً معادل پرتوفاکنی پرتوایکس است. هیچ جای نگران وجود ندارد.“

تقریباً همه‌ی ما دست کم یکبار از پرتوایکس استفاده کرده‌ایم، پس این چنین گفته‌هایی برای مطمئن کردن مردم به کار می‌روند. اما این گفته‌ها بسیار گمراه کننده‌اند. [می‌دانیم که] حتی پرتوایکس مورد استفاده در پزشکی نیز بی‌خطر نیست.

به یاد داشته باشیم که هرگاه زیر پرتوهای ایکس قرار می‌گیریم، تکنیسین ما را با دستگاه تنها گذاشته و پیش از روشن کردن دستگاه اتاق را ترک می‌کند.

شکسته اما پرتوهای آزاد شده از کارخانه هسته‌ای تمام بدن را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. دفعه‌ی بعدی که مجبور شدید تحت پرتو ایکس قرار گیرید از تکنیسین دستگاه پرسید که او اندام تناسلی اش را چند بار تحت پرتو ایکس قرار خواهد داد. ضرورت پرسی زیان‌های پرتوفکنی - شامل پرتو ایکس - به نازگی درک شده است. پرتو ایکس که امروزه روش پزشکی درستی است قبلاً بیشتر کاربرد داشت. خیلی سال پیش نبود که کاربرد مداوم پرتو ایکس برای کشف تومورهای سرطانی پستان تجویز می‌شد. بعدها اعلام شد که پرتو ایکس می‌تواند خود، سبب سرطان پستان شود، به ویژه برای زنان جوان. امروزه انجام این آزمایش بسیار محدود شده و بیشتر برای زنان سالم‌مند و کسانی که مشکلات خاص پستان دارند با در موادری که احتمال سرطان زیاد باشد، کاربرد دارد.

مزیت پزشکی صفر

ساکنان حوالی جزیره‌ی تری مایل که ده میلی رم در ساعت - یا بیشتر - پرتو هسته‌ای دریافت می‌کنند هیچ مزیت پزشکی ای در قبال آن ندارند. اما شناس مبتلا شدن‌شان به سرطان همچنان رو به افزایش است.

حقیقت این است که هیچ کس به درستی نمی‌داند در جریان حادثه‌ی جزیره‌ی تری مایل چقدر ماده‌ی پرتوزا نشت کرد. این مسئله چند ماه بعد در حضور کمیسیون ناظر هسته‌ای تأیید شد. بر اساس نظر لبرت گیبسون Albert Gibson تکنیسین این کمیسیون، دستگاه‌های مراقبت دریچه‌ی هوای دودکش‌های کارخانه، صبح روز حادثه از کار افتاده بودند. این وسائل هرگز برای استفاده در حادثه‌ای چون تری مایل مناسب نبودند. و سطح پرتوفکنی از حد ثبت آنها بسیار فراتر بود. طبق گزارش گیبسون اندازه‌ی پرتوفکنی در قواصیل متعدد از کارخانه بسیار و غیرقابل محاسبه بود.

تنها می‌توان امیدوار بود که خسارت ناشی از حادثه‌ی جزیره‌ی تری مایل بر انسان و حیوان در حداقل مقدار ممکن بوده باشد و چنین رخدادی، هشدار می‌دهد: انرژی هسته‌ای به هیچ وجه نمی‌تواند ایمن باشد.

استانداردهای پرتوفکنی فدرال

حداکثر تماس هسته‌ای مجاز برای کارگران کارخانه‌های هسته‌ای سالی پنج رم (پنج هزار میلی رم) توسط استانداردهای فدرال تصویب شده است. این استانداردها به هیچ وجه امنیت کارگران را تضمین نمی‌کنند. به خاطر داشته باشید که هر سطحی از پرتوفکنی می‌تواند اثرات زیانیاری داشته باشد. هرچه این سطح بالاتر رود، احتمال ابتلا به سرطان و دیگر بیماری‌ها بیشتر می‌شود. پنج رم معادل حدود یکصد و هفتاد آزمایش پرتو ایکس بر روی پستان (سینه) است. این بار که مجبور شدید تحت پرتو ایکس قرار گیرید از اپرатор پرسید آیا می‌پذیرد که هر سال تحت حدود یکصد و هفتاد پرتو ایکس سینه باشد.

سلاح‌های هسته‌ای

ناکون دانستیم که راکتورهای هسته‌ای مقادیر عظیمی پرتو و مواد پرتوزا تولید می‌کنند که در طبیعت و روی زمین به خودی خود وجود ندارند. انفجار سلاح‌های هسته‌ای نیز شامل شکافت هسته‌ای است که مقدار قابل ملاحظه‌ای مواد جدید پرتوza به طبیعت وارد می‌کند. در واقع در دراز مدت، پرتوفکنی هسته‌ای آزاد شده توسط یک بمب هسته‌ای، نسبت به خود انفجار و

یا وقتی از دندان تان عکس می‌گیرید، دندانپزشک از شما می‌خواهد تا بسته‌ی فیلم را بین دندان‌هایتان بگذارید یا آن را با انگشتان نگه دارید. انگشت شما و نه انگشت دندانپزشک. حتی یک ساعت از پرتو ایکس نیز به اندازه‌ی خود خطر دارد. درست به همین دلیل است که تکنیسین یا دندانپزشک پیش از شروع به کار دستگاه پرتو ایکس اتفاق را ترک می‌کنند.

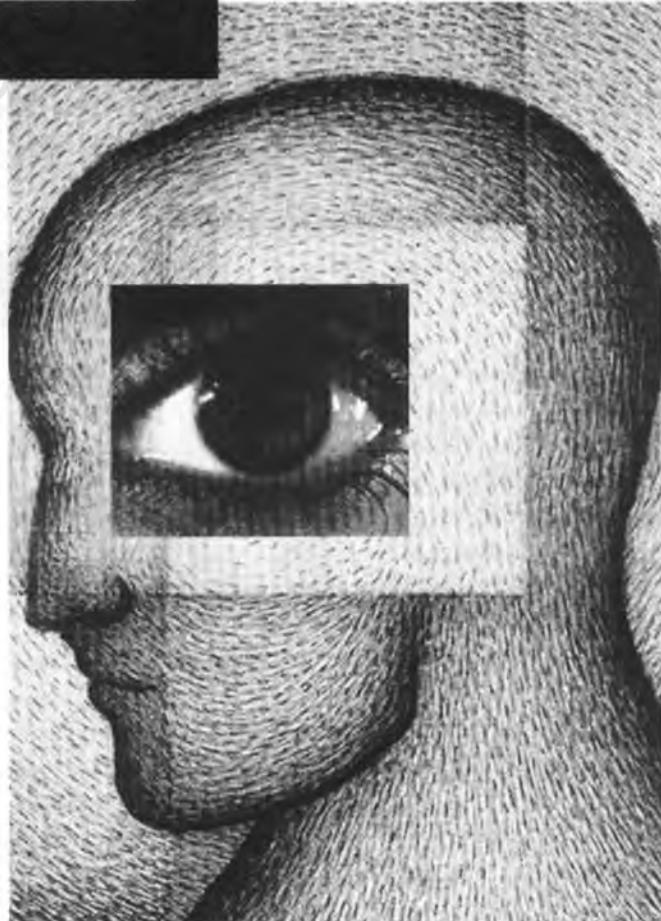
اثر پرتو ایکس روی بدن مانند پرتوفکنی هسته‌ای، نه تنها از بین نمی‌رود بلکه در طی سال‌ها ذخیره می‌شود. اگر شما یک بار سی میلی رم پرتو دریافت کنید و در دفعه‌ی بعد نیز سی میلی رم دیگر دریافت کنید، اثر آن به اندازه‌ی شخص میلی رم خواهد بود. این اثرات در طول زندگی روی هم انبیا شده می‌شوند درست مثل مورد پرتوفکنی محیطی.

البته، حظر پرتو ایکس نسبت به سود پزشکی ای که از آن می‌بریم، ناچیز است. اما از آنجایی که تکنیسین و دندانپزشک سودی از عکس شما نمی‌برند، پس دلیلی ندارد که بخواهند آن پرتو را جذب کنند. آنها هر روز با این دستگاه

کار می‌کنند اگر قرار باشد هر دفعه که بیماران عکس می‌گیرند آنها در معرض این پرتو باشند، احتمال مبتلا شدن‌شان به سرطان افزایش می‌یابد. پس آموزش دیده‌اند که از آن بپرهیزنند و به درستی نیز این کار را می‌کنند.

فریب دیگر، به روش مقایسه‌ی پرتوفکنی هسته‌ای با پرتو ایکس از سوی شرکت‌ها و سخنگویان دولت مربوط می‌شود. آنها هرگز اشاره نمی‌کنند که پرتو ایکس مورد مصرف در پزشکی به دقت روی بخش خاصی از بدن متوجه می‌شود - برای مثال دندان یا عضو

در واقع در دراز مدت، پرتوفکنی هسته‌ای آزاد شده توسط یک بمب هسته‌ای نسبت به خود انفجار و گرمای حاصل از آن قدرت مرگ‌آور بسیار بیشتری دارد



افزایش سطح پرتوافکنی محیطی

ازمایش جوی سلاح‌های هسته‌ای در اوخر دهه‌ی چهل، دهه‌ی پنجاه و اوایل دهه‌ی شصت میلادی، سطح پرتوافکنی محیطی را در سراسر جهان تا حد بسیار زیادی بالا برده است. با آگاهی نسبت به این قضیه، جنبش علیه این آزمایش‌ها آنچنان بالا گرفت که ایالات متحده و شوروی در سال ۱۹۶۳ موافقت کردند آزمایش جوی را قდغناً کنند. (تا آن سال، ایالات متحده بمب هسته‌ای و شوروی ۱۲۸ بمب هسته‌ای را منفجر کرده بودند) با این توافق، جنبش احساس اضطرار کمتری کرد و مردم فکر کردند که مشکل افزایش پرتوافکنی هسته‌ای به جو رفع شده است. اما این چنین بود.

آزمایش‌های هسته‌ای زیرزمینی همچنان ادامه دارند و تهویه‌ی این آزمایش‌ها متداول نیست، یعنی این آزمایش‌ها گاز و خاک پرتوزا را از طریق شکاف‌هایی که در سطح زمین ایجاد می‌کنند به هوای آزاد می‌رسانند. ماده‌ی پرتوزای باقی‌مانده در زمین حبس می‌شود و به صورت جابه‌جایی‌هایی در پوسته‌ی زمین یا نشت در آب‌های زیرزمینی بروز می‌یابد.

مهم‌تر آنکه صنعت هسته‌ای و دولت این بمب‌ها را برای آزاد کردن پرتوافکنی در هوا، آب و خاک منفجر نمی‌کنند. همه‌ی آنچه می‌کنند ساخت سلاح‌های هسته‌ای یا کارخانه‌ای انرژی هسته‌ای است.

برای نمونه، کارخانه‌ی درباره‌ی آزمایش‌های هسته‌ای چیزی بدانند سلاح هسته‌ای کلرادو در راکی‌فلتر، ماشه‌های پلاتینیمی برای اطلاع یا نسبت به آن بی‌علاقه بودند می‌سازد. سازوکار این ماشه‌ها پس از چند سال مختلف شده و باید فرآوری شوند. این عمل فرآوری نیز در راکی‌فلتر انجام می‌گیرد. در این مورد نیز اثرات پرتوافکنی خاک پلاتینیم که از کارخانه نشت می‌کند و همراه با جریان باد در هوا پراکنده می‌شود.

Dr. Carl Johnson اندازه‌گیری شده است. بنابر نظر دکتر کارل جانسون مدیر اداره‌ی پهداشت کلرادو، جفرسون کانتی، بین سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۱ پانصد و یک مورد سرطان که نتیجه‌ی مستقیم آلودگی پلاتینیم است گزارش شده است.^۹ پانصد و یک مورد سرطان اضافه در عرض سه سال. این هزینه‌ی زندگی در اطراف راکی‌فلتر است حتی اگر هیچ بمبی در آنجا منفجر نشود. ■

پی‌نوشت‌ها:

- 1- Radiation
- 2- Radioactivity
- 3 - Radioactive
- 4- بیماری ایدز نیز با کاستن از مقاومت بدن- در حد صفر- در برابر بیماری‌ها، انسان را به نیستی می‌کشاند. م.
- 5- Radioactive decay
- 6 - Nuclear Regulatory Commission

- 7- رم (rem= Roentgen equivalent man) واحد اندازه‌گیری اثر پرتوافکنی یونیزه بر انسان است. هر میلی‌رم، یک‌هزار رم است.
- 8- بر اساس گزارش بیستم آوریل ۱۹۷۹، مقاله‌ی نیویورک‌تایمز درباره‌ی کمیته‌ی فرعی پژوهش‌های باران اتمی در یوتا در زمان کنندی.
- 9- می‌توانید کبی این گزارش را از نشانی زیر دریافت کنید: دکتر کارل جانسون، مدیر اداره‌ی پهداشت جفرسون کانتی: 260 S. Kipling st., Lakewood , Colorado 80226

گرمای حاصل از آن، قدرت مرگ‌آور بسیار بیشتری دارد و می‌تواند مقدار بسیار بیشتری موجود زنده را به کام مرگ کشیده یا به آنها به شدت آسیب زند.

این کاری بود که بمب‌های اتمی فروافتاده بر هیروشیما و ناگازاکی در اوت ۱۹۴۵ کردند. ده سال پس از انفجار این بمب‌ها، بیماری لوسی در میان نجات‌یافتگان و زنده‌ماندگان همه‌گیر شده بود. مردم این شهرها همچنان بر اثر پرتوافکنی‌های خفته در وجودشان می‌مردند. به همین دلیل جنبش مدندر خسته‌ای در ژاپن شروع به کار کرد، جایی که کارگران بخش پزشکی و دانشمندان از اثرات خفته‌ی پرتوافکنی هسته‌ای در مردم به خوبی آگاهند.

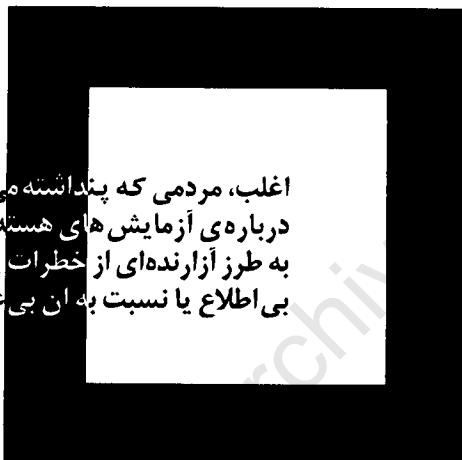
در ایالات متحده نخستین بار در دهه‌ی پنجاه قرن گذشته که دولت سلاح‌های اتمی را در فضای باز منفجر می‌کرد از خطرات پرتوافکنی آگاهی یافتند. تا سال ۱۹۵۹ ایالات متحده ۱۷۸ بمب هسته‌ای، شوروی ۵۷ بمب و انگلستان ۲۱ بمب را در جو منفجر کردند.

تعدادی دانشمند در سراسر دنیا از جمله دکتر لینوس پاولینگ Dr. Linus Pauling از ایالات متحده با این آزمایش‌ها به مخالفت برخاستند و هشدار دادند که این آزمایش‌ها در دهه‌ی ایالت متحده بسیاری مردم را بر اثر ابتلاء به پرتوافکنی هسته‌ای خواهند کشته. اما دولت به ما اطمینان داد که پرتوافکنی آزاد شده از این انفجارها در محدوده‌ی "ایمن" است. پس این "ریسکی پذیرفته شده" است. آنها به مردم گفتند که خطر این آزمایش‌ها عملاً بسیار کمتر از آن چیزی است که تصورش می‌رود. آنها حقیقت را پنهان کردند.

رئیس جمهور ایالات متحده در زمان انجام بیشتر این آزمایش‌ها در دهه‌ی پنجاه، ژنرال Dwight Eisenhower دوایت آیزنهاور بود. او چهره‌ای مهربان داشت و مردم به او اعتماد داشتند. او برای منحرف کردن افکار عمومی به کمیسیون انرژی اتمی دستور داد تا "اغتشاش" عمومی را درباره‌ی خطرهای هسته‌ای، کنترل کند. و با کم کردن میزان مخالفت با این آزمایش‌ها در این عمل موفق شد.

اکنون می‌دانیم که این آزمایش‌ها بسیاری را به کام مرگ کشید. در نواحی‌ای که جریان باد این پرتوافکنی‌ها را به آنجا می‌پرد، افزایش میزان سرطان در داآور بود. اکنون سال‌ها گذشته است تمام خانواده‌ها در یوتای جنوبی که در معرض این آزمایش‌ها قرار داشتند، سرطان گرفته‌اند. بنتاگون به هزاران سرباز دستور شرکت در مانورهای نظامی در همان مکان آزمایش بمب‌ها را داده است. اکنون اداره‌ی کهنه‌سربازان از ادعاهای بسیاری از این سربازان که سرطان در آنها رشد کرده به ستوه آمده است.

اغلب مردمی که پنداشته می‌شود درباره‌ی آزمایش‌های هسته‌ای چیزی بدانند. به طرز آزارنده‌ای از خطرات پرتوافکنی بی‌اطلاع یا نسبت به آن بی‌علاقه بودند. این مسئله حتی برای ژنرال لسلی گراوز Leslie Groves که مهم پروژه‌ی منهنه بود و در جنگ جهانی دوم بمب اتمی را به بهره‌برداری رساند نیز صادق است. مجله‌ی نیویورک‌تایمز در بیست و دوم آوریل ۱۹۷۹ در صحرای نیومکزیکو صورت گرفت. حدود دو ماه بعد، ژنرال گراوز با گروهی از گزارشگران به محل انجام آزمایش رفت. ژنرال برای اینکه به گزارشگران نشان دهد هیچ اثر جانی‌ای پس از انفجار در آن مکان وجود ندارد به راننده‌اش دستور داد از اتومبیل بیاده شود و وارد گودال ناشی از انفجار بمب هسته‌ای شود. راننده بیست و دو سال بعد در سن چهل و دو سالگی بر اثر لوسی مرد. بر اساس گزارش تایمز برآورد شده که راننده در مدت کوتاهی که در آن گودال به سر برده حدود صد رم پرتو هسته‌ای جذب کرده باشد.



عقب ماندن، حقیر بودن، تحقیر شدن، گرفتار آمدن، ستم دیدن و رنج کشیدن، همه‌جا و همیشه به پالایش شخصیت آدمی که او را به راه آگاهی، ریشه‌گرایی و پیشرفت رهنمون شود، نمی‌انجامد. آنچا که قربانیان فقر، محرومیت، خشونت و سرکوب ددمنشانه، کودکان مفلوکی اند که در منتهای نایهنجاری اجتماعی رهایی شوند، به بزهکاران جهنمی اما خاموش تبدیل می‌شوند و گسترهای بس بیشتری از آدم‌ها را به کام فلاکت و خرابی و نیستی می‌کشانند. در واقع این گونه واکنش، اصلی تر و به مراتب قابل انتظارتر است.

در پاک‌دشت نایاکی‌های ریشه‌دار اجتماعی و در قیام‌دشت فروماندگی‌های حقارت‌آمیز، دو شخصیت ویرانگر ضدانسانی را با یکدیگر جفت‌وحجور کرد و یکی از هولناک‌ترین جنایت‌های بی‌دریبی را در سرزمینی که ادعای اخلاق‌مندترین و پرکرامت‌ترین راه و روش اداره‌ی جامعه را دارد به راه‌انداخت و این در میان همه‌ی خونسردی‌هادر کشوری که خود را مقترن‌ترین و آگاه‌ترین‌ها در مقابله با دشمن می‌داند رخ داد. راستی دشمن ما کرم‌های درونی جامعه‌ای که رو به تلاشی می‌رود نیست. توان مقابله‌ی ما چیست؟ گویا منفی، صفر یا نزدیک به صفر.

همه‌ی قربانیان له شده فقر و تحقیر

فریبرز رئیس‌دانان



هر دو طرف، هم جنایتکاران جوان که از شدت تکرار، و نه سازماندهی، از آماتور به حرفة‌ای تبدیل شدند و هم بی خیالی و بی تحرکی پلیس، باید در رکورد جنایات و بی عملی جهانی ثبت گردد.

اما باید فرض کنیم نیروی انتظامی چند برابر کارآمدی داشت. بدینسان همان قدر ممکن بود که فرض کنیم جنایتکاران نیز چند برابر حرفة‌ای تر عمل می‌کردند. مثلاً ممکن بود قاتلان روز روشن با دوربین شکاری از فاصله ۱ کیلومتری، نهر و ماندابی را که کودکان معمصون، فقیر و محروم برای نجات از گرمای ۴۵ درجه در آن به آب تنی می‌برداختند زیر مراقبت قرار ندهند و براساس اطلاعات دقیق و کمین گذاری‌های ماهرانه کار کنند. ممکن بود این همه بی خیال و مطمئن نمی‌امندند و دست بچه‌ای رانمی گرفتند و به زور یا اغوا به گوشه‌ای در ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ متری نمی‌برند و مثلاً با موتورسیکلت یا خودرو وارد عمل می‌شوند. ممکن بود فرست یا امکان کافی برای اعمال شنیع نمی‌یافتد و در نتیجه در جستجوی مکان امن برمی‌امندند. بالاخره می‌شد که آنها بچه‌ها را با سروصدای نکشند و از داروی بیهوشی که کمی خرج بر می‌دارد استفاده کنند. در این صورت آنها همان چند برابر کارآمدی اضافی پلیس را نیز خشی می‌کردن. بنابراین کار امنیت و انتظامات این مردم در رنج و محرومیت خرابتر از آن است که فکر می‌شود. بینید هرگز چنین جنایت‌های دنباله‌داری نمی‌توانست در محله‌های اعیان نشین رخ دهد. اگر آقاراده و خانزاده دیر به خانه آید یا تمام پلیس بسیج می‌شود یا معلوم می‌شود که همراه با دوستان مختصر خوشی گذرانده و حال در منکرات به سر می‌برند تا برای رهایی آنها اقدام شود و آنها نیز خاطره‌ای و تجربه‌ای برای میهمانی‌های بعدی بیاموزند. بچه‌ها نیز با مراقبت و مینی بوس جایجا می‌شوند- بگذریم از تصادف‌هایی که جان آنها را می‌گیرد. به هر حال نالم بودن زندگی محروم‌ترین اشاره جامعه ما که همانا از میان رحمت کش ترین و ارزش‌افرین ترین آنها هستند و حتی نداشت امنیت بچه‌ها برای دو سه ساعت آب تنی غیربهداشتی، فاجعه است، فاجعه. فکر می‌کنم وقتی یک فاجعه ابعادی این چنین حزن‌الود و مستأصل کننده به خود می‌گیرد آنچنان تکانه‌ای به جامعه می‌دهد که کسی تکان نمی‌خورد. قاعداً باید جامعه به شدت و تا مزدیان فریادگونه و جمعی هراس‌ها و اعتراض‌ها تکان بخورد. مردم ما بی خون و بی احساس نیستند و خواهیم دید که در ژرفای درون جامعه، گسل‌ها در برابر این ضربه‌ها در حال فعل شدن‌اند.

باری، فرض‌های یاد شده‌ی بالا مرا بر آن می‌دارد که بگوییم پاسخ من به پرسش نخست کامل نیست. بحث دیگری نیز مطرح است و آن اینکه آیا تنها توان پلیس است که جلوی جنایت‌های رامی گیرد؟ خیر، اگر جامعه دچار نابهنجاری و ناسامانی اساسی باشد آنچنان که زنجیره به هم پیوسته اسیب‌ها مرتب جرم و جنایت بزاید و بر آن بیفزاید، آنگاه نیروی پلیس نیز به سادگی نمی‌تواند جلوی آنها را بگیرد، گرچه ممکن است در موقعی و در مکان‌هایی تا حدی آن را مهار کند. به این ترتیب توضیح دوم من با توضیح نخست در هم می‌امیزد: فشار ناسامانی‌های جامعه نابهنجار که آسیب‌ها و انحراف‌های منجر به جرم و جنایت را موجب می‌شود، بی‌امان ادامه می‌یابد و سنگرهای پلیس ناکارآمدرا می‌شکند. اما توضیح، زمانی کامل است که بگوییم چه چیز، انحراف‌های اجتماعی به ویژه آن انحراف‌ها را که به جرم و جنایت و تداوم آن تابه آن سوی مقیاس‌های غیرقابل تصور ضدانسانی منجر می‌شوند، پدید می‌آورد. مطالعه همه جانبه و جهانی آن، تقریباً همه جا نشان داده است که موضوع پیچیده و مربوط به علل مختلف است که در جوامع و زمان‌های متفاوت، به گونه‌هایی خاص عمل می‌کنند.

مثلاً عوامل سازنده نابهنجاری و رفتارهای مجرمانه در شیکاگو با فیلادلفیا، نیویورک و لس آنجلس متفاوت است، اما همه‌ی آنها وجوه مشترکی دارند که ممکن است با مورد لندن تشابه زیادی داشته باشد، اما تشابه آن با استکهلم و پنهانه‌اگ همان اندازه نیست. باز، گونه‌شناسی همه آنها می‌رساند که با آنچه در ریودوژانیرو، مکزیکوستیت، بوئوس آیرس و بوگوتا می‌گذرد تفاوت دارند و با همه مشابهت‌ها چیزی جدا از گسترش جرم و جنایت در تهران، قاهره و استانبول

من ترجیح می‌دهم بحث امروز را حول سه پرسش که از سوی دوست و همکار و جامعه‌پژوه و فعال اجتماعی انسان‌گرا خانم آذر منصوری، فرهنگی شریف فرقچک ورامین، در همسایگی محل وقوع جنایت، مطرح شده است (بخشی از پژوهش ایشان است) به پیش برم.

۱- علت بروز این فاجعه‌ی آدم‌کشی و تجاوز، که می‌تواند در حدود سه سال با خیال راحت در حاشیه شهر تهران ادامه باید چیست و در متن آسیب‌های اجتماعی چه معنا می‌دهد.

۲- قربانیان مورد تجاوز جنسی واقع شده‌اند. آیا این برای شکل گیری چنین جنایت‌های گسترش‌داری کافی است.
۳- در جامعه خود با مخاطرات ناشی از آسیب‌های اجتماعی فزاینده چه باید کنیم، چگونه آن را مهار کنیم و با توجه به آسیب‌هایی چون اعتیاد، تجاوز جنسی، روسيگری، فرار دختران و جزان چه کنیم.

و این بحث و پاسخ من است.

۱- سه سال از آغاز جنایت‌های هولناک دو قاتل متعدد جوان گذشت، آنها دستگیر شدند. قربانیان به استثنای ۳ نفر همگی کودک، و دو سه مورد نوجوان بوده‌اند.

قطعاً با توجه به این که کودکان در خانواده‌های خود به سر می‌برده‌اند، از نخستین روز نخستین قتل موضوع به اطلاع نیروی انتظامی رسیده است. نیروی انتظامی نیز تحت همین سازماندهی و مدیریت فعلی بوده است. این نیرو از مردم می‌خواهد به او اطمینان کنند، با او همکاری کنند و به قدرت، تجربه، سرعت، مهارت و کارآیی او دل بینندن. این را با راه اعلام کرده است. واقعاً این نیرو چگونه می‌تواند در مقابل این فاجعه که منحصر به فرد هم نیست و روز به روز ابعاد فزاینده و سهمگین تری به خود می‌گیرد باز از خود دفاع کند. آیا ناید برای یکبار هم شده، نیروی انتظامی در مقابل مردم ناتوانی و اشتباه خود را بیذیرد، مسئولان را مواجه کند و بگذارد جریحه افکار عمومی کمی التیام یابد تا بتواند وظیفه خود را به پیش ببرد، و امنیت مردم را، که به ماهیت وجودی پلیس و تعهد شخصی آن در ازای امکانات آن شغل مربوط می‌شود، تأمین کند. البته برای نخستین بار فرماندهی این نیرو به گونه‌ای بس ملائم به نوعی از مردم پوش خواست و درخواست کرد که همه‌چیز را واکنارند تا بعد که اطلاعات او بیشتر شود. گزارش وزارت کشور صریح‌تر به قصور، اهمال و مقصیر بودن مأموران و نهادهایی چند از جمله آنکاهی و قوه‌ی قضائیه اشاره کرد. با این وصف به طور ضمیم وجود پنجه کوره‌ی اجریزی بین پاک داشت و قیام داشت را نیز از تقصیر مبرا ندانست. این گزارش ضمناً یادآور شد که گویا همه‌ی تقسیرها در فاصله‌ی اواخر بهمن تا ۱۹ اسفند ۸۲ بوده است. زیرا پیش از آن خبری نبود و بعد از آن نیز همکاری همه‌ی دستگاه‌ها بسیار خوب بوده است. (و معلوم نیست چرا بقیه جنایت به جز ۱۹ جایی پیشین ادامه یافته است). قوه‌ی قضائیه به گونه‌ای کلی و مبهم انتقاد کرد و درخواست سکوت درباره فاجعه کرد و قول داد که مستولان آن را پیدا کند. اینها همه‌ی حتماً کافی نیستند و چه‌باساً موضوع را از قلمرو بحث و بررسی خارج می‌کنند تا بعد چه شود.

بنابراین مهم‌ترین دلیلی که به دهن می‌رسد همین جا روشن می‌شود: ناکارآمدی نیروی انتظامی که انقدر شدید است که در یک منطقه حاشیه‌ای، فقیرنشین، کوچک، کم جمیت و در خیلی نقاط مثل کفت دست صاف دو قاتل جوان و ناسازمان یافته می‌توانند دست کم ۲۲ کودک معصوم و سه بزرگسال مظلوم را در منتهای خونسردی برپایند، بزرگ‌ها را برای شندرگاز بکشند، به بچه‌ها تجاوز کنند، آزارشان بدنه، سرشان را بسنگ و آهن بشکافند و وسط بیان فقیرآباد، در همان نزدیکی الونک‌نشین آنها را بکشند و زیر لشه سکان قرار دهند و بسوزانند، بی‌آنکه پلیس ذره‌ای و دقیقه‌ای بتواند جلوی کار دو قاتل را بگیرد. گمان نمی‌رود که حتی اگر نیروی انتظامی وجود نداشت این دو می‌توانستند در جایی که مراقبت (البته متأسفانه بسیار کم‌اندازه) خانواده‌ها یا حواس جمعی اندک بچه‌ها وجود دارد، پیش از این رکورد به ثبت برسانند. کار

کافی، محرومیت قطعی جنسی، سوء استفاده جنسی از آنها که خود به سلسله محرومیت و فقر برمی‌گردد و به دنبال آن با عقده‌های اجتماعی و فردی ناشی از زندگی فلاکت‌بار، بار می‌اید احتمال آنکه واکنش‌های ناخلاقی و خشونت‌بار نشان دهد بسیار بالاست. اما احتمال دست زدن موققت‌آمیز به سلسله جنایت‌های پی‌درپی، به صورت کودک‌ربایی، شکنجه، تجاوز و کشتار در یک فضای محدود چندان بالا نیست، که آن نیز در موضوع بررسی من به دلیل ناکارآمدی پلیس بروز کرده است. این فضای محدود، در حاشیه شهر تهران و یکی از مراکز فقر و محرومیت و جان‌کنن تدریجی و طبعاً بروز اختلافات جرم و جنایت واقع شده است که به جز آن در این جامعه به شدت طبقاتی از فقر امنیتی نیز برخوردار بوده و هست. بدینسان تعجب‌اور نیست که در آینده شاهد جنایت‌های دیگری نیز از این دست باشیم.

۲- یکی از قاتلان اعتراف کرده است که در کودکی مورد تجاوز قرار گرفته است. اما به احتمال زیاد آن یکی نیز گذشته‌ای با سوء استفاده جنسی داشته است. سوء استفاده جنسی ممکن است حتی به صورت عمل تجاوز جنسی انحرافی با نامشروع نیز ظاهر نشود اما «سوء استفاده» باشد. از جمله سوء استفاده‌ها می‌توان با نوعی استفاده جنسی از محارم صورت گیرد. کودکانی که به سن بلوغ نرسیده‌اند و برخی خیال می‌کنند چیزی نمی‌دانند وقتی به نوعی حتی ناکامل مورد بهره‌برداری و ور رفتن هدف‌دار و لذت‌جویی قرار می‌گیرند خودشان موضوع را نمی‌فهمند و به عنوان یک درد ضمئی آن را با خود به دوران بزرگ‌سالی می‌برند.

سوء استفاده‌کننده معمولاً مرد است اما این امر ممکن است از سوی زنان با خبرجه‌ها و پسر بچه‌ها نیز صورت گیرد. کودکان کار و خیابان که زیردست برخی کارفرمایان بزرگ‌تر قرار دارند که فاقد ملاحظه‌ها و هنجارهای انسانی و اخلاقی‌اند چه‌بسا مورد سوء استفاده یا تجاوز جنسی آنها قرار می‌گیرند. مریبان نیز ممکن است دچار انحراف باشند و حتی اگر نه دائمی در مواردی دست به این کارزده باشند. در آمریکایک بررسی آسیب‌شناسی اجتماعی نشان داده است که از پنج مورد بزهکاری کودکان و نوجوانان چهار مورد آن با سوء استفاده و تجاوز جنسی همراه بوده است.

سوء استفاده و تجاوز جنسی در ایران می‌تواند واکنش‌های چندی را از سوی فرد سوء استفاده شده برانگیزند، که مهم‌ترین آنها عادت به رفتارهای انحرافی جنسی، به ویژه مفعول واقع شدن- تن فروشی، بیماری‌های شخصی و روانی، عدم اعتماد به نفس و عقب‌ماندن از تحصیل و کار، اعتیاد، سست شدن بنیادهای اعتمادی و واکنش‌های بزهکارانه و جنایت‌آمیز است که متأسفانه در دو مورد باد شده که به لحاظ روانی یکدیگر را تقویت و توجیه نیز می‌کرده‌اند- و این نیز به گفته روانشناسان یک وضعیت اخلال روانی تقریباً کمیاب است- بروز کرده است. در اینجا باز تأکید می‌کنم محرومیت جنسی، فشار و سختگیری، فقر و نادری، عدم آگاهی و آشنایی با روابط جنسی سالم، چه در مورد فردی یا افرادی که تجاوز کرده‌اند و چه در مورد این دو قربانی که قاتلان و خیمی از آب درآمدند، عامل مهم روی آوردن به انحراف‌هاست. انحراف‌های سورپختانه می‌توانند در چرخه‌های فزاینده قرار بگیرند و حتی به جنایت‌های سازمان یافته راه یابند. این سوء استفاده‌های جنسی معمولاً با مجموع عوامل نظام نابسامان اجتماعی کار می‌کنند، اما خودشان نیروهای اصلی و فعل پدید آورندهی انحراف‌اند. به این اتفاق به شرط آنکه آن را جدا از کل نظام اجتماعی ندانیم می‌تواند تحریک کننده واکنش‌های مجرمانه و خطرناک باشد. اما بالاخره جای خالی کنترل و نظارت و امنیت اجتماعی را چه چیز پر می‌کند؟ گمان من براساس پیگیری مداوم این بدترین شکل بهره‌کشی، نداشتن امنیت شغلی، نداشتن آموزش و تربیت و مری

هستند. به هر روی چنین نیست که نظریه‌ای عمومی، گرچه کلی و ناسازگار و نادقيق در مورد جوامع مختلفه را نتوان برای گسترش آسیب‌های اجتماعی بیان داشت. آسیب‌های اجتماعی مشاه اجتماعی دارند و جوامع، تحت شرایط معین ناپنهنجار می‌شوند و با توجه به مدیریت اجتماعی به ویژه نیروی انتظامی و دستگاه قضائی و نیز شرایط فرهنگی، مهارگرهای اجتماعی، وضعیت اقتصادی و جز آن به این ناپنهنجاری به صورت واکنش‌های فردی و جمعی، خفیف یا تند و خلاف با جنایت پاسخ می‌دهد که این پاسخ همان رفتارهای ناخلاقی، ناقلونی و جنایت‌آمیز است. برای شناخت چگونگی بروز ناپنهنجاری باید به تعارض‌ها و شکاف‌های اجتماعی که منشاء مادی یا نامادی (اما عمدتاً مادی) دارند پرداخت و این کار نمی‌تواند با کثار گذاشتن یا حتی فردی انگاشتن عملکرد طبقاتی جامعه سرمایه‌داری صورت گیرد. اما این عملکرد تعارض‌آمیز در نیویورک به گونه‌ای و در تهران به گونه‌ای دیگر بروز می‌کند. به عبارت دیگر تعارض‌های اجتماعی که جنبه مادی یا فرهنگی دارند، در مرحله‌ای عینیت می‌باشند. برای اینکه این عینیت حاصل شود دلایل خاص لازم است. در تهران عامل فقر و محرومیت و تبعیض بسیار جدی تر است و بنابراین برخی به اشتباه موضوع را تقلیل گرایانه فقط در حد سطح درآمد و موارد مشابه می‌بینند. در نیویورک تبعیض و محرومیت جنبه دیگری دارد، چه بسا محرومان آنجا از طبقه متوسط ما دارای‌ترند- و بگذریم از فقر شرم‌آور درون شهری در آمریکا- و به این جهت شماری از بررسی کنندگان، موضوع را در غرب به زیادی تمعن نسبت می‌دهند. چنین نیست و باید با تحلیل‌های طبقاتی و اجتماعی- اقتصادی و اقتصاد سیاسی به کلیت جامعه به عوامل اساسی که ناپنهنجاری را

قطع‌آبا توجه به این که کودکان در خانواده‌های خود به سر می‌برده‌اند از نخستین روز نخستین قتل موضوع به اطلاع نیروی انتظامی رسیده است

من و همکارانم در مؤسسه‌های پژوهش‌های اجتماعی، اقتصادی، رفاه و آسیب‌ها به این نتیجه رسیده است که فقر و محرومیت و تبعیض همراه با هم و به صورت یک مجموعه واحد بیشترین توضیح را برای رفتارهای

آسیبی به ویژه آنچه به جرم و جنایت و گسترش آن منجر می‌شود به دست می‌دهند نه آنکه دقیقاً همه چیز را بگویند- و مثلاً شامل بیماران روانی، متخرفان چنسی، افسار بالانی یا مافوق داراهایی که سراغ کوکائین و اکستازی می‌روند بشود. البته در مواردی مانند قتل‌های عنکبوتی مشهد به گمان من عامل جنایت نماینده ریاکاری و تعصب کسانی بود که خود از عوامل اصلی محرومیت منجر به تن فروشی بوده‌اند. اما یادمان باشد که آن ۱۶ (از میان ۱۹) زن قربانی، تن فروشانی بودند که صرفاً و صرفاً برای طعام و نه برای اطفالی شهوت- قابل توجه تحلیل گران ریاکار یا کم مایه- تن به این شکنجه دائمی یعنی تن فروشی می‌دادند. اما در مورد قتل دست کم ۲۰ کودک معصوم، موضوع دو جنیه دارد. آن طفلك‌ها با محرومیت از استخر، محل بازی، مراقبت، وسایط نقلیه، سرپرستی پدر و مادری که ناگزیر به کار مشقت‌بار و بی‌استراحت‌اند، محرومیت آموزشی و فرهنگی خود و محرومیت فرهنگی والدین و هم محله‌ای‌ها در رنج بوده‌اند و بدینسان با کمی دور شدن کودکانه از خانه به دام جنایت افتاده‌اند.

اما اطراف دیگر دو جوان ۲۵ و ۲۹ ساله‌اند. زندگی آنها را نیز فقر و محرومیت رقم زده است. برای کارگری در کوهه بی‌خانه می‌هیج پاداش به دردخور اما با بدترین شکل بهره‌کشی، نداشتن امنیت شغلی، نداشتن آموزش و تربیت و مری

مورد آن است که یک یا هر دو قاتل به نوعی خود را زیر چتر پشتیبانی یک دستگاه یا سازمان پنهان کرده بودند و فرار راحتشان از چنگال بی رمق قانون نیز به این امر بی ارتباط نبوده است. برخی جایتکاران با این همکاری‌ها و پنهان کاری‌ها برای خود امنیت می‌خرند و بهره‌برداران نیز به ازای دریافت یاری در موارد ضروری و بحرانی آن، امنیت را به آنان ارزانی می‌دارند.

۳- درست است: آمارها و برآوردهای آماری در مورد اعتیاد، ایدز، تجاوز جنسی، روسیبگری، فرار دختران و پسران از منزل، همگی نشان از رشد سریع و هشدار دهنده‌ی آنها دارد. مهم است که این رشد در همین ۲۵ سال گذشته به خصوص از آغاز دهه‌ی هفتاد خورشیدی، یعنی با تاخذ سیاست تبدیل ساختاری که منجر به تبعیض و فساد و تناول و فقر و محرومیت شد، اتفاق افتاد. اتفاقاً در همین ۲۵ سال بیشترین کنترل‌ها و سختگیری‌های اخلاقی در مورد ارتباط‌های جوانان، مواد مخدر، روابط جنسی، مصرف الکل، میهمانی رفتن، با هم قدم زدن، بدحجابی و جز آن اعمال شد. پس ناگزیر باید دست از لجاج برداشتم و حتی اگر در میان مسئولان امنیت و سلامت جامعه نیستیم، به عنوان صاحب‌نظر، محقق یا شهروندی مسئول و دلسوز بپذیریم که باید رویکردن را به کلی تغییر دهیم. سخت‌گیری‌ها، آن هم در جایی که سودجویی و بهره‌کشی، بر حمانه بر فقر و محرومیت می‌افزاید و اینان یک اقلیت مرفره را که خود مسئول فضای پدید آمده اجتماعی و اقتصادی اند، بر می‌کند فقط می‌تواند نتایجی منفی داشته باشد. واکنش این دو قاتل نسبت به زندگی که داشته‌اند و تقویت روحیه خشن‌ترین انتقام‌جویی جنسی و جسمی از کودکان ضعیف معناش این است که آنها در عین حال کودکی سراسر از رنج و تحفیر خود را می‌کشند و به یکدیگر نیز اعتماد به نفس می‌دهند، این نشان از رشدیابی روابط ناسالم اقتصادی و نابهنجاری اجتماعی از یک سو و حاد شدن شرایط اخلاقی و امنیتی جامعه به دلیل سختگیری‌های جاهلانه و تعصب آمیز از دیگر سودار.

به هر حال در کوتاه مدت باید سریعاً به سمت دموکراتیک و مردمی کردن پلیس و کارآمد کردن آن از طریق همکاری‌های همه‌جانبه حرکت کنیم. پلیس پیش از آن که یک نیروی نظامی و تحت سلسه مراتب فرماندهی باشد یک نهاد اجتماعی است و اگر نیست باید بشود. این نهاد اجتماعی اگر اقتدار و کارآمدی خود را از مشارکت و اعتماد جمعی بگیرد می‌تواند آن را توسعه دهد و حفظ کند و گرنه به نیروی زور اما ناتوان از برخورد با دو جوان قاتل بیمار و منزوی در محيطی محدود، تقلیل می‌پابد. چقدر بهتر بود که همکاری و اعتماد خانواده‌ها و خبرها، جای خودنمایی‌های نبود و به گونه‌ای از دهها بیام‌ها می‌پرداختند. شما چه احساسی پیدا می‌کنید که در میان خبر ناگهان می‌خوانید که بله پس از دستگیری قاتل توسط یکی از پدران و تحويل آن به پلیس و سه روز بازجویی بی نتیجه‌اند، بالاخره آقای بازپرس ویژه قتل ظاهر شد و در چند ساعت بازجویی روانشناسی (!!!) پی به همه چیز برد.

آیا آقای بازجو نمی‌توانستند قبل از این فاجعه در دنای تدبیر خود را به کار ببرند. پلیس نمی‌توانست زودتر از خانواده کمک بخواهد و آنها را آموزش دهد و بسیج کند؟

به هر حال این اقدام‌های کوتاه مدت و میان مدت چاره اساسی در نیستند، بلکه فقط فرصت برای اعمال روش‌های اساسی و بلندمدت فراهم می‌آورند. روش اساسی، برخورد با عوامل سازنده انحرافات است آن هم نه دانه به دانه و از طریق شناخت عوامل در بررسی‌های اثبات گرایانه علت و معلولی سطحی (که مثلاً علت ریاضی کودکان شوار کوتاه پوشیدن آنها و رفتگشان به نهر بوده است یا اگر جلوی سوءاستفاده جنسی در محله‌های دورافتاده را بگیریم آمار بچه‌زدی کم می‌شود) بلکه از طریق تجزیه و تحلیل روابط اجتماعی در کلیت جامعه و دستیابی به علت‌های اساسی یعنی ناسازگاری‌ها و تعارض‌ها و ستیزهای پنهان که کار را به آن چیزی می‌کشانند که من پیش از این نامشان را شورش کور گنگ (یا شورش بی‌صدا) نهاده‌ام. ■

فکر می‌کنم وقتی یک فاجعه
ابعادی این چنین حزن آلود و مستاصل‌کننده
به خود می‌گیرد آنچنان تکانه‌ای
به جامعه می‌دهد که کسی تکان نمی‌خورد



دور باطل

آمار کارشناسی، تعداد بیکاران را در حدود ۴/۵ میلیون نفر اعلام می‌کند. با در نظر گرفتن خانواده‌ها، حداقل یک جمعیت ۱۵ میلیون نفری با مشکل بزرگ تأمین معاش روبرو هستند. تفسیر اقتصادی این جمله چنین است: بیشتر از یک‌چهارم بازار مصرف بالقوه‌ی شصت و چند میلیونی ایران، قدرت خرید خود را از دست داده است.

اگر همه‌ی حقوق بگیرانی را که فاقد ابزار تولید هستند کارگر بدانیم (تصور نمی‌کنم کسی یک دستگاه موتورسیکلت، تیشه و ماله‌ی بنایی، سنگ فرز مخصوص سنگبری بنایان و آهنگران، یا ترانس چوشکاری را که نوعاً ابزارهای شخصی کارگران متخصص هستند و سایل تولید قلمداد کند و صاحبان این ابزارها را کارگر نداند). بخش اعظم کارگران یعنی ۵۰٪ در بخش دولتی و بیش از ۸۰٪ در بخش غیردولتی که تحصیلات دیپلم و زیر دیپلم دارند از دستمزد و سطح درآمد بسیار پایینی برخوردارند به طوری که نه تنها نمی‌توانند سطح زندگی خود را بالاتر ببرند و از امکانات بیشتری بهره‌مند گردند، بلکه حداقل در یک‌دهه‌ی گذشته با گذشت زمان روز به روز قدرت خریدشان کمتر شده و سطح زندگی شان پایین‌تر می‌آید و از باره‌ای امکانات نیز که در گذشته بهره‌مند بوده‌اند محروم می‌شوند. باز هم می‌بینیم که به اندازه‌ی این ۵۰٪ و ۸۰٪ درصد از قدرت جذب بازار مصرف ایران کاسته می‌شود. وقتی قدرت خرید مردم و توان جذب بازار کم می‌شود نتیجه‌اش رو به ورشکستگی رفتن و بحرانی شدن وضع نشانه‌ها و کارخانه‌هایی است که محصولات و خدمات خود را به این بازار عرضه می‌کنند. زمانی که دیو واردات بی‌رویه کالاهای مصرفی را نیز به داخل جامعه‌ی اوریبی، متوجه خواهیم شد که بخش بزرگی از قدرت جذب بازار را نیز کالاهای وارداتی و واردکنندگان کالا (قچاق و غیرقچاق) به خود اختصاص می‌دهند. نبود بازار فروش مناسب و پر شدن ابزارهای کالا و محصولات تولید شده‌ی بدون مشتری کارخانجات و کارگاه‌های تولیدی، بحران و پرسه‌ی ورشکستگی آنها را شدت و سرعت بیشتری می‌بخشد. نتیجه‌ی ناگزیر تعطیلی و انحلال این بنگاه‌های تولیدی و ارائه‌دهنده‌گان خدمات و افزون شدن تعداد سپاه بیکاران است. به این ترتیب باز هم قدرت خرید بازار کم می‌شود. بحران اقتصادی، رکود تولید و بیکاری می‌افزیند و این دو به نوبه‌ی خود، بحران را تشید می‌کنند.

اینکه چرا این بحران و پسیت اجتماعی در ایران حادث شد و چه کسانی یارگان‌هایی مسئول هستند و چه اعمال خلاف قانونی انجام شده موضوع بحث این مقاله نیست. مسئله مهم ما این است که کارگران چقدر و چگونه می‌توانستند از چنین پیش‌آمدی جلوگیری، از شدت آن کاسته و یا آن را کم‌تر کنند و چه عاملی موجب شد که چنین نکنند؟ و سرانجام به نقطه‌ای بررسیم که ۴/۵ میلیون نیروی بیکار و تعداد بسیار زیادی کارخانجات و واحدهای تولیدی و خدماتی بحران‌زده‌ای روبرو شویم که هر روز با دلایل و بیهانه‌های واقعی و غیرواقعی در صدد تعديل نیرو و اخراج کارکنان خود و یا تعطیل و انحلال باشند. گفته می‌شود روش‌های نولیبرالی حاکم بر دنیای سرمایه‌داری در تقسیم کار بین‌المللی خود و روند اجرای سیاست‌های جهانی سازی سرمایه‌داری، برای کشورها و جوامعی چون ایران، بیشتر نقش مصرف‌کنند و بازار تولید شرکت‌های عظیم چندملیتی را در نظر گرفته‌اند. هر جا که امکان ارزان‌تر تمام شدن کالایی وجود داشته باشد، (زمانی کشورهای سنگاپور و مالزی و آرژانتین) آن کالا در آنجا تولید شده به بازارهای مصرف فرستاده می‌شود. اگر هم قرار باشد در جوامعی مثل کشور ما کالایی تولید شود، انتخاب نوع کالا و سرمایه‌گذاری لازم برای آن، نه بر اساس ضرورت‌های اساسی ملی و محلی کشور مورد نظر بلکه براساس سود هر چه بیشتر کمپانی‌های چندملیتی و سیاست‌های جهانی سازی آنان صورت می‌گیرد و معمولاً برای کشور میزبان چیزی جز رونقی کاذب و زودگذر در بخشی کوچک و خاص در بر ندارد (اگر

مناقع کارگری و نولیبرالیسم در ایران



غارا و تاراج منابع را در این رابطه در نظر نگیریم). سرنوشت فیلیپین و برخی دیگر از کشورهای آسیایی که در آنها برای مدتی کفش و کالاهای ورزشی با مارک‌های امریکایی و کمپانی‌های معروف چندملیتی به صورت ابیوه و به قیمت بسیار ارزان تهیه و با چند (گاهی اوقات تا ۲۰) برابر قیمت تمام شده به بازارهای مصرف بین‌المللی عرضه می‌شد بسیار شایان توجه است؛ و دیدیم پس از گذشت مدت زمانی، وقتی شرایط و سیاست‌های بین‌المللی تغییر یافت و کمپانی‌های مذکور سرمایه‌های خود را از کشورهای میزبان خارج کرده و در جاهای دیگر و اشکال مختلف با کار انداختند، اقتصاد و سرنوشت نیروهای محلی به کار گرفته شده و این مسئله که چه بر سر آنها آمد، هرگز در نظر گرفته نشد. اینها واقعیت است ولی واقعیت‌های دیگری هم وجود دارد. تجربه‌هایی برخی کشورها در همین چند سال گذشته نشان داده که هر چه کشورهای امپریالیستی به اصطلاح توسعه نیافته و در حال توسعه در نظر بگیرند و سعی در اجرای آن داشته باشند، الزاماً اجرا و عملی نخواهد شد.

عوامل عزم و اراده، تشكل و حرکت نیروها و اشاره مختلف اجتماعی و همچنین هوشیاری و درایت و تدبیر دولتمردان این کشورها چیزی نیست که به آسانی ندیده گرفته شود. وضعیت جوامع و کشورهایی چون کوبا، بربازی، ونزوئلا و جز آن نمونه‌های برجسته و حاضری از این دست است.

واقعیت دیگر این است که این جمعیت ۴/۵ میلیون نفری بیکار، تاکنون از حق قانونی خود، یعنی حفظ موقعیت و امنیت شغلی یا بیندازدن و داشتن کار مناسب که با درآمد حاصل از آن بتوانند زندگی شرافتماندانه و در خود را فراهم کنند، به طور موثر دفاع نکرده‌اند. سرمایه‌داران و دست‌اندرکاران تولید و صفت نیز متأسفانه از موقعیت خود دفاعی درخور نکرده‌اند. به بیان دیگر محصولات تولید شده توسط شرکت‌های چندملیتی و سرمایه‌جهانی بدون مواجهه با کمترین مقاومت، بازارهای ایران را تسخیر و تولیدکنندگان ایرانی (به معنی عام و وسیع کلمه) را به راحتی از میدان بیرون کردند.

به راستی در مقابل این هجوم گسترده سرمایه‌جهانی به بازارهای ایران، جز تعدادی گزارش‌ها و اعتراض‌های پراکنده‌ی روزنامه‌ای، در کجا و چقدر مقاومت دیده شد. سرمایه‌داری تولیدی و صنعتی ایران (اگر به معنی دقیق وجود داشته باشد) در مواجهه با این پدیده تاریخی و جهانی و همچنین انبوی مصوبات ضدتولیدی (و متقابل‌حایات از واردات) مجلس

در دوره‌های مختلف و به خصوص مجلس پنجم و ششم چه عکس‌العملی نشان داد و چگونه از منافع خود دفاع کرد؟ در شرایطی که محصولات صنایع بیمار و بحران زده ایران به هیچ‌وجه توان راابت با کالاهای خارجی را نداشتند، در رابطه با انبوی واردات کالاهای مصرفی اعم از (فاقاچ و غیرقانونی)، سرمایه‌داران و کارفرمایان و تولیدکنندگان صنعتی چه به صورت انفرادی و چه از طریق تشکل‌های ایشان (اتحادیه- سندیکا و انجمن‌های صنفی کارفرمایی) به جز چند مصاحبه چه اقداماتی انجام دادند؟ (البته چنانکه در پایین خواهد آمد اقدامات ضدتولیدی داشته‌اند).

مسئله مهم این است که کارگران چقدر و چگونه می‌توانستند از چنین پیش‌آمدی جلوگیری از شدت آن را کم اثرتر کنند و چه عاملی موجب شد که چنین نکنند

و بسیار مهم‌تر، اقدامات و مقاومت طبقه‌ی کارگر ایران در مقابل این بیکارسازی انبوی و خانه‌خراپی مستمر چگونه بود؟ کارگران تعدادی از کارخانجات در حد توان خود (بسیار ضعیف با توجه به نبود تشکل‌های واقعی و مستقل کارگری)، اقدام به برپایی تعدادی اعتضاب، تحصن، تجمع اعتراضی مقابل برخی ارگان‌ها و ادارات، ایجاد راه‌بندان و همانند آنها نمودند ولی گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله‌ی ماست، آنچه البته به جایی نرسد فریاد است. "این اقدامات برای جلوگیری از وقوع امری چنین مهم و سهمگین به شدت ناکافی بود.

در بررسی چراً عدم مقاومت کارگران و کارفرمایان در مقابله با این هجوم، باید به دو نکته مهم توجه کرد. اول روحیه حاکم بر مردم جامعه‌ی ما، دوم فقدان ابزار مناسب.

روحیه فردگرایی حاکم بر جامعه ما که در ابعاد و اشکال مختلف خود را نشان داده و می‌دهد، افراد جامعه را در مواجهه با پدیده‌ها و مشکلات اجتماعی معمولاً به اتخاذ راه حل‌های فردی می‌کشانند، و دیده‌ایم که بیشتر اوقات این راه حل‌ها ناکارآمد هستند. متأسفانه اکثر قریب به اتفاق کارفرمایان و سرمایه‌داران صنعتی ما در مواجهه با کالاهای وارداتی به جای برخورد صحیح و اصولی واژ موضع طبقاتی مدرن خود، هر یک با استفاده از امیازات قانونی و غیرقانونی کارخانه، مؤسسات و سیستم‌های خویش اقدام به واردات کالا (آن هم اغلب با استفاده از رانت‌های مختلف) نمودند؛ و در واقع با گرفتن سهم خود، ویرانی اقتصاد ملی و به طور کلی حیات کارگری را توجیه کردند. برای جبران ضرر و زیان‌های گذشته با احیا و ایجاد روابط خاص، ایجاد کانال‌های مختلف و پیدا کردن اطلاعات و نبض بازار در هر مقطع زمانی خاص، کالاهای مختلف و اغلب ناهمگون با یکدیگر و گاه مشابه با همان کالای تولیدی خودشان ولی همواره باب بازار را وارد کرده و در عین حال، در هر جا که امکان پذیر بوده به صدور مواد اولیه پرداختند (به اصطلاح خودشان به جای تولید صنعتی با استفاده از کارت بازرگانی تجارت می‌کردند). با این اقدامات ضدتولیدی برخی کارخانجات تبدیل به بارانداز و انبار کالاهای بازرگانی شدند.

عده‌ای از کارگران و شاغلان دستگاه‌ها و کارخانجات و مؤسساتی که تعطیل شده و یا در آستانه تعطیل شدن قرار می‌گیرند نیز ابتدا با در پیش گرفتن روش‌های فردی از قبیل منضبط نشان دادن خود، بیشتر کار کردن، ایجاد رابطه‌های خاص و توصیه گرفتن از این و آن مقام، سعی در مستحکم کردن جایگاه و دور نگه داشتن خود از معرض امواج اخراج و تعدیل می‌نمایند. در مرحله بعد که مشخص می‌شود کار از این حرف‌ها گذشته، عده زیادی دست به یک سری اعتمادات پراکنده یا بی دربی ولی اغلب بی نتیجه زده یا ... و نهایتاً هر کدام به سویی، جهت پیدا کردن کار و شغلی تازه روان می‌شوند. [که معمولاً موفق به یافتن شغل مجدد نمی‌شوند و یا فرسته‌های شغلی با موقعیت بدتر از گذشته نصیب آنها می‌شود] مسافر کشی، دستفروشی و کارهای موردى و مقطعي و ... و استفاده حداکثر ۴

ساله از مستمری اندک بیمه بیکاری. نتیجه این مصایب و مشکلات بروز تاپسامانی و ناهنجاری‌ها در خانواده و روابط فردی و از هم پاشیدن کانون خانواده‌ها است.

اینکه سرمایه‌داران صنعتی و کارفرمایان چه باید می‌کردند یا باید بگنند مسئله‌ای نیست که در این نوشته به آن پرداخته شود. ولی در مورد کارگران و شاغلان موسسات، کارخانجات و بنگاه‌هایی که طرح تغییر ساختاری داشته یا ورشکسته و تعطیل شده‌اند چند نکته مهم وجود دارد:

انسان موجودی اجتماعی است و انسان‌های اجتماعی با توجه به وابستگی شان به گروه‌ها و طبقات مختلف جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، دارای منافع مشترک، همسو، مخالف و گاه متضاد با یکدیگر هستند و در رابطه با تأمین منافع شان در تعامل و همکاری و یا تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. در زندگی اجتماعی مشکلات زیادی برای انسان‌های بوجود می‌آید که بسیاری از آنها ریشه‌ی اجتماعی دارند (از جمله مسائل مربوط به منافع گروه‌های مختلف جامعه). حل مشکلات اجتماعی، راه حل‌های اجتماعی و ابزار مخصوص به خود را طلب می‌کند. امروزه در جامعه، طبقات و اقسام و گروه‌های مختلف اجتماعی که منافع یکسانی دارند می‌توانند [و در جهت سلامت جامعه در دزاز مدت باید] حول منافع طبقاتی، گروهی و صنفی شان گرد هم آمده و با تشکل‌های ویژه خود، ضمن دفاع از منافع گروهی خودشان نهایتاً جامعه را به سمت سلامت و سعادت سوق دهند. توسل به راه حل‌ها و در اختیار گرفتن هر ابزار، به دارا بودن فرهنگی خاص و داشتن حد معینی از دانش ویژه‌ی آن راه حل و ابزار، نیاز دارد. امروز مشکل شدن افراد هم گروه و با منافع مشترک در احزاب و تشکل‌ها امری بدیهی و پذیرفته شده است.

گرد آمدن افراد در تشکل‌های چون اتحادیه، سندیکا، انجمن و ... برای رسیدن به اهداف اقتصادی و منافع طبقاتی و گروهی معین حداقل دارای ۲۰۰ سال سابقه است و در بیشتر جوامع برای این امور قوانین و مقررات جاگذاری وجود دارد. در ایران تشکل‌هایی مثل احزاب، اتحادیه‌ها، سندیکاهای انجمن‌ها نزدیک یک‌صد سال سابقه دارند ولی به دلایل مختلف استقرار و استثمار آنها دچار افت و خیزهایی شده، به طوری که گاه به کلی از حیات اجتماعی رسمیاً محو شده‌اند و گاه کاریکاتوری از احزاب و تشکل‌های صنفی در عرصه جامعه به گونه‌ای فرمایشی خودنمایی کرده است.

متأسفانه در ایران امروز برای بسیاری از مردم (گروه‌ها و طبقات پایینی)، ایجاد تشکل‌های گروهی و صنفی (اتحادیه و سندیکا و ...) برای دفاع از منافع اقتصادی شان، امری غریب و ناشناخته است و فرهنگ اتحادیه‌ای و صنفی بسیار کمرنگ است. همچنانکه در بالا گفته شد در بیشتر موارد برای حفظ منافع و حل مشکلات اجتماعی خود به جای "تشکل"‌ها به راه حل‌های فردی روی می‌آورند و معمولاً موفق هم نمی‌شوند.

یکی از جنبه‌های مثبت کارکرد تشکل‌های چون اتحادیه‌ها و سندیکاهای (اگر در سطح جامعه گستردۀ باشند) این است که حتی در صورت غفلت یا بی‌توجهی (عمدی یا سهوی) دولتمردان و مدیران جامعه به منافع برخی طبقات، اقسام و گروه‌ها، طبقات و لایه‌هایی را که منافع مشروع و به حق شان نادیده گرفته، پایمال شده با در معرض پایمال شدن است مورد حمایت قرار دهند. این کار به وسیله‌ی ابزار مخصوص آنها یعنی تشکل‌های صنفی (اتحادیه و سندیکا...)، با اصرار و پافشاری بر منافع خود و حتی با همکاری و تعامل سایر سندیکاهای اتحادیه‌های همسو و همگرادر منافع، صورت گیرد و نهایتاً مسئولین را متوجه تقاضی و کاستی‌های موجود کند و به رفع نقصهایها و پذیرش راه حل‌هایی که کم ضررترین راه باشند، در چارچوب تأیید دموکراتیک اعضاء، حرکت کنند.

به موضوع اصلی بازگردید، کارگران ایرانی در مواجهه با امواج سهمگین بیکارسازی اینوه (تعديل ساختاری، تعییر ساختار صنایع و بازخریدهای اجباری) و از دست دادن شغل و جایگاه اجتماعی شان چرا از ابزار مخصوص مقابله با این وضعیت استفاده نکردند؟ کارگران نساج، کارگران کارخانجات تولید کننده لوازم خانگی و همینطور کارگران برخی دستگاه‌های دولتی مثل مخابرات و وزارت نیرو ... به ترتیب زمانی در معرض بیشترین امواج بیکارسازی قرار گرفتند. اگر (مثالاً) ۱۰ سال پیش تشکل‌های واقعاً مستقل کارگری (مستقل از کارفرما و گروه‌ها و احزاب سیاسی) وجود داشتند آیا قادر بودند با استفاده از روش‌های قانونی، عرفی و مرسوم و با اصرار و پافشاری بر منافع خود و احتمالاً با همکاری و مساعدت سایر گروه‌ها و اتحادیه‌های همسو، مستولان را متوجه اشتباها خود و مصوبات نادرست مجلس و ... بنمایند؟ و یا با توجه به تأثیر شگرف طبله تولید کننده ارزش‌ها، مسئولین را مجبای پذیرش و تن دادن به منافع مشروع و به حق خود و مهم‌تر از همه نجات جامعه از بحران و وضعیت ناگواری که هم‌اکنون با آن مواجهیم بنمایند؟

به احتمال زیاد بسیاری از کارگران پاسخ می‌دهند که این ابزار را در اختیار نداشتم و نمی‌توانستیم هم در اختیار داشته باشیم زیرا قانونی نبودند. اما من معتقدم اگر باورمندی به این کار را داشتیم و مصمم هم بودیم می‌توانستیم و قانونی هم بودند. دلایل قانونی بودن به شرح زیر است:

اصل بیست و ششم قانون اساسی

احزاب- جمعیت‌ها- انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده از اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساسی جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها محیور ساخت.

قانون کار موجود جمهوری اسلامی ایران در این مورد نقص دارد که باید بطریف شود. اما باید توجه کرد

بسیاری از کارگران پاسخ می‌دهند
که این ابزار را در اختیار نداشتم
و نمی‌توانستیم هم
در اختیار داشته باشیم
زیرا قانونی نبودند. اما من معتقدم
اگر باورمندی به این کار را داشتیم
و مصمم هم بودیم
و قانونی هم بودند

که در هیچ جای قوانین موجود صراحتی مبنی بر غیرقانونی بودن سندیکاهای کارگری وجود ندارد و هر امری که غیرقانونی نیست خلاف قانون هم نیست. کما اینکه اتحادیه‌های سندیکاهای کارگری وجود دارند و فعالیت هم می‌کنند. به اضافه موازین شناخته شده‌ی بین‌المللی نیز بر این امور صحنه گذاشته‌اند. کشور ایران عضو سازمان بین‌المللی کار است و در مقدمه‌ی اساسنامه‌ی این سازمان آمده است: «به رسمیت شناختن اصل آزادی انجمن‌ها باید وسیله‌ای برای بهبود شرایط کار و برقراری صلح قرار بگیرد.» به چند ماده از دو مقاله‌نامه‌ی بنیادی این سازمان توجه کنیم:

مقاله‌نامه (بنیادی) شماره ۸۷ مصوب ۱۷ ژوئن ۱۹۴۸

ماده ۲: کارگران و کارفرمایان بدون هیچ گونه امتیاز تمایل خود و بدون اجازه قلی اقدام به تشکیل سازمان‌هایی به میل خود نموده و یا به این سازمان‌ها پیووند به شرط اینکه اساسنامه‌های آنها را رعایت کنند.

ماده ۳-۱: سازمان‌های کارگران و کارفرمایان حق دارند اساسنامه و آینه‌نامه‌های اداری خود را تدوین و نمایندگان خویش را آزادانه انتخاب و امور فعالیت خود را تنظیم و برنامه‌ی عملی خود را اعلام دارند.

ماده ۳-۲: مقامات دولتی از هرگونه مداخله‌ای که ممکن است این حق را محدود و یا مانع اعمال قانونی آن باشد خودداری نمایند.

ماده ۴: سازمان‌های کارگران و کارفرمایان را نمی‌توان از طریق اداری منحل یا توقیف نمود.

ماده ۵: سازمان‌های کارگران و کارفرمایان حق تشکیل اتحادیه (فرداسیون و کنفراداسیون) و همچنین حق پیوستن به آنها را دارند و هر سازمان، فدراسیون یا کنفراداسیون حق دارد به سازمان‌های بین‌المللی کارگران و کارفرمایان پیوستند.

ماده ۶-۱: کارگران و کارفرمایان و سازمان‌های مربوطه‌ی آنها موظفند در استفاده از حقوقی که این مقاله‌نامه برای آنها قائل گردیده است، مانند همه اشخاص و مجتمع متشکل، قوانین جاری را رعایت نمایند.

ماده ۶-۲: قوانین هر کشور نباید به تصمیماتی که این مقاله‌نامه پیش‌بینی می‌نماید لطمه وارد آورد یا اینکه به نحوی اجرا گردد که چنین لطمه‌ای وارد شود.

مقاله‌نامه شماره ۹۸ مصوب ژوئن ۱۹۴۹

ماده ۱-۱: کارگران باید در مقابل اعمال ضد اتحادیه‌ای تبعیض آمیز در زمینه‌ی اشتغال، از حمایت کافی برخوردار باشند.

ماده ۲: این گونه حمایت‌ها به ویژه در موارد زیر باید اعمال گردد:

(الف) مشروط نمودن استخدام یک کارگر به اینکه عضو یک اتحادیه نشود یا از عضویت یک اتحادیه مستعدی گردد.

(ب) اخراج یک کارگر یا ایجاد مزاحمت برای او به وسائل مختلف به علت عضویت وی در یک اتحادیه و یا به علت مشارکت وی در فعالیت‌های تشکیلاتی در غیر ساعت کار یا در صورت موافقت کارفرمای جریان ساعت کار.

لازم به تأکید است، علاوه بر اینکه مقاله‌نامه‌های شماره ۸۷ و ۹۸ بنیادی هستند یعنی پذیرش آنها برای کشورهای عضو اجباری است، در سال ۱۳۸۱ جمهوری اسلامی ایران رسماً به این دو مقاله‌نامه ملحق شده است. هر چند هنوز برخی موانع یا ابهامات در قانون کار وجود دارند ولی به دلایلی که در بالا آمد این ابهامات قانونی نباید مانع کار تشكیل‌های کارگری و کارفرمایی باشد و باید هرچه زودتر برطرف گردد.

ذکر یک نکته و پرسش در پایان مفید است: اول اینکه تاکنون هیچ کارگری به دلیل فعالیت اتحادیه‌ای و سندیکایی مورد پیگرد قرار نگرفته است. ممکن است برخی فعالان سندیکایی یا کارگری تحت پیگرد قرار گرفته و محکوم هم شده باشند ولی علت محکومیت و محاذات چیزی جز فعالیت اتحادیه‌ای بوده است. مهم‌ترین دلیل اثبات این مدعای تبود ابزار قانونی برای این پیگرد است.

دوم اینکه آیا تاکنون کارگران به طور جدی و مستقل از کارفرمایان و احزاب سیاسی اقدام به تشکیل سندیکا یا اتحادیه‌ای کرده‌اند که کسی از کار آنها جلوگیری کرده باشد. واقعیت این است که ما کارگران علی‌رغم کار و فعالیت زیاد در راستای تولید و ارائه خدمات، در جهت منافع خود و در حق خود کم کار و کم لطف هستیم. فعالیت‌های آگاهی‌رسانی و آگاهی‌یابی که امروز باید پیرامون سیاست‌های اقتصادی نولیبرال شکل گیرد مهم‌ترین لطفی است که می‌توانیم در حق خود بکنیم. ■

پی‌نوشت:

۱- توضیح آنکه طبق خبر مندرج در روزنامه شرق ۱۳۸۳/۶/۲۶، اتحادیه‌های تولیدکنندگان کفش، کفش‌های ماشینی و پلاستیک کاران شکایتی در رابطه با صدور مواد اولیه تولید کفش به چین و واردات (قاچاق) کفش چینی به ایران، به کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی ارائه داده‌اند. این اقدام بسیار دیرهنگام در نوع خود تیز استندا می‌باشد.

حمله نخواهد کرد! دولت آمریکا از آن منطقه برای سلطه‌ی جهانی خود استفاده می‌کند. چرا که آمریکا به اندازه‌ی کافی نفت برای تیاز خود دارد. آنها نه تنها به نفت عربستان سعودی بلکه نفت مکزیک، ونزوئلا، نیجریه و غیره دسترسی دارند. بنابراین شماری منابع نفتی هست که آمریکا امکان دسترسی به آن را دارد. منابع نفت خاورمیانه از جهت چشم‌انداز دراز مدت بی‌تردید مهم‌ترین منابع در سطح جهان است.

□ کوهستانی: درباره نیروهای مقاومت مردم عراق در حال حاضر چه فکر می‌کنید؟

■ **مزاروشن:** مایل‌در اینجا ضرب المثل می‌جارستاني به کار برم که می‌گوید: «سریاز ترک را دستگیر کرده‌ام، یقه‌ام را ول نمی‌کند.» این بدان معناست که شما فکر می‌کنید کسی را به چنگ اورده‌اید اما وضعیت عکس آن می‌شود، یعنی او به شما چنگ می‌اندازد. و این درست همان چیزی است که در عراق اتفاق افتاده است. من فکر می‌کنم که مقاومت مردم عراق بسیار پراهمیت است. چرا که سرانجام صرف نظر از آنکه رئیس جمهور آمریکا بارها تکرار کند که: «ما یه هیچ‌وجه دست نخواهیم کشید» مقاومت مردم عراق آنها را مجبور خواهد کرد در این فکر تجدید نظر کنند. آن‌هم به دلیل فرزندان مردم آمریکا که در کفن بر می‌گردند. دولت می‌تواند درباره‌ی کشته‌شدگان آمریکایی‌ها دروغ بگوید. اطمینان دارم که شمار تلفات آمریکایی‌ها خیلی بالاتر از ارقام رسمی است، اما درباره‌ی شمار آنها که به طور خیصی مجرح شده‌اند نمی‌توانند دروغ بگویند. تعداد این نوع مجرح‌های بزرگ به تدریج بالا خواهد رفت و فکر می‌کنم این مسئله ناچار جنبشی شبیه به آنچه به یاد دارم در زمان چنگ ویتنام روی داد به وجود خواهد آورد. آنچه دولت آمریکا را آخر سر و ادار به عقب‌نشینی از ویتنام که در اثر مقاومت مردم ویتنام وحشتناک مجرح‌های آمریکایی به وجود آمد. منظورم این نیست که تلفات در عراق در برابر اشغال گران آمریکایی به وجود آمد. منظورم این نیست که تلفات در عراق به اندازه ویتنام است. منظور این است که موقعیت آمریکا هرچه سپس بین‌تر می‌شود و دیر باز زودتر خود راچه در آمریکا و چه در میان به اصطلاح «متحدین» آن خواهد گذاشت. شما دیدید که اخیراً (نوامر ۲۰۰۳) آیتالیایی‌طی یک حمله کشته شده‌اند بالا رفتن شمار تلفات در مورد کشورهای متحد آمریکا مثل آیتالیا-برلوسکونی بسیار عجله داشت که نیرو به عراق بفرستد. نیز اتفاق خواهد افتاد. اطمینان دارم که مردم آیتالیا به این کار اعتراض خواهند کرد و خواهند پرسید: آخر آیتالیایی‌ها در عراق چه کار دارند؟ چرا باید در آنجا باشند؟ فقط به خاطر اینکه منافع آمریکایی‌ها مسئله را به مذکوره می‌کند؟ در کتاب سوسیالیزم یا بروبریت نقل قولی از مجله اکنونیست اورده‌ام که مفهوم ضمنی اش این است که آمریکایی‌ها «ورdestهای محلی» این اصطلاحی است که به کار می‌برند. می‌خواهند که حاضر باشند چنان خود را فدای او کنند. بنابراین آمریکایی‌ها دیکته می‌کنند، بمباران می‌کنند، سیاست‌ها را تعیین می‌کنند و «ورdestهای محلی» هم کارهای پست و خرچمالی را تجاه می‌دهند. همه آنان حاضرند در راه هدف کشته شوند. اما چه هدفی؟ هدف سلطه آمریکا بر جهان. به نظر من این سیاست چاره‌ای ندارد جز آنکه شکست بخورد و این را کنون نمی‌گوییم، بلکه آن کتاب را سال ۱۹۹۹ نوشته‌ام. می‌دانید که کتاب سوسیالیزم یا بروبریت دو سال پیش از واقعه یازده سپتامبر که دستاویزی شد برای سیاست تجاوزگرانه دولت آمریکا نوشته شد. در آن کتاب آشکارا انشان داده‌ام که این سیاست‌ها خیلی پیش از واقعه یازده سپتامبر و حتی پیش از ۱۹۹۹ آماده بیاده شدن بود. این سیاست‌ها بخشی از سرشت و منطق نظام سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری به مرحله‌ای رسیده است که تنها ابرقدرت، ناچار است از نظر اقتصادی بر تمام جهان تسلط بیندازد. قدرتمندترین سرمایه‌ها مصمم‌اند سلطه خود را بر جهان اعمال کنند. اگر چنین است حال باید سیاست‌های را پیش گرفت که بتواند این سلطه‌ی جهانی را عملی کنند، بیاده کردن این سیاست‌ها مشکل هستند و تضادهایی سهمگین به وجود می‌آورند. چرا که سازماندهی سیاسی و نیروهای سیاسی مردم شکل ملی دارد.

عفت و گوی زیر به دنبال مصاحبه‌ای است که آقای کوهستانی با مزاروشن انجام داده و در انتهای کتاب «یا سوسیالیسم یا برابریت» که توسط آقای محیط ترجمه شده به چاپ رسیده است.

وقت آن رسیده است که به بین‌المدل پنجم فکر کنیم

□ **کوهستانی:** ممکن است قدری درباره دیدگاه خود در مورد برنامه و دستور کار دولت آمریکا در اشغال افغانستان و عراق واستفاده این دولت از کشورهایی چون عربستان برای پیشبرد هدف‌های خود صحبت کنید؟ گرچه همه کس به عامل نفت اشاره می‌کند. به نظر من مسئله فراتر از آن می‌رود و مسئله‌ی سلطه‌ی آمریکا مطرح است.

■ **مزاروشن:** متوجه هستید که اهمیت نفت صرفاً از جهت تصرف یا کنترل فروش آن نیست بلکه کنترل دسترسی به آن است که اهمیت دارد. مهمنه ترین مسئله نفت همین است. در مقاله‌ای که «ایرانیان بولتن» از من چاپ کرد اشاره کرده‌ام که مهمنه ترین جنبه این است. چون وقتی شما به روییه فکر کنید می‌بینید که این کشور مقادیر عظیم نفت دارد آن هم نه تنها برای خودش بلکه برای فروش به کشورهای متعدد دیگری. اما این کشور سیستم حمل و نقل آن ندارد. هیچ دسترسی به دریا برای تحويل آن ندارد. آمریکا با اشغال عراق در خاورمیانه کنترل به عراق حمله خواهد کرد. یه خاطر دارم که در ژانویه ۲۰۰۳ گردد همانی در مجله «کریتیک» داشتم که در آن، یکی از رفقاء عراقی حتی آن موقع اطمینان داشت که چنین حمله‌ای صورت نخواهد گرفت. او بر این عقیده بود که آمریکا به عراق

متنقدین این برنامه حرفشان این است
که این سیستم جهنمی هدف انس نابودی مردم
در جاهای دیگر جهان است حتی اگر نخواهند
کاری با ایالات متحده داشته باشند. پس باز هم اشکار است
که دشمن اصلی در تمام این سیاست‌ها کشور چین است

هم مواجه با محدودیت‌ها و موانعی از نوع تاریخ گذشته باشد. و این نوع آدمها هستند که کنترل کاخ سفید را در دست دارند. وقتی که من کتاب «سوسیالیزم یا بربریت» را نوشتیم این افراد در اپوزیسیون بودند و کلینتون رئیس جمهور بود و گروه او سیاست‌های ایالات متحده را تعیین می‌کردند. حال این افراد، این دیوهای دارند سیاست‌های را تعیین می‌کنند. از این جهت فکر می‌کنم که مادر دوران بسیار خطرناکی زندگی می‌کنیم و فقط یک جنبش عظیم توده‌ای و جهانی، جنبش سازمان یافته بین‌المللی می‌تواند به این وضعیت پایان دهد.

□ **کوهستانی:** نظر شما درباره نقش چین در حال حاضر چیست؟
چین اکنون منبع بزرگ کالاهای ارزان و منبع عظیم کار ارزان است بی‌آنکه
جنبش کارگری در آن کشور وجود داشته باشد و از این وسیله علیه دیگر
بخشن‌های جهان استفاده می‌کند. چین در حال حاضر به کدام سومی رود؟
■ **مزاروش:** شما می‌دانید که در مصاحبه قبلی ام با «مجله نقد» درباره چین چه گفت‌ام نظرم این بود که این نظریه که چین به یک کشور سرمایه‌داری بزرگ تبدیل خواهد شد، نظریه‌ی نادرستی است چرا که ناممکن است. حال ۵ سال پس از آن مصاحبه ملاحظه می‌کنید تنها شاهد حضور مختصر سرمایه‌دار در آن کشور هستیم و اکثربت عظیم مردم چین، «بیش از یک میلیارد» در شرایطی متفاوت با سیستم سرمایه‌داری زندگی می‌کنند و فکر نمی‌کنم در آینده نزدیک هم این وضعیت تغییر کند. مثالی برایتان می‌زنم موازنه تجاری چین با آمریکا یکصد و سی میلیارد دلار در سال به ضریب ایالات متحده آمریکا است. و می‌دانید که اکنون اعترافات شدیدی علیه این مستله در آمریکا وجود دارد و اینکه این وضعیت را چگونه می‌شود تغییر داد. بنابراین، وقتی درباره تبادل سرمایه‌دارانه‌ی چین با بقیه جهان فکر می‌کنیم، ملاحظه می‌کنیم چنین تبادلی برای بقیه‌ی جهان سرمایه‌داری قابل دوام نیست و نمی‌تواند تا نهایت ادامه باید. بنابراین به نظر من عدم توجه به جنبه دیگر این پدیده-منظور آن نوع چن سرمایه‌داری با نوع توسعه‌ای که تجربه‌های قبلی به ما نشان داده است- می‌تواند فاجعه‌ای برای همه ما از جمله خود چین باشد. و فکر نمی‌کنم در حال حاضر شاهد چنین چیزی در خود چین باشیم. شما می‌دانید که در حال حاضر نازاری‌های کارگری بسیار جدی در چین وجود دارد و مخالفت‌های جدی (با دولت) در حال شکل گرفتن است. می‌دانید که در چین نیروی کار اضافی (Surplus Labour) هنوز از طریق سیاسی تنظیم می‌گردد. (نه توسط بازار). در جوامعی مثل ما بیرون کشیدن کار اضافی عمده‌تاً توسط مکانیزم‌های اقتصادی صورت می‌گیرد. در چین اینطور نیست. در چین تنها راهی که می‌شود کار به این ارزانی داشت، تنظیم سیاسی بازار کار است که توسط دولت انجام می‌شود. و برای تغییر این وضع راهی

همه جای جهان همین طور است. به این دلیل است که هر وقت یک کشور بخواهد از راه تجاوز امپریالیستی به زور این سیاست‌ها بر دیگر کشورها تحمیل کند. روزی نیست که از رئیس جمهور آن آفای بوش نشنوید که بگوید: «ما بهترین در جهان هستیم کشور ما، ایالات متحده آمریکا، بزرگ‌ترین و برترین کشور در جهان است» دم به ساعت این چیزی است که از دهان او بیرون می‌آید. این کاملاً احمقانه است چرا که به طور هم‌زمان به دیگران موضعه می‌کنند که به منافع ملی خود فکر نکنند. منافع ملی دیگر کشورها اصل‌برای آنها ارزش و اهمیت ندارد. به همین دلیل است که چنین سیاست‌هایی ناچار است با شکست روپرورد شود و شکست خواهد خورد. اما چن قدرتی است که در برای این سلطه طلبی آمریکا می‌تواند مقاومت کند- چرا که دیگر کشورها می‌توانند لاقل به طور کوتاه‌مدت تسیلیم قدرت نظامی و تجاوز آمریکا شوند. شاید اطلاع داشته باشید که آمریکا دارد روسیستمی کار می‌کند که بخشی از عناصر اولیه آن تا سال آینده به کار گرفته خواهد شد و تا سال ۲۰۰۷ قرار است تکمیل شود. این سیستم نظامی جدید چنان عمل خواهد کرد که دیگر احتیاجی به اشغال پایگاه‌های نظامی نخواهد بود. گرچه این پایگاه‌ها را هم دارند. این سیستم خواهد توانست بمبهای قدرمندی را تا مسافت ۹۰۰۰ مایل با سرعتی ده برابر سرعت صوت به هر جای جهان بفرستد. دستگاهی عظیم و توقف‌ناپذیر.

متنقدین این برنامه حرفشان این است که این سیستم جهنمی هدف اش نابودی مردم در جاهای دیگر جهان است حتی اگر نخواهد کاری با ایالات متحده داشته باشد. پس باز هم اشکار است که دشمن اصلی در تمام این سیاست‌ها کشور چین است. هدف اصلی پیاده کردن چنین سیستمی عبارت از تهدید و ارعب و گرفتن باج سیل است. احتیاجی نیست که همیشه از این سیستم استفاده شود و کشورهای دیگر را بیماران کرد آنچه لازم است وسیله تهدید و ارعب است و بزرگ‌ترین تهدید نظامی هم عبارت از تهدید اتمی است و تردیدی نیست که هر کشوری وسایل کاربرد قدرمندتری داشته باشد از این جهت دست بالا را حواهد داشت. و می‌دانید که سردمداران ساکن واشنگتن این به اصطلاح محافظه‌کاران افراطی، مخوف‌ترین نوع آدم‌هایی هستند که می‌شود تصور کرد. حس برتری طبلی شان حد و مرزی ندارد. بحث‌های آنها در نشریات به راستی تصورون پذیر است شیوه‌ی تفکر آنها درباره سلطه بلا منازع جهانی ایالات متحده به راستی حیرت‌انگیز است. آنها جدا بر این باورند که این کار شدنی است. در حالی که واقعیت این است که انواع امپریالیست‌ها در تاریخ از امپریالیزم رم گرفته تا امپریالیزم انگلیس، فرانسه، هلند همه با شکست روپرورد شدند. این تجربه‌های تاریخی به قرار هیچ درسی برای آنها نیست، هیچ وسیله‌ای برای فکر کردن به دست‌شان نمی‌دهد که لاقل با خود فکر کنند، شاید پژوهه‌های امپریالیستی ما

□ کوهستانی: شما یکی از مارکسیست‌هایی هستید که با تنوری ارزش سرو کار دارید سوال من از شما این است: از آنجا که کارگران صنعتی بخش خصوصی رو به کاهش می‌روند- لاقل در کانادا و شاید در فرانسه و آلمان- اتحادیه‌های بخش دولتی تبدیل به پیش‌فراول جنبش کارگری شده‌اند. تأثیر چنین تحولی بر تنوری ارزش مارکس چیست؟

■ مزاروش: می‌دانید که شرکت‌های خصوصی رو به کاهش نیستند بلکه هر روز بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شوند. گرایش‌های انحصاری کاملاً در حال افزایش است. این گرایش‌های انحصاری بر تمام فعالیت‌های اقتصادی غلبه دارد. در عین حال شرکت‌های خصوصی، از جمله بزرگ‌ترین شرکت‌های انحصاری خصوصی نیاز به پول و نیاز به منابع مالی دارند و تنها منبع دسترسی به اینها، منابع مالی و پولی عمومی است. این در واقع نقطعه ضعف بزرگ نظام سرمایه‌داری امروز است. این بخشی از بحران ساختاری نظام سرمایه است و آن هم ناتوانی نظام در ایجاد منابع مالی لازم برای گرداندن سیستم به شکلی سالم است. بنابراین فکر نمی‌کنم این مسئله مشکلی بر سر راه رویکرد مارکسیستی به آن ایجاد کندا واقعیتی به آنچه امروز در سطح جهان می‌گذرد فکر کنیم، ابانت سرمایه به هیچ‌رو به شکلی صورت نمی‌گیرد که سی سال پیش صورت می‌گرفت و عالم بحران ساختاری سرمایه در درجه اول خود را به این صورت نشان می‌دهد که دیگر قادر نیست ابانت سرمایه را به شکل سالم انجام دهد. و این مسئله را به دو شکل اساسی شاهدیم: یکی آنکه بیشتر سرمایه‌دار راه سفت‌هزاری (بورس بازی) و کارهای انگلی (غیر مفید) به کار می‌افتد و نه ابانت مفید و مولد چرا که این نوع ابانت قابل دسترسی نیست. شما در همه جا شاهد سرمایه‌گذاری‌های انگلی و غیرمولده هستید.

پی‌آمد این ناتوانی در ابانت مولد و مفید پیدا شدن خصلت تهاجمی نظام سرمایه، دولت آمریکا و تسلیم چند کشور سرمایه‌داری از جمله فرانسه و انگلیس است که قبلاً نقشه‌های جهانی خود را داشتند. اخیراً روسیه هم در شمار آن کشورها آمده است. حالت تهاجمی دولت آمریکا از آن جهت با مقاومت روپو نمی‌شود که کشورهای قدرمندی چون انگلستان،

فرانسه و روسیه امیدوارند از طریق این برنامه (آمریکا) و این نقشه تهاجمی منافعی نسبیشان شود. دولت انگلستان از این جهت پیش از همه سر سپرده آمریکاست. اما آنها زمینه آن را دارند که بتوانند این برنامه تهاجمی بیرون بیاند و همه این عوامل است که موجب بحران ساختاری در کل نظام می‌شود. بحران ساختاری به این معناست که ابانت سرمایه دچار مشکل شده است و از این رو نظام موجود قادر به تأمین مایحتاج نیروی کار هم نیست. و این جنبه را هم نباید فراموش کرد چرا که در گذشته اگر به سی سال پیش برگردیم کارگران از گسترش سرمایه منتفع و برخوردار می‌شدند. اما در حال حاضر گسترش سرمایه طوری نیست که سی سال پیش بود و در نتیجه به جای افزایش مزایای کارگران که در سال‌های پیش از جنگ به میزان زیادی شاهدش بودیم اکنون باید آن مزایا به زور پس گرفته شوند. بخش زیادی از این دستاوردهای کارگران پس گرفته شده است و در انگلستان مطمئناً حمله به خدمات اجتماعی ادامه دارد. نتیجه آن خصوصی‌سازی هرچه بیشتر، تبدیل مشاغل دائم به موقعت نیمه‌وقت و کار پیمانی به طور فزاینده است.

□ کوهستانی: نظر شما درباره موقعیت شدن مشاغل، موضوعی که ده سال پیش در کتاب قبلی خود فراسوی سرمایه مورد بحث قرار دادید

وجود ندارد جز به وجود آوردن تغییراتی عمیق در سیاست‌های دولت. نمی‌دانم که آیا نشانه‌هایی در جهت چنین تغییری وجود دارد یا خیر؟ چرا که سمت گیری در آن جهت نمی‌بینم. در نقاط مختلف چین آشکارا اعتراض علیه کار ارزان به چشم می‌خورد اما، وقتی شما در سطح دولتی سیاست ایجاد کار ارزان داشته باشید اعتراضات پر اکنده‌ی مردمی بر سیاست‌های دولت اثر چندانی نخواهد داشت. و بدون تغییری عمدۀ در سیاست‌های دولت تصور نمی‌کنم این گونه اعتراضات کوچک نتیجه‌بخشن باشد و اما آنچه که در برابر تغییر در سیاست‌دولت چنین مبتنی بر ایجاد کار ارزان است این است که چین از طریق کار ارزان می‌تواند در بازار دیگر کشورها چه بازار آمریکا و چه اروپا رخنه کند. مثالی برایتان می‌زنم من یک ماشین فتوکپی دارم تمام قطعات آن از جمله جوهر که مهم‌ترین بخش آن است ساخت چین است. ملاحظه می‌کنید که چین از این راه می‌تواند در بازارهای اروپا و آمریکا نفوذ کند. بدین ترتیب چین دارای امتیاز عمدۀ اقتصادی است. اما مشکل عمدۀ این کشور ضعف نظامی آن در برابر آمریکا بوده است که در گذشته وجود داشت. بنابراین شاهد کوشش عمدۀ از سوی چین برای از میان بردن این ضعف هستیم. اخیراً دیدیم که سفینه سرنشین‌داری به فضای فرستادن. این به راستی یک دستاورد بزرگ است. مفسرین امور فضایی حبس می‌زنند که ده سال طول خواهد کشید تا چین بتواند در این زمینه به پای آمریکا برسد. دیدیم که آن ده سال به چندماه یا یک سال تبدیل شد. این به راستی دستاورد بزرگی است و نایاب تصور کرد که این دستاورد صرفاً برای کاوش فضای بیرونی جو زمین است. مهم‌ترین هدف چین کارهایی مقاصد نظامی است. و چین حق دارد از این جهت دلوپس آینده خود باشد زیرا همانطور

که در کتاب سوسیالیزم یا کنترل فروش آن نیست بلکه کنترل دسترسی به آن است که اهمیت دارد

کردم محافظی در آمریکا وجود دارند که چین را دشمن اصلی به شمار می‌آورند.^۴ شکی نیست که در حال حاضر به خاطر درگیری در جنگ علیه عراق، علیه افغانستان و خدا می‌داند فردا ممکن است نوبت کشور شما ایران باشد- این فکر (علیه چین) به طور موقت کنار گذاشته شده است. اما این خواب و خیال را باید به خود راه بدهیم که چین از نظر اینان دشمن اصلی نیست. چین باید در نهایت خصم اصلی آمریکا به حساب آید. چون تنها کشوری است که به طور بالقوه می‌تواند در برابر آمریکا بایستد. تکنولوژی موشکی آنها با توجه به فرستادن سفینه سرنشین‌دار به فضای نشان‌دهنده‌ی تکنولوژی بسیار پیشرفته موشکی آنهاست. چنین تکنولوژی موشکی قادر به حمل کلاهک‌های نظامی به هر نقطه‌ی جهان نیز خواهد بود، همان طور که آمریکانیز قادر به این کار است. بنابراین واقعیتی به آینده فکر می‌کنیم چین به صورت هدف اصلی سلطه‌ی جهانی ایالات متحده باقی می‌ماند. سلطه‌ی جهانی آمریکا مسئله‌ی اصلی امروز جهان است و در این مرحله از امپریالیزم (مرحله‌ی سلطه‌ی کامل جهانی آمریکا) چاره‌ای جز آن نیست و چین مانع اصلی بر سر راه آن است. کشور چین، صرف نظر از آنکه سیاست‌هایش چه باشد حاضر به تسلیم شدن در برابر آمریکا نیست.

تسلیم شدن چین به آمریکا تصور ناپذیر است همانطور هم که تبدیل شدن چین به کشور کاملاً پیشرفته‌ی سرمایه‌داری تصور ناپذیر است- اینها دو چیز تصویر ناپذیرند- و به نظر من در امانتیک ترین تحولات آینده در زمینه سلطه‌جویی آمریکا، نه در دو سه سال آینده، بلکه ده پانزده سال آینده در این جهت و مربوط به روابط میان چین و ایالات متحده خواهد بود.

نمونه آن اتحادیه مهندسین و برق کاران بود. اتحادیه مهندسین، اتحادیه چپ‌گرا و رادیکالی بود. اتحادیه برق کاران نیز در گذشته چپ بود و بعد به راست گرایید. بعد این دو با هم یکی شدند و کاملاً به راست گرویدند. اما اخیراً این اتحادیه به مواضع چپ گذشته‌اش برگشته است. اما باید بگوییم که نسبت به آن هم خوشبین نیستم چرا که تغییر اخیر فقط در بالاترین سطح اتحادیه صورت گرفته است.

□ کوهستانی: منظور من هم که گفتم اتحادیه‌های بخش عمومی هم محافظه کار و هم پیشوپ هستند همین بود. رهبری اتحادیه در بالاترین سطح باید پاسخگوی اعضاء باشد که خلیل رادیکال است. اما در سطح پایین تر فعالیت و جنبش زیادی به چشم نمی‌خورد. از سوی دیگر اتحادیه بخش صنعتی خصوصی دیگر مربوط به قسمت خودشان نیست. زمینه فعالیت آنها گسترشده است چون برای حفظ سازمان اتحادیه خود ناچارند که این کار را بکنند چرا که به علت بیکاری در حال از دست دادن اعضاء خود هستند. من به این خاطر گفتم که نسبت به اعضاء پایین آمدۀ است و حق با شما بود که به درستی گفتید علت آن مونوبول (انحصاری) شدن کارها است. و این پدیده‌نه تنها در یک کشور بلکه در همه جا در حال وقوع است. در مقایسه با گذشته در حال از دست دادن پایه‌های کارگری هستیم اما به تکاتک کشورها که نگاه می‌کنیم، به ویژه در غرب، ملاحظه می‌کنیم که نسبت بخش صنعتی به بخش‌های دیگر از جمله بخش عمومی و خدماتی در حال پایین آمدن است زیرا به دلیل تکنولوژی و تغییر در سازماندهی کار، شمار کارگرانی که برای تولید یک تن فولاد لازم است پایین آمدۀ است.

■ مازاروش: بله، اما این بخشی از داستان است. بخش دیگر آن است که بسیاری از مشاغل به کشورهای به اصطلاح «جهان سوم» صادر می‌شود. بنابراین فکر می‌کنیم که اهمیت بخش صنعتی دارد کم

در کتاب سوسیالیزم یا بویریت نقل قولی
از مجله اکونومیست آورده‌ام که مفهوم ضمنی اش
این است که آمریکایی‌ها «ورده‌ت‌های محلی -»
این اصطلاحی است که به کار می‌برند - می‌خواهند که
حاضر باشند که جان خود را فدای او کنند

می‌شود، این خطای بصری است چرا که اگر به نیروی کار صنعتی غرب کارگران هند، چین و جاهای دیگر به اصطلاح «جهان سوم» را اضافه کنیم - و از این که من از آن متفق‌نمایم - ملاحظه می‌کنیم که سازماندهی کار قبلی به خارج صادر شده است. «جهان سوم» در این جهان قرار دارد اما، از نظر ساختاری وابسته و تابع این جهان است. آنچه اتفاق افتاد این بود که سرمایه‌بخش‌های تولیدی خود را جابجا کرد، به طوری که بخش الوده و خطربانی آن را به «جهان سوم» چیزی شناخته نیستند، به این بخش‌های صنعتی جهان نگاه کنید شاهد کم شدن بخش صنعتی نیستند، به عکس در چند دهه‌ی اخیر این بخش افزایش یافته است. ما همیشه باید خلیل محظوظ برخورد کنیم. در اینجاست که دید جهانی ما باید غالباً گردد چرا که «جهانی‌شدن» و تمام بحث و گفتگو درباره آن هدفش فراموش کردن این جنبه‌ی آن است. این جنبه که اقتصاد جهانی چگونه زیر سیطره سرمایه است و بدین ترتیب جایجا شده و تغییر یافته است البته از نظر ایدئولوژیک استفاده دیگری هم برایشان دارد و آن این است که دیگر کار و کارگر اهمیتی ندارد.

پس در برابر این خلط مبحث‌ها باید ایستاد و علیه آن مبارزه کرد زیرا واقعیت این است که فکر کردن به این جنبه «جهانی‌شدن» دوباره اهمیت بُعد بین‌المللی شیوه‌نفکر و سازماندهی جهانی را مطرح می‌کند چون اگر به نیروی کار به عنوان پدیده‌ای جهانی نگاه کنیم، این مسئله کاملاً آشکار می‌شود که اهمیت نیروی کار

چیست؟ این اصطلاح در آن موقع برای خلیل‌ها تازگی داشت اکنون برای خلیل‌ها حساسیت به وجود می‌آورد.

■ مازاروش: به نظر من موقتی شدن کار اجتناب‌ناپذیر است چرا که یکی از راه‌های پنهان کردن بیکاری و حشیانه است. و نیز به این دلیل که می‌توانند وانمود کنند که به نفع خود کارگران، مخصوصاً کارگران زن است تا بتوانند دو ساعت یا چهار ساعت در روز کار کنند. می‌دانید که در انگلیس کسی که شانزده ساعت در هفته کار کند به عنوان یک شاغل تمام وقت به حساب می‌آید.

□ کوهستانی: یکی از پرسش‌هایی مربوط به قربانیان موقتی شدن کار است. اکثر این قربانیان زنان هستند چرا که بیشتر آنها ناچارند ۲ یا ۳ شغل داشته باشند تا بتوانند معیشت روزانه خود را تأمین کنند.

■ مازاروش: به اما از نظر آمار کارگری چنانچه کسی ۱۶ ساعت در هفته کار کند شاغل تمام وقت محسوب می‌شود. بنابراین خلیل از آمارهای موجود درباره شمار بیکاران به طور سیستماتیک دستکاری می‌شوند و گروه‌های مختلف شغلی به وجود می‌آورند که می‌تواند با تقلب در این آمارها تغییر به وجود آورند.

□ کوهستانی: در زمان مارکس بخش دولتی (عمومی) وجود نداشت و صنعت در مرکز توجه جنبش کارگری قرار داشت. بنابراین کارگران در صفت مقدم مبارزه علیه سرمایه‌داری قرار داشتند. اما سازمان‌های کارگری هم اکنون به سازمان‌های دیوان سالار مبدل شده‌اند. از سوی دیگر بخش عمومی شامل امور بهداشت، آموزش، نگهداری کودکان، خدمات اجتماعی و کارکنان شهرداری می‌شود. با نگاهی به کارگران بخش عمومی در کانادا متوجه می‌شویم که از یک جهت خلیل پیشوپ و بیکارجو هستند. اما آنچه ما را دچار وقفه می‌کند کارگران حاضر خود را فدای او کنند

سال پیش در صفت مقدم مبارزه قرار داشتند اکثریت اعضاء خود را از دست می‌دهند. اکنون مثلاً کارگران ماشین‌سازی کانادا خود را در بخش دانشگاه کانادا سازماندهی کرده‌اند. قبلاً اتحادیه آنها در بخش دانشگاهی نبود. اتحادیه کارگران فولاد آمریکا هم افرادی را از بخش عمومی به عضویت خود پذیرفته‌اند. این اکنون به گرایش تبدیل شده است. در حال حاضر بزرگ‌ترین شعبه محلی اتحادیه کارگران فولاد کانادا متشکل از کارکنان دانشگاهی تورنتو است. ۶ یا ۷ سال پیش مرز میان اتحادیه‌های بخش خصوصی و عمومی مشخص بود. اکنون این مرز از میان رفته است. کارگران ماشین‌سازی به فروشگاه‌ها می‌روند و کارگران آنها را در اتحادیه‌شان سازماندهی می‌کنند.

■ مازاروش: چیزی شیوه آنچه توضیح دادید در انگلستان هم وجود دارد و آن هم اتحادیه حمل و نقل و کارگران عمومی انگلیس است. اتحادیه «کارگران عمومی» هر نوع کارگری را در بر می‌گیرد. این نوع فعالیت اتحادیه‌ای ابتدا در رشته حمل و نقل آغاز شد- مثل کارگران ماشین‌سازی در کانادا- و بعد به دیگر جاهای گسترش پیدا کرد. ولی من فکر نمی‌کنم آخر سر این کار هیچ یک از مشکلات کارگری و سازماندهی آنها را حل کند. در انگلستان زمانی بود که اتحادیه‌های چپ و سنتی انگلیس توسط دست راستی‌ها تسخیر شده بودند.

می دانید که چه بر سر حزب کارگر رفت - حزب کارگر نوین طرفدار سرمایه‌های کلان است - حزب کارگر این طور مسخ شده است. در حال حاضر شاید تنها بیست و چند نفر اعضای اصیل و متعدد دارد که عضو این حزب اند اما کاملاً به جاشه رانده شده‌اند. وقتی به این بیست و چند نفر نگاه کنید نسبت به بقیه اعضای این حزب در اقلیت مطلق اند. و اگر بخواهیم خصلت بقیه را دریابیم باید گفت به قول تونی بلر «یار سرمایه‌اند» و مطلقاً علاقه‌ای به اصلاح نظام ندارند. روزی روزگاری جنبش توده‌ای بزرگی مثل حزب کارگر وجود داشت، حزب کارگری از این یا آن نوع

در کانادا و امریکا هم با چنین مشکلی مواجه هستیم. در آنجا هم حزب مربوط به توده مردم وجود ندارد که حتی مردم به آن رای بدھند به اوضاع اروپا هم که نگاه می‌کنیم تأسف اور است. حزب کارگر که روزی حزب رادیکال بود، اکنون از حزب لیبرال هم بدل شده است. وقتی به فرانسه و ایتالیا نگاه می‌کنیم وضعیت بهتر از این نیست. در فرانسه زمانی بود که حزب سوسیالیست و حزب کمونیست داشتیم. این دو حزب کاملاً از هم فروپاشیده‌اند. این دو حزب آنکو هیچ درخواستی را در جهت دیگر گونی جامعه نمایندگی نمی‌کنند. ایتالیا یک حزب کمونیست عمده و بسیار قوی داشت که آن حزب نیز کاملاً از هم فروپاشیده است. بنابراین اکثربت بزرگ احزاب کمونیست قبلی خود را «دمورکرات چپ» می‌خوانند و یا اسم تجملی دیگری روزی خود گذاشته‌اند و هیچ چیز از محتوای آنها باقی نمانده است. اینها به هیچ رواز آلترا ناسیونی‌های خود بهره نیستند. تنها یک حزب در ایتالیا هست که

می‌شود گفت برنامه رادیکال دارد آن هم

ریفوندازیونه کمونیست است که دیگر کل آن

فاستو بریتوونی است. اما از جهت رای

انتخاباتی گروه کوچکی تشکیل می‌دهد.

بنابراین اوضاع در همه جای دنیا جز

آمریکای لاتین - یک جور است. در

آمریکای لاتین وضع خیلی بهتر است. در

آنچا جنبش‌های قدرتمندی وجود دارد، از

جمله جنبش‌های کارگری. اما در اروپا و

آمریکا اوضاع خردکننده است و به نظر من

خوب که نگاه کنیم حتی احزابی که ادعای

اصلاحات داشتند دیگر اصلاح طلب هم نیستند از

نظر انها سیستم عیبی ندارد، خوب است به گفته

رهبران حزب کار انگلیس «ما خود را مدنیزه می‌کنیم»، ما

باید مدرن شونده و نوگرا باشیم» و این نوگراها آنها را که طرفدار

برنامه‌های سنتی حزب کارگرند «محافظه کار» می‌خوانند. در حالی که «حزب

کارگر نوین» درست به اندازه حزب محافظه کار طرفدار سرمایه‌داری است.

بنابراین اوضاع خیلی وخیم است و این طور نمی‌تواند ادامه بینا کند چرا که نیگر

حتی تغییراتی جزئی با برنامه‌های جزئی هم نمی‌توان به دست آورد. به طور مثال

در انگلیس میان مأموران آتش‌نشانی و کارفرمایان آنها اختلاف وجود داشت. به

جای اینکه ۳۰٪ حقوق آنها را اضافه کنند که حق آنها بود ۱۶٪ دادند. حال

می‌خواهند نصف آن ۱۶٪ را هم از دست آنها ببرند. بدین ترتیب حتی چانه‌زنی

بر سر مزد و مزايا هم به جای نمی‌رسد. در مذاکره بر سر حقوق و مزايا

پیروزی‌های کوچکی وجود داشته و هیچ تغییری در سیستم سرمایه‌داری داده

نشده و به همان استحکام ساخته باقی مانده است. از سوی دیگر نظام سرمایه‌داری

دستخوش بحرانی بسیار جدی است و تنها دلیلی که توائیست است از این بحران

جان سالم به در برداشت که طرف مقابل آن یعنی نیروی کار توائیست است

عرض وجود کند و خواسته‌هایش را به کرسی نشاند.

بنابراین به نظر من این وضع باید تغییر کند و تنها راه تغییر آن تلاش همه

جانبه‌ی بین‌المللی در جهت سازماندهی است. منظورم سازمان‌های موقتی

نیست مثل گذشته که برای موقعیتی خاص میلیون‌ها نفر را می‌توائیم. شما

نه تنها به اندازه گذشته است بلکه بیشتر هم شده است. آنچه به طور دردناکی در این معادله غایب است دقیقاً سازماندهی هم خوان با آن است. آگاهی هم خوان با آن هم وجود تدارد چرا که بدون آگاهی، سازماندهی هم به وجود نمی‌آید. آگاهی به این مسئله ایدئولوژی حاکمه آن چیزی است که از سردمداران نظام، دقیقاً از طریق سازمان‌های کارگری از جمله «حزب کار نوین» (بریتانیا) یا «حزب دموکراتیک» ایتالیا و فرانسه وغیره به طبقه کارگر منتقل می‌شود. تسلط این ایدئولوژی‌ها به راستی غم‌انگیز است. سلطه سرمایه از طریق تسلط فکری صورت می‌گیرد. بدین ترتیب منافع سرمایه اعمال می‌گردد و از این سیکل معیوب نمی‌توان خلاص شد مگر آنکه از چهت آگاهی و ایدئولوژیک دوباره بتوانیم غلبه پیدا کنیم. از این طریق است که راه صحیح سازماندهی طبقه کارگر در سطح جهانی امکان پذیر می‌شود.

□ کوهستانی: در کانادا کارگران همراه با دیگر گروه‌های مردمی، مانند گروه‌های قومی و ترقی خواه فعالیت می‌کنند زیرا ماما فکر می‌کنیم که مسائل مشترک بین‌المللی و محلی داریم. در موادری چون جنبش ضد جنگ یا مبارزه علیه «جهانی شدن»، کار ما در کانادا خوب پیش می‌رود. فکر می‌کنیم که در انگلیس هم بالآخره همین کار را می‌کنند و با توجه به اینچه درباره سازماندهی طبقه کارگر در سطح جهانی و شرایط کنونی کارگران گفته، چالش‌هایی که پیش پای جنبش کمونیستی در حال حاضر وجود دارد کدامند و چگونه

جنوبی باشد به جلو قدم بردارد؟ بر پایه آنچه قبل از چگونه می‌بینید و نقش آنها چیست؟

■ مزاروشن: ما سوسیالیست‌ها باید از پایه شروع به سازماندهی کنیم و آن را به سطح بین‌المللی برسانیم. در حال حاضر ما نمی‌توانیم با دشمنان خود که در سطح بین‌المللی کاملاً سازمان یافته‌اند رقابت کنیم. ما سازمان یافته نیستیم! ما متفقیم و به نوعی اسیر آنها هستیم. به نظر من وقت آن رسیده است که در این مورد در همه جا کار باید کرد. جنبش سوسیالیستی بدینخانه چنان دچار تفرقه است که حتی در درون مشغول جدل است. در

انگلیس چهل و پنج گروه مختلف وجود دارد و بیشتر وقت آنها صرف دعواهای درونی می‌شود. گاه وقتی نشریات آنها را می‌خوانیم و می‌بینم که چگونه عمل می‌کنند دچار افسردگی می‌شون. آنها به جای آنکه نیروی خود را روی دشمن متمرکز کنند، آن را صرف جدال‌های درونی می‌کنند. بنابراین آنچه شما برای جمعیت ایرانیان کانادا انجام می‌دهید خیلی مهم است و باید این فعالیت را به جماعت‌ها و گروه‌های دیگر نیز گسترش داد. در مورد «سازمان‌های غیردولتی» به نظر من اینها بسیار مسئله ساز هستند، از سوی مقادار زیادی کارهای خوب انجام می‌دهند ولی در عین حال این کارها را به نیابت از سوی نظام و به نفع آن نظام و به نفع این انجام می‌دهند و بدینخانه تا حد زیادی بخشی از نظام محاسب می‌شوند. آما، مسئله این است که حال این وضع را چگونه می‌شود تغییر داد؟

«سازمان‌های غیردولتی» فقط در اسم غیردولتی اند. اگر دقت کنیم می‌بینیم که کمک مالی آنها از منابع دولتی تأمین می‌شود. آنها منبع مالی مستقل ندارند و به همین دلیل مجبورند برای هزینه‌های خود و استنده به کمک‌های مالی باشند که از محلود می‌کنند. بنابراین اگر در فکر تشكیل سازمان‌های غیردولتی برای یک جامعه نوین هستیم باید به این مسئله در مورد «سازمان‌های غیردولتی» فکر کنیم. چون وقتی به دولت فکر می‌کنیم، باید سرنوشت احزاب چپ را به خاطر بیاوریم. شما



□ کوهستاني: شما درباره وضع کنونی که در آن به سر می بینم چه فکر می کنید و چه آلترا ناتیوی در برابر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول می بینید- باهر کسی که در این مورد صحبت می کنیم بر این عقیده است که باید آلترا ناتیوی در برابر آنها داشت. اینها سازمان هایی هستند که هم اکنون دنیا را می گردانند. منظورم اصلاح صندوق بین المللی پول نیست بلکه ایستادگی در برابر آنهاست.

■ مزاروش: همه این مقررات آن را دیگته می کنند؟ این سرمایه های

دارند- صندوق بین المللی در تئوری، سازمانی است بین المللی مشکل از اعضای

شرکت کننده در آن؛ اما چه کسی مقررات آن را دیگته می کند؟ این سرمایه های

آمریکایی هستند که دائم مقررات بانک جهانی و صندوق بین المللی و البته

سازمان تجارت جهانی را دیگته می کنند.

قوانین حاکم بر سازمان تجارت جهانی طرفداری یک جانبه از سرمایه های آمریکایی را نشان می دهد. شما تعریفهایی را که آمریکا به طور یک جانبه و خودسرانه علیه ورود فولاد کشورهای اروپا برقرار کرد به یاد دارید. ۱۸ ماه طول کشید تا سازمان تجارت جهانی این عمل آمریکا را محکوم کند، حال ممکن است ۱۸ ماه دیگر طول بکشد تا این محکومیت اعمال گردد. تا آن موقع این

حکم البته تائیب و اهمیت خود را هم از دست داده است. و اما

در مورد مواد غذایی محصول مهندسی زنیک که سازمان تجارت جهانی قرار است لایحه ای در محاکومیت کشورهای اروپایی تصویب کند چرا که مودم اروپا چنین مواد غذایی را نمی خواهند.

البته چنین مصوبه ای خیلی سریع تر از ۱۸ ماه

(یادو برابر ۱۸ ماه) به زور اعمال خواهد شد.

از انجا که همه این سازمان ها زیر سلطه امریکا هستند باید سازمان های بدیل آنها را تشکیل داد. آیا امکان دارد چیزی معادل

صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به وجود آورد؟ پرسش اصلی این است چرا که ما سازمان های دولتی را در دست نداریم تا بوجده

چنین کاری را برایمان تأمین کند. سازمان های غیردولتی فقط از جهت اسم مستقل اند، اما در واقع رابطه نزدیک با

دولت های مختلف دارند. مثلاً در انگلیس، وزارت توسعه

ماوراء بخار (که روزی وزارت مستعمرات خوانده می شد) اگر بخواهد بودجه آنها را تأمین می کند و اگر نخواهد تأمین نمی کند. از سوی مطمئن نیستم که در آینده آلترا ناتیو مناسی برای معادل بانک جهانی یا صندوق بین المللی پول وجود داشته باشد. بانک جهانی زیر سلطه انحصارات سرمایه داری خواهد بود. همان طور که

صندوق بین المللی پول چنین است. انجه اکنون می توانیم انجام دهیم سازماندهی فعالیت ها علیه احکام آنها است - این آن چیزی است که می شود

انجام داد. جنبش های اجتماعی و از این جهت «مجتمع اجتماعی جهانی» می تواند در این راه فعال شود. چون اگر چه این مجتمع مختلف دخالت احزاب در فعالیت های

از جنبش های اجتماعی و مخالف سیاست های نظری بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و تحمل این سیاست بر کشورهای دیگر نیست. مثلاً جنبش

عظمی علیه سیاست سد سازی در هندوستان وجود دارد و فکر می کنم «مجتمع اجتماعی» موافق دخالت در این مسئله و اقدامی در این زمینه است.

از سوی دیگر شاهد ابتکارات جدیدی در پورتوالگره هستیم- سازمان همتای

«مجتمع اجتماعی جهانی» یعنی «مجتمع آموزش جهانی» به وجود آمده که تا حال

دو همایش بین المللی داشته است و همایش سوم آنها در زوئیه ۲۰۰۴ در

سازماندهی کنیم، مثل جنبش ضد جنگ. این کافی نیست. دشمنان ما دائم در حال سازماندهی خود هستند و دائم در حال فعالیت در مقابله خود هستند. ما به هیچ رو شیوه آنها کار نمی کنیم. در سطح بین المللی ما چیزی شبیه سرمایه داران نداریم. بین الملل کارگری وجود ندارد. بین الملل های قبلی دیگر وجود خارجی ندارند. در طول جنبش کارگری چهار بین الملل داشته ایم. بین الملل اول در زمان خود مارکس کارشن به تلحی کشید و مارکس به دلیل فروپاشی آن در اروپا می خواست آن را به آمریکا منتقل کند و بدین ترتیب کم کم از بین رفت. سپس بین الملل دوم را داشتیم که شما می دانید چه بر سر آن رفت. بین الملل دوم به مذاق نظام سرمایه داری تبدیل شد. سپس بین الملل سوم را داشتیم که تبدیل به ابزاری برای پیاده کردن سیاست های استالین شد و بدینسان محکوم به شکست گردید. بعد بین الملل چهارم را داشتیم که در واقع هیچ وقت راه نیافتاد. بین الملل چهارم در جنبش کارگری نفوذی نداشت. بنا بر این در واقع نمی شد تمام «بین الملل» روی آن گذشت چرا که مربوط به یک حرکت توده ای یا «جنبس بین المللی» نبود. بنا بر این به نظر من وقت آن رسیده است که در باره شروع یک بین الملل پنجم و آغاز سازماندهی زیر چتر آن با خواست های زیر فکر کنیم. تغییر بنیادی و ریشه ای جامعه و نظم متفاوتی برای جامعه. به نظر من این مسئله کاملاً در دستور کار روز قرار دارد.

□ کوهستاني: وقتی صحبت از بین الملل پنجم

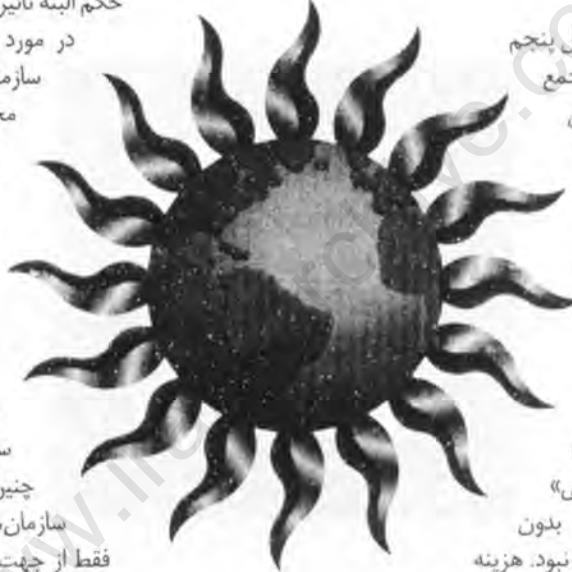
می کنید فکر می کنید چیزی شبیه «جمعه اجتماعی جهانی» باشد. در مورد فعالیت این مجتمع چه فکر می کنید؟

■ مزاروش: فکر می کنم «جمعه اجتماعی جهانی» بسیار مهم است. اما، این یک مجمع اجتماعی است که می خواهد دور از سیاست بماند. می خواهد از احزاب دور بماند. یکی از اصول مجمع این است که برخی احزاب نمی توانند به آن بیوند بخورند و این کار عملی نیست چرا که حزب کار بزرگ

کار همکاری تزدیکی با «مجتمع اجتماعی جهانی» داشت. وجود «مجتمع اجتماعی جهانی» بدون همکاری و پشتیبانی حزب کار، اصل امکان بذر نبود. هزینه

برگزاری مجمع در پورتوالگره توسط حزب کار تأمین شد و پس از آنکه اداره دولتی پورتوالگره به دست مخالفین حزب کار افتاد، کار مجمع هم چار مشکل شد. باختن حزب کار در انتخابات پورتوالگره نیز به دلیل مشاجرات درونی آن حزب بود.

حزب کار بزرگ سازمانی است مخلوط و بسیار گوناگون. یک بخش خیلی رادیکال دارد بخلافه علاوه گروه های دیگری که همه خواهان دگرگونی بینانی واقعی جامعه اند. اینان همراه با برخی از رادیکال ترین جنبش ها مانند جنبش دهقانان بی زمین، نه تنها در باره تغییر جامعه فکر می کنند بلکه دست به انجام این تغییرات می زنند. آنها دست اندر کار تصاحب زمین، سازماندهی فعالیت های خود، برقراری تعاوی ها و غیره اند. این کارها در همکاری با حزب کار صورت می شود اما یا آن بیوند بذری دارد. اما در حزب کار نیروهای سنتی لیبرال و لیبرال راست گرا هم وجود دارد که در رهبری حزب جنبه کاملاً غالب دارند. به طور مثال سال گذشته (۲۰۰۲) لولا فقط به مدت چند ساعت به گردهمایی «مجتمع اجتماعی جهانی» آمد چرا که می بایست برای شرکت در گردهمایی سرمایه داران به دلوس پرواز می کرد. مودم از اینکه او با این عجله از پورتوالگره به دلوس رفت سخت نازاخت بیوندند. سرمایه داران بزرگ در دلوس گردهمایی داشتند و همان روز قرار بود با



بود که می‌گفتند «بگذار جنگ دیگری به راه بیندازیم». در آن موقع همیشه امکان داشت که برای خلاص شدن از مشکلات و خیم، جنگ دیگری آغاز کرد. در نهایت هر وقت راه‌های دیکته کردن احکام سرمایه با شکست مواجه می‌شد. جنگ دیگری را می‌شد آغاز کرد. این پدیده به پایان خود رسیده است. به این معنا به پایان رسیده است که جنگ جهانی ناممکن شده است. به طور مثال جنگ عراق مگر چند روز طول کشید؟ این قابل مقایسه با جنگ‌های گذشته نیست، چه از جهت طول زمان، چه از لحاظ منابع به کار گرفته شده و چه از جهت جابجایی‌های بعد از جنگ و آنچه می‌باشد پس از آن انجام می‌شد. یعنی بازسازی‌های خارجی‌های جنگ در سطحی بسیار عظیم. آن جنگ‌های جهانی قابل مقایسه با جنگ‌های کنونی نیستند. نظام سرمایه از این جهت بسیار پر اهمیت، یتیم شده است. جابجایی‌های بزرگ در سیستم، تغیرات بزرگ در توازن نیروهای در سطح جهانی وغیره در سال‌های اخیر عملی نبوده است. اطمینان دارم که در واشنگتن کسانی هستند که در فکر به راه انداختن این نوع جنگی هستند. اما خطرناک‌ترین و مجنون‌ترین افراد می‌توانند چنین فکری در سر پیرونانند. اگر بخواهند علیه چین جنگ به راه اندازند البته این نوع جنگی خواهیم داشت. چین را نمی‌شود از طریق جنگ کوچکی مثل آنچه در عراق می‌بینیم از پا در آورد.

نظام سرمایه بالاصله بعد از جنگ دوم جهانی خود را تجدید سازماندهی کرد. قراردادهایی که حین جنگ و بعد از آن بسته شد به مدت چند دهه اهمیت حیاتی داشت. در واقع- تا همین اواخر- در دوره‌ای به سر می‌بردیم که اقتصاد نوع کینزی غلبه داشت. شخص کینز نقش مهمی در مذاکرات برتون وودز و قراردادهای ناشی از آن بازی کرد. ولی نتایج این کففرانس قطعاً اثرات خود را از دست دادند چرا که در برتون وودز دیگر نیروهای جهانی از جمله انگلیس نقش بازی می‌کردند. از این لحاظ است که اکنون شاهد تغییری اساسی هستیم چون هیچ فضایی برای هیچ کشور دیگری جز امریکا باقی نگذاشته‌اند.

به خاطر می‌آورم که وقتی بورس سهام در سال ۱۹۸۷ دچار سقوط ناگهانی شد، تعدادی از

بانکداران در تلویزیون راجع به این بحران بورس با هم بحث می‌کردند. اینان نماینده بانک‌های بازرگانی یعنی بانک‌هایی بودند که در صنایع سرمایه‌گذاری می‌کنند. یکی از بانکداران انگلیسی می‌گفت که دلیل این بی‌ثباتی بزرگ قرض‌های وحشت‌ناک آمریکاست. یکی از بانکداران آمریکایی هم در این بحث شرکت داشت که در جواب گفت: «صبر کن تا ما در برابریان بایستیم آن وقت خواهی دید چه بر سرتان خواهد آمد.» به سخن دیگر، اگر شما (انگلیسی‌ها و دیگران) وام ما را زیر سوال ببرید آن وقت به راستی دچار درسر خواهید شد. وام‌های آمریکا از آن موقع تا حال چندین برابر شده است و سربه چندین تریلیون می‌کشد. هر روز هم شکل تصاعدی بیشتری به خود می‌گیرد. آیا فکر می‌کنید هیچ نیرویی می‌تواند جلوی آن را بگیرد؟ تصور یک برتون وودز دیگر را نمی‌توان کرد که بتواند این پدیده را اصلاح یا مهار کند، چرا که این پدیده‌ای است کاملاً یک جانبه. نتیجه این پدیده آن است که منابع مالی و پولی از سراسر جهان به سوی اقتصاد آمریکا مکیده می‌شوند، دلوایی آنها اکنون چگونگی بازپرداخت این وام‌های سرسام آور نیست بلکه صرفاً این است که بهره‌های این وام‌های با ارقام نجومی را چگونه می‌شود پرداخت؟! حتی آن هم مسئله ساز شده است. تصور اینکه بتوان تابی نهایت به این وام‌ها افروز و بهره‌پرداخت فقط در مخیله افراد دیوانه می‌گنجد. این چیز غیرممکنی است. قراردادی شبیه برتون وودز هم

بورتوالگره خواهد بود. جالب این است که عنوان بحث‌های گردهمائی آینده آنها «آموزش در فراسوی سرمایه» است. کمیته برگزارکننده این همایش از من خواسته است که سخنرانی افتتاحیه ایراد کنم، طی نامه‌ای به من نوشته‌اند که در جلسات مقدماتی این گردهمائی تنها موضوعی که همه به اتفاق آراء موافق آن بودند، همین «آموزش در فراسوی سرمایه» بود. پس اگر بخواهیم به آینده دراز مدت فکر کنیم اهداف ما چیست؟ این اهداف چه باید باشد؟ و چگونه می‌توانیم به آن هدف‌ها بررسیم؟ اینها موضوع ابتکاراتی است که خطوط کلی فعالیت‌های آینده را تشکیل می‌دهد. «مجتمع اجتماعی آینده» می‌تواند در فعالیت‌های بسیار پر شماری شرکت کند. اکنون در اروپا نیز در حال سازماندهی «مجتمع اجتماعی» منطقه‌ای به نام «مجتمع اجتماعی اروپایی» هستند این مجمع در نوامبر ۲۰۰۴ داشت و فکر می‌کنند این مجمع هستند. یعنی همان طور که «مجتمع اجتماعی جهانی» سازمان ثابت و دائمی به وجود آورده در اروپا هم می‌خواهدند سازمان ثابت و دائمی «مجتمع اجتماعی اروپایی» به وجود آورند.

پس اینها برخی از ابتکاراتی است که اکنون انجام می‌گیرد. بهین‌الملل‌های گذشته که فکر می‌کنیم، علت شکست آنها این بود که از ابتدانواع سازماندهی‌شان (از بالا) به آنان دیکته می‌شد، اتفاق رأی عقیدتی جزو فرضیات بود. امید آنها این بود که تمام اعضایی که می‌پیوندند موافق با این وحدت عقیده‌اند و این کار نمی‌توانست عملی باشد. بین‌الملل، نه در

گذشته می‌توانست بر این پایه (وحدت کامل دیدگاهی) عملی باشد و نه در آینده می‌تواند عملی باشد. آنچه ضروری است این است که فعالیت‌های گروه‌های مختلف، چه سازمان‌های سیاسی و چه اتحادیه‌های کارگری را دور هم جمع کرده و به اتفاق حول یک هدف بنیانی که مورد توافق همه است متتمرکز کنیم. ما خواهان جامعه‌ی متفاوتی

(با جامعه‌کنونی) هستیم. تمام گروه‌هایی که اشاره کردم نیز خواهان نظامی متفاوت (با نظام کنونی) هستند. حال چگونه می‌توان به آن جامعه مورد نظر رسید؟ پرسش واقعی و بنیانی

این است. حال اگر فرض می‌برویم که عقیده باشد، فرض دیگر ماین خواهد بود که از قبل به جای تمام آن گروه‌هایی که به این حرکت می‌پیوندند، چگونه باید کارها را پیش برد. جنبش آینده فکر نمی‌کنم چنین شکلی خواهد داشت. همه‌ی گروه‌ها باید در تعیین سیاست‌ها و خطمشی مشارکت داشته باشند، در قلمرو ممی‌خود به فعالیت‌شان ادامه دهند، چشم‌انداز نوع فعالیت خود را فراهم سازند تا از این طریق روی دیگران نیز تأثیر گذارند. چرا چنین است؟ چون در آینده بالآخره زمانی خواهد رسید و به مرحله‌ای خواهیم رسید که داشتن یک خطمشی یکپارچه و منسجم بین‌المللی برای فعالیت و تشکیل سازمانی فعال علیه دشمن ضروری خواهد بود.

□ کوهستانی: در مورد ۱۰۰ سال اخیر، یعنی از سال ۱۹۰۵ تا حال چه فکر می‌کنید؟ چرا که در آغاز ۱۹۰۵ جنبش بزرگ داشتیم که تا سال ۱۹۱۷ در حال پیشرفت بود.

■ مژاروش: می‌دانید که در سال ۱۹۰۵ هنوز دارای یک نظام جهانی نبودیم زیرا سرمایه به شکل امروزی سازمان یافته نبود. از لحاظ ادغام سرمایه‌ها تفاوت عظیمی میان آن موقع و امروز وجود دارد. در ۱۹۰۵، بعد در آستانه جنگ اول و سپس در آغاز جنگ دوم جهانی، یکی از راه حل‌های مشکل سرمایه این

ما سوسیالیسم‌ها باید از پایه شروع به سازماندهی کنیم وان را به سطح بین‌المللی برسانیم در حال حاضر ما نمی‌توانیم با دشمنان خود که در سطح بین‌المللی کاملاً سازمان یافته‌اند رقابت کنیم

دهقان و کارگر چینی (به رغم پایین بودن و حشتناک سطح دستمزدها) از کارگر و دهقان هندی، تایلندی، اندونزیایی و غیره بالاتر باشد- به دلیل خصوصی سازی های ۲۰ سال اخیر و گردش به برقراری سیستم سرمایه داری در برخی شهرها و مناطق چین نا ارامی کارگری بی تردید در حال افزایش است . و از این رو اقدامات دولت چین- گسترش سیستم سرمایه داری و فرهنگ سرمایه داری در یک سو، و کنترل بازار کار از سوی دیگر- آینده چین را در پرده ای از ایهام فرو می برد.

در اینجا لازم است تأکید شود که مزاوش به هیچ رو اعتقاد ندارد که بخش «غیر سرمایه داری» اقتصاد چین، سوسیالیستی است- همانگونه که اقتصاد شوروی را به هیچ رو سوسیالیستی ارزیابی نکرده بود- او چنین نظام هایی را «نظام سرمایه پس اسرمایه داری» می خواند.

در مورد مشکل ایناشت سرمایه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، مزاوش با این دیدگاه سوئیزی موافق است که مشکل واقعی ایناشت سرمایه- به ویژه در سی سال اخیر- در درجه اول مربوط به تحقق سرمایه بوده است. به سخن دیگر مشکل اساسی وجود ظرفیت تولید اضافی به دلیل کمود قدرت خرید موتور است. به همین دلیل، و به علت نبود لازم و کافی برای سرمایه گذاری های مولد، مفید و در عین حال سودآور، بخش وسیعی از سرمایه های متوجه سرمایه گذاری در ساختن نظامی می شود و یا در بازارهای مالی در جهت سفتند بازی به کار می آفتد. با وجود این باز هم انحرافات نیاز به مقادیر عظیمی کمک مالی دولتی و استفاده از منابع دولتی و عمومی دارند.

تأکید مزاوش در مصاحبه با آقای کوهستانی بر این کمک ها و یارانه ها (سوپسید) های دولتی است که به درستی در آمریکا به صدها میلیارد دلار در سال می رسد- از کمک های چهار میلیارد دلاری به بودجه «تحقیق و توسعه» تا یارانه صد میلیارد دلاری به شرکت های عظیم زراعی و کشاورزی (که موجب نابودی دهها میلیون دهقان «جهان سومی» می شود) و صدها میلیارد دلار دیگر کمک به مجتمع نظامی- صنعتی (از جمله بزرگ ترین شرکت ها چون جنرال الکتریک، جنرال موتورز، وستینگهاوس، بوینگ و غیره که علاوه بر تولید کالاهای مصرفي، از بزرگ ترین تولید کنندگان اسلحه اند). هزینه نظامی آمریکا به طور مستقیم یا غیر مستقیم نسبت این شرکت ها و دهها شرکت اسلحه سازی دیگر (از جمله مارتبین، گروم، نورتروب، جنرال دینامیک و شرکت های وابسته به پنتاگون (چون بکتل و هالیبرتون) می شود). هزینه های نظامی بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار از بودجه سالانه دولت آمریکا را می بلد.

پانوشت ها:

1- Istvan Mezaros, "Unemployment and Casualization: A Great Challenge to the Left", Iranian Bulletin Nos. 27 and 28

2- Istvan Mezaros, Socialism or Barbarism: From the "American Century" to the Crossroads (New York: Monthly Review Press, 2001), 48.

۳- همانجا، ص. ۱۰۶.

۴- همانجا، صص. ۴۶-۵۰.

به وجود خواهد آمد. تصمیمات گردهمایی های داؤس، جایی که وزرای دارایی جمع می شوند (و آقای لولا تاچار بود با عجله پورتوالگره را ترک کند تا در آنجا سخنرانی کند) از این جهت هیچ تأثیری ندارند. آنچه در واقع در گردهمایی های سالانه داؤس صورت می گیرد این است که یک سلسله رهنمودها طرح می شود. اما، هیچ کس از آنها پیروی نمی کند. مشکل بزرگ دیگر عبارت از تظاهر دروغین به وجود «جهانی شدن» موقعيت سیستم سرمایه است. واقعیت این است که بخش های مختلف سرمایه جهانی هنوز در حال جدایی از هم و کشاکش درونی هستند. سرمایه های ملی مختلف دارای منافع ویژه خود هستند که کوشش دارند آن را اعمال کنند. به این دلیل است که تصمیمات گرفته شده در داؤس یا دیگر گردهمایی های بین المللی از این دست نتیجه ای به بار نمی آورد. بحراں ساختاری نظام سرمایه از این طریق نیز خود را نشان می دهد.

اساره مترجم:

جین ترجمه چند مورد پراهمیت، با توجه به نوشه های مزاوش، مطلب نارسا به نظر می رسید. در مورد «بازار کار» در چین و نقش دولت چین در کنترل آن، در مورد مشکل ایناشت سرمایه در پیشرفت های ترین کشورهای سرمایه داری- به ویژه آمریکا- و رابطه ای آن با «بحراں ساختاری نظام سرمایه». از این

روه دو پرسشن را تلفتی با او در میان گذاشتند. او ضمن اشاره به این که هر دو مطلب در بخش یابانی ترجمه فارسی کتاب «سوسیالیسم یا پیرویت» در مصاحبه با مجله «نقد»، به طور گسترده توضیح داده اند اجازه داد در جهت روشن شدن مطلب دو نکته زیر را اضافه کنیم.

در مورد چین: مزاوش بر این باور است که امکان ندارد این کشور بتواند به یک کشور سرمایه داری تمام عیار- پون- کشورهای اروپایی، رایان یا آمریکا- تبدیل شود. به عبارت دیگر امکان ندارد که در اقتصاد آن بیرون کشیدن ارزش اضافی از کارگر از رهگذر مکانیسم های اقتصادی جنبه تعیین کننده پیدا کند. در چین فقط حزاب کوچکی از اقتصاد سرمایه داری به مفهوم واقعی آن وجود دارد که بازار

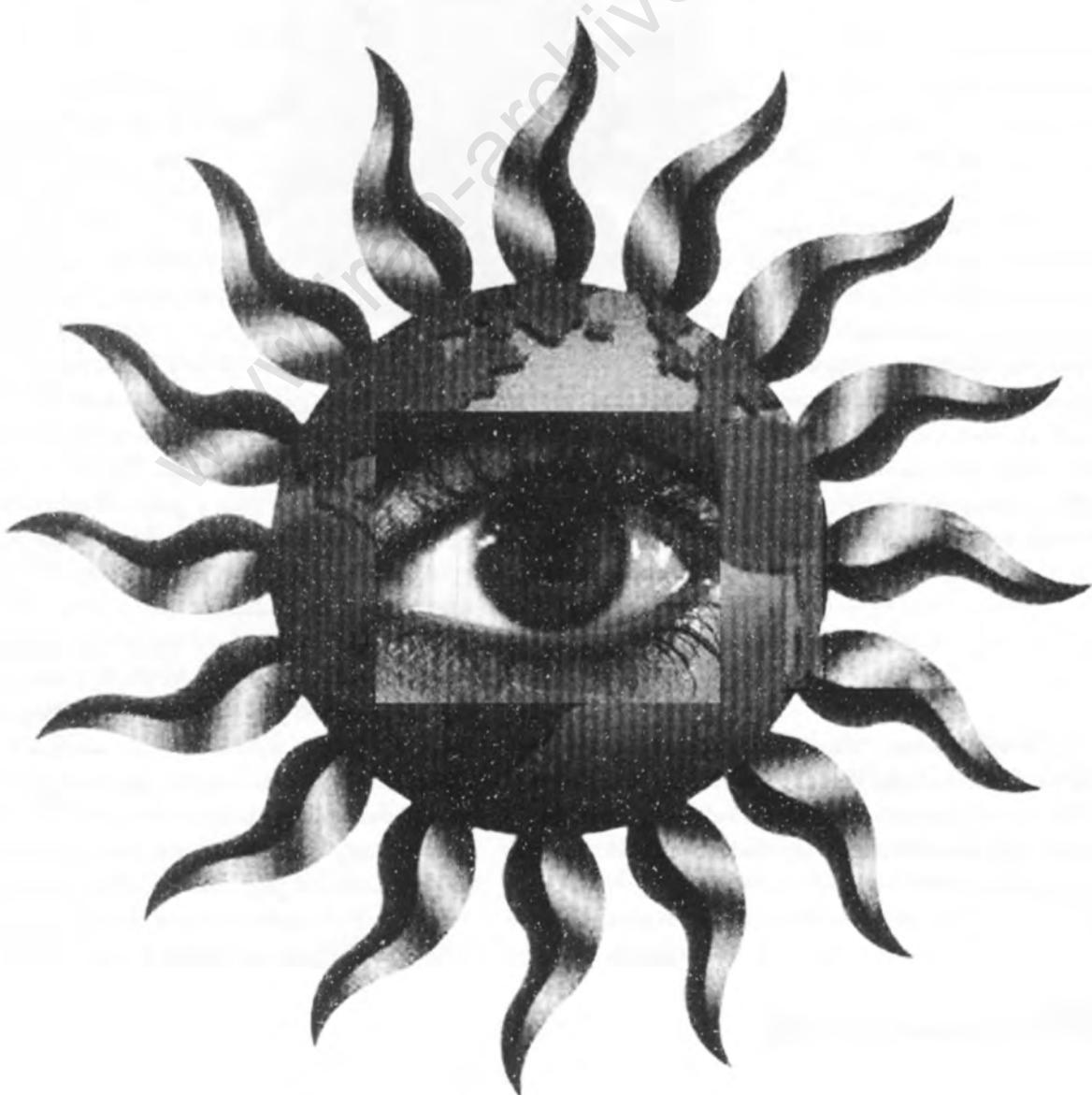
کار در آن از مکانیسم های اقتصاد سرمایه داری تبعیت می کند. اما نزدیک به یک میلیارد انسان در شرایطی زندگی می کنند که در اثر دخالت دولت، از این قوانین (قوانين سرمایه داری) تبعیت نمی کنند. یعنی چه؟ یعنی اینکه دولت از یک سو از مهاجرت دست گمعی و عظیم آنها به شهرها جلوگیری می کند- از سوی دیگر هنوز خدمات اجتماعی عمومی (لااقل برای بخش بزرگی از مردم) را قراهم می کند- از مسکن ارزان گرفته تا پهداشت و خدمات پر شکی و آموزش ارزان و مجانی. کوشش در ایجاد کار در صنایع کوچک، متوسط و بزرگ دولتی، وسیله دیگر دخالت دولت در بازار کار و کنترل بخش غیر سرمایه داری اقتصاد چین است. به نظر مزاوش اگر دولت چین از این اقدامات خودداری کند و حلیق خواست بانک جهانی، صندوق بین المللی بول و انحصارهای آمریکایی سرنوشت بیش از یک میلیارد نفر چینی را به دست قوانین بی بند و بار و بی رحم بازار کار سرمایه داری بسیرد، چنان موج عظیم چند صد میلیونی از بیکاران و افراد جویای کار در چین به وجود خواهد آمد که نه تنها کل آن کشور بلکه بخش های بسیار وسیعی از جهان را فرا گرفته و موجب فاجعه عظیمی خواهد شد. به این دلیل است که سرمایه داری شدن چین از نظر مزاوش امری ناممکن به نظر می رسد- مگر آنکه منتظر پی آمده ای قاجعه بار آن باشیم. با تمام این تفاصیل و با وجود دخالت دولت- که باعث می شود سطح زندگی



جهان در ماهی که گل نشست

سیامک طاهری

قیمت نفت همچنان رشد سعودی خود را طی کرد و مرزها را در هم نوردید. نزدیک شدن قیمت نفت به ۵۰ دلار برای هیچ کس حتی بدین ترین افراد در پیش از آغاز جنگ امریکا و عراق قابل پیش‌بینی نبود. از دید کارشناسان دلایل چندی عامل به وجود آمدن وضع جدید می‌باشد:



کالاهای مصرفی است. و این همه به دلیل تحریم کالاهای آمریکایی در سراسر جهان به خصوص اروپا می‌باشد.

پژوهش‌های تازه‌ای که در زمینه وضعیت کالاهای مارک آمریکا در خارج از این کشور صورت گرفته، نشان می‌دهد که محبوبیت بسیاری از این کالاهای تحت تأثیر سیاست‌های جورج دبليو بوش، به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. شاخص محبوبیت کالاهای آمریکایی این نکته را روشن می‌کند که در سال ۲۰۰۳ میزان محبوبیت مک دونالد، نایک، مایکروسافت، دیسنی، لویز، فورد، دیسکاوری و امتی وی کاهش یافته و تنها کوکاکولا با آمریکن اکسپرس و آ.وال توانسته‌اند در دو سال پیاپی موقعیت خود را در جهان حفظ کنند. طبق نظرسنجی‌های انجام شده عامل اصلی در این سقوط، مخالفت آمریکا با ییمان حفاظت محیط زیست کیوت و جنگ عراق می‌باشد. روزنامه هندلر بلات از قول توم میلر مدیر یک آژانس بین‌المللی در زمینه پژوهش بازاریابی می‌نویسد:

«گرایش ضد آمریکایی برای شرکت‌ها به یک مسئله جدی تبدیل شده است. شخص بوش و سیاست‌های وی بزرگ‌ترین فاکتور منفی در این زمینه بوده‌اند.» این سقوط فروش محصولات آمریکایی با دیگر قدرت افکار عمومی در تحولات جهان را نشان می‌دهد. وقتی اندیشه‌ای به میان توده‌های مردم برود آن اندیشه به قدرت مادی تبدیل می‌شود.

در ماه گذشته قیمت املاک در آمریکا نسبت به سال گذشته ۹٪ افزایش یافت. در آمریکا اعلام شد سمار آمریکایی‌های فقیر و نیز افراد فاقد بیمه رو به افزایش گذاشته است. خط فقر در آمریکا برای خانواده‌های ۴ نفره، ۱۸۶۰ دلار و برای افراد زیر ۲۵ سال ۹۵۷۳ دلار است.

۲۶ اوت اداره سرشماری آمریکا اعلام کرد که ۳۵/۹ میلیون آمریکایی یا ۱۲٪۵ جمعیت در سال ۲۰۰۳ زیر خط فقر قرار گرفته‌اند. این مقدار ۱/۳ میلیون نفر بیشتر از سال قبل است و این در حالی است که ۶/۹۰۰ میلیون نفر برابر ۳٪۲ جمعیت بزرگ‌سال آمریکا در زندان هستند. در سال‌های اخیر با ازداد کردن و یا برایی چادر به تعديل زندانیان پرداختند. سال گذشته آمریکا با ۲٪۲۳٪ افزایش در زندان‌های فدرال و زندان‌های ایالتی مواجه بود.

در اجلاس حزب دموکرات ال کور که در انتخابات سال ۲۰۰۰، ۵۳٪ رأی بیش از جورج بوش به دست آورد گفت: تا روز انتخابات فرصت مناسبی است که مردم آمریکا خشم خود را به آنچه در سال ۲۰۰۰ در فلوریدا روی داد، نشان دهند و نگذارند عاملان آن وضع به پیروزی برسند. مردم باید تلافی کنند، این بار مردم باید مراقب آراء خود باشند تا دقیقاً خوانده و شمارش شود، ما نباید فراموش کنیم که چهار سال پیش در فلوریدا چه گذشت. من در آن زمان حساس به خاطر حفظ آرامش وطن کوتاه‌آمد اما تاریخ همه چیز را خبیط می‌کند و به یادگار می‌گذارد.

بیش از ۴ هزار دانشمند آمریکایی در علوم گوناگون که ۴۸ نفر انان را برندگان جایزه نوبل تشکیل می‌دادند بیانیه‌ای را امضا کردند که وی را به ایجاد رابطه‌ای غیرمشروع میان علم و سیاست در جهت بهره‌برداری به نفع خویش متهم کردند در نوامبر ۱۹۹۴ جورج بوش به ریچارد کاوبن فیزیکدان آمریکایی مدل دانشمند وزین را اعطا کرد اما کمی پس از آن کاوبن این بیانیه را امضا کرد. کورت گوت فریه عضو هیأت علمی دانشگاه‌های آمریکا دیگر امضا کنند این بیانیه چنین می‌گوید: «وضعیتی در آمریکا به وجود آمده که همه‌ی مردم را به

۱- منابع شناخته شده نفت انگلستان (دریای شمال) تا ۵ سال دیگر، نفت نروژ تا ۹ سال دیگر و نفت آمریکا تا ۱۵ سال دیگر به پایان می‌رسد. در مجموع ۸٪ ذخایر شناخته شده نفت جهان تا سال ۲۰۲۰ پایان می‌یابد. نفت آمریکا مدت‌هاست که سیر تزویل تولید را آغاز نموده است. فقط کشورهای عربستان، عراق، کویت، امارات، ایران و روسیه دارای ذخایر شناخته شده مطمئن هستند که از این تاریخ به بعد می‌توانند بازارهای جهان را تأمین کنند.

۲- رشد فزاینده مصرف نفت در جهان و به خصوص چین.

۳- بحران نظامی و تنش در روابط کشورهای تولیدکننده نفت با آمریکا: جنگ عراق هم‌اکنون تامنی را در سراسر منطقه نفت خیز خاورمیانه دامن زده است، دخالت‌های آمریکا در امور داخلی و نزولهای نیز در روابط دو کشور به تنش‌های شدید منجر شده است. این بحران‌ها عامل دیگری در بالارفتن قیمت نفت شده‌اند.

۴- در گیری طولانی آمریکا با لبی و ایران وجود کشمکش در الجزایر باعث شده است که طی سالیان گذشته سرمایه‌گذاری لازم در صنعت نفت این کشورها صورت نگیرد و در نتیجه توان و امکان تولید نفت این کشورها محدود شده است.

ایک در طی مدت کوتاهی ابتدا ۵۰۰۰۰ و سپس ۲۰۰۰۰ بشکه به تولید نفت خود افزوده است، اما این افزایش تولید نه تنها به پایین امده قیمت

نفت منجر شده است بلکه سیر صعودی آن همچنان ادامه یافته. این سازمان آمادگی خود را برای افزایش ۱۵۰۰۰۰

بشکه دیگر اعلام کرده است اما در این هنگام ایک

به حداقل توان خود در تولید نزدیک خواهد شد که از نظر روانی خود عاملی منفی در پایین امده

قیمت نفت خواهد بود. این همه در شرایطی رُخ داده‌اند که آمارها از شکست طرح‌های دولت آمریکا برای پایین اوردن رُخ بیکاری حکایت می‌کند. و این دو پارامتر منجر به سقوط بورس در آمریکا شد، داون جونز به زیر ۱۰۰۰ امتیاز سقوط گرد و سقوط بورس به سقوط دلار انجامید.

کسری تجاری آمریکا در ماه ژوئن ۲۰۰۴ به سطح رکوردهای ۵۵ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار رسید

و این رقم بالاترین کسری تجارت در مدت بیش از ۵ سال گذشته بود. کسری تراز تجاری آمریکا در ماه ژوئن امسال در واقع

رکود قبیل که در ماه اوریل همین سال به ثبت رسید را شکست. کسری تراز تجارتی آمریکا در ماه اوریل امسال در سطح ۴۸ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار شده بود و همین سبب شد که این کشور با یک کسری تراز تجاری سالانه بی‌سابقه مواجه شود.

«بونل ناروک» رئیس مشاوران اقتصادی ناروف گفت: چنانچه گزارش وزارت بازرگانی آمریکا ایاور کتیم در آن صورت می‌توان گفت که کسری سالانه تجارتی این کشور به مرتب بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار خواهد بود. ناروف سپس این سوال را مطرح کرد: در نهایت چه اتفاقی رُخ خواهد داد. آیا به دلیل این کسری، خارجیان اعتصاب خواهند کرد و تصمیم می‌گیرند که دیگر کالاهای ساخت آمریکا را خریداری نکنند؟ آیا اقتصاد سراسر جهان به طور ناگهانی فرو خواهد پاشید؟

از سوی دیگر ارزش صادرات آمریکا در ماه ژوئن امسال ۴/۲ میلیارد دلار کاهش داشت و این رقم بیشترین میزان کاهش پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تاکنون می‌باشد. علت آن نیز کاهش تقاضای کشورهای مختلف برای کالاهای ساخت آمریکا در زمینه محصولات صنعتی- غذایی، خودروهای مونوری و



المان

در آلمان نیز در ۳۰ شهر بخش شرقی و چند شهر بزرگ بخش غربی تظاهرات عظیمی رخ داد که در آن گروه کثیری از مردم این کشور خواهان تشکیل حزب جدید چپ در این کشور شده‌اند. تظاهرات آلمان در سومین دوشهنه شاهد شرکت اسکار لافون تن از جناح چپ حزب سوسیال دموکرات در این تظاهرات بود، لافون تن از جوانان سورشی سال ۱۹۶۸ آلمان است که در آن زمان عضو سازمان جوانان حزب سوسیال دموکرات بود. سازمان جوانان سوسیال دموکرات همیشه به جناح چپ این حزب تعقیل داشته است و در بسیاری از موقعی با حزب مادر دچار اختلافات شدیدی می‌شده است. اسکار لافون تن، به مردم مدیر و خوش فکر معروف است و بزرگ‌ترین مشخصه او برنامه‌ریزی است. او تنها سیاستمدار سرشناس آلمانی بود که در جریان جنگ اول آمریکا و عراق در پیش‌پایش تظاهر کنندگان به مخالفت با جنگ پرداخت. او پس از رسیدن به نخست وزیری ایالت زارلند با حل مشکلات صنایع زغال سنگ این ایالت به محبویتی بی‌مانند دست یافت که حاصل آن تکیه زدن بی‌رقیب بر صندلی توب‌دار، تانک و توپخانه استفاده شد. گروگان‌گیری در عراق نیز همچنان ادامه یافت، در ماه گذشته کوئی عنان جنگ علیه عراق را غیرقانونی خواند و شهرها با شدتی بی‌سابقه ادامه داشت و در این راه از هوایپما، هلی‌کوپترهای توب‌دار، تانک و توپخانه استفاده شد. گروگان‌گیری در عراق نیز همچنان ادامه یافت، در ماه گذشته کوئی عنان جنگ علیه عراق را غیرقانونی خواند و هیجاناتی را در میان مقامات آمریکا و متحدان محافظه کارش در ایتالیا و پرتغال برانگیخت. رومانو پروودی رئیس کمیسیون اروپا نیز که مخالف آغاز جنگ علیه عراق بود، توافق با برنامه و اهداف آمریکا در مورد عراق را ناممکن خواند. کریستین پاتن نیز از سوی اتحادیه اروپا گفت امروز باید پاسخ گفت که آیا جهان امن تر از زمان پیش از شروع جنگ عراق شده است؟ آیا تزویریسم ضعیفتر از گذشته شده است؟

از سوی دیگر رئیس جمهوری لهستان از دولت بوش خواست سیاست خارجی خود را انعطاف‌پذیر، باز و ملایم کند. وی ادامه داد از آمریکا می‌خواهد تابع سیاست‌های مبتنی بر ارزواگرایی، کنترل کامل بر جهان و اجرای سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» نویح‌حافظه کاران نباشد. وی این سیاست‌های آمریکا را اشتباه توصیف کرده و آنها را باعث افزایش انتقادات از سیاست خارجی آمریکا دانست. لهستان یکی از متحدان آمریکا در جنگ علیه عراق است که از سوی جوچ بوش عنوان اروپایی نو در مقابل اروپایی کهن (فرانسه و آلمان) لقب گرفته است. نظرخواهی شنانگر آن است که ۷۰٪ مردم این کشور خواهان خروج نیروهای لهستانی از عراق هستند. از دیگر وقایع جهان می‌توان از ادامه‌ی تظاهرات مردم کره جنوبی در مخالفت با ادامه‌ی حضور آمریکاییان در این کشور و اعزام سربازان این کشور به عراق و اعلام به تعویق افتادن دیگر باره اعزام سربازان السالادور به عراق و کاهش سربازان آمریکایی در کره جنوبی نام برد.

در این میان این‌الطفا این‌الطفا در نوارهای ویدیویی که از الجزیره پخش شد اعلام کرد که نیروهای مخالف آمریکاییان در افغانستان نیز رو به گسترش گذاشته است در همین دارند. تلفات آمریکاییان در افغانستان نیز رو به گسترش گذاشته است در همین مدت و در آستانه انتخابات در افغانستان تغییر معناداری در هرات صورت گرفت و اسماعیل خان فرماندار هرات از سمت خود برکنار شد. همزمانی این برکناری با تدارک انجام انتخابات حکایت گر برنامه‌ریزی برای انتخاب کردن کرزای به ریاست جمهوری است.

هیچ کس نمی‌تواند خود را از ضرورت نوسازی کنار بکشد. PDS هم، چنین چیزی را نمی‌خواهد. آنجایی که تغییرات بنیادی ضروری می‌شود، جواب‌های متناسب زمان باید یافته شود. چالش‌های جدید در نتیجه جهانی شدن و تغییرات ساختاری سراسری در جهان، در اقتصاد و تکامل نیروی تولید و آگاهی اجتماعی مدرن در نتیجه تغییرات دنیای کار و شیوه‌ی زندگی انسان‌ها است.

زنان و مردان سوسیالیست از این تغییرات نمی‌هراستند بلکه وارد این کارزار می‌شوند. بدون تغییرات ضروری، دنیای بهتری ممکن نیست. آیا باید انسان‌ها این چنین زندگی کنند؟ ما می‌گوییم نه.

خطر انداخته است. بوش از علم سواد استفاده می‌کند، علم، امروز در آمریکا استثمار شده است.«

در همین زمان مقامات نظامی آمریکا اعلام کرددند در نتیجه خطرات ناشی از جنگ و کمبود حقوق و مزايا اکثریت نظالمیان با تجربه این کشور به گونه‌ای فزاینده در حال ترک ارتش آمریکا و روی آوردن به کارهایی با مزايا و حقوق بالاتر هستند.

در ماه گذشته نیز جنگ در عراق باشدت در جریان بود بنا به نوشه روزنامه کریستین ساینس مانیتور میزان متوسط روزانه تلفات و خزمی‌های آمریکایی‌ها در سال گذشته برابر $8/4$ نفر بود که در سال جدید میلادی به 18 نفر افزایش یافت. در میان مجموع کشته شدگان آمریکایی‌ها در عراق بناهه آمار منتشره از سوی ارتش آمریکا از 1000 نفر فراتر رفت. مرکز مقاومت عراق حالتی چرخشی یافته است یعنی از فلوچه به بغداد، از بغداد به شهرک صدر و از آنجا به الرمادی و ... بار دیگر به فلوچه منتقل شده است. حملات آمریکاییان به این شهرها با شدتی بی‌سابقه ادامه داشت و در این راه از هوایپما، هلی‌کوپترهای توب‌دار، تانک و توپخانه استفاده شد. گروگان‌گیری در عراق نیز همچنان ادامه یافت، در ماه گذشته کوئی عنان جنگ علیه عراق را غیرقانونی خواند و هیجاناتی را در میان مقامات آمریکا و متحدان محافظه کارش در ایتالیا و پرتغال برانگیخت. رومانو پروودی رئیس کمیسیون اروپا نیز که مخالف آغاز جنگ علیه عراق بود، توافق با برنامه و اهداف آمریکا در مورد عراق را ناممکن خواند. کریستین پاتن نیز از سوی اتحادیه اروپا گفت امروز باید پاسخ گفت که آیا جهان امن تر از زمان پیش از شروع جنگ عراق شده است؟ آیا تزویریسم ضعیفتر از گذشته شده است؟

از سوی دیگر رئیس جمهوری لهستان از دولت بوش خواست سیاست خارجی خود را انعطاف‌پذیر، باز و ملایم کند. وی ادامه داد از آمریکا می‌خواهد تابع سیاست‌های مبتنی بر ارزواگرایی، کنترل کامل بر جهان و اجرای سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» نویح‌حافظه کاران نباشد. وی این سیاست‌های آمریکا را اشتباه توصیف کرده و آنها را باعث افزایش انتقادات از سیاست خارجی آمریکا دانست. لهستان یکی از متحدان آمریکا در جنگ علیه عراق است که از سوی جوچ بوش عنوان اروپایی نو در مقابل اروپایی کهن (فرانسه و آلمان) لقب گرفته است. نظرخواهی شنانگر آن است که 70% مردم این کشور خواهان خروج نیروهای لهستانی از عراق هستند. از دیگر وقایع جهان می‌توان از ادامه‌ی تظاهرات مردم کره جنوبی در مخالفت با ادامه‌ی حضور آمریکاییان در این کشور و اعزام سربازان این کشور به عراق و اعلام به تعویق افتادن دیگر باره اعزام سربازان السالادور به عراق و کاهش سربازان آمریکایی در کره جنوبی نام برد.

در این میان این‌الطفا این‌الطفا در نوارهای ویدیویی که از الجزیره پخش شد اعلام کرد که نیروهای مخالف آمریکاییان در افغانستان نیز رو به گسترش گذاشته است در همین دارند. تلفات آمریکاییان در افغانستان نیز رو به گسترش گذاشته است در همین مدت و در آستانه انتخابات در افغانستان تغییر معناداری در هرات صورت گرفت و اسماعیل خان فرماندار هرات از سمت خود برکنار شد. همزمانی این برکناری با تدارک انجام انتخابات حکایت گر برنامه‌ریزی برای انتخاب کردن کرزای به ریاست جمهوری است.

ترکیه

ترکیه از مستولان صندوق بین‌المللی پول دعوت کرد جهت مذکوره درباره دریافت یک وام به این کشور سفر کنند. سال گذشته صندوق بین‌المللی پول با اعطای یک وام 661 میلیون دلاری به این کشور موافقت کرد. هم‌اکنون ترکیه با 131 میلیارد دلار بدھی خارجی ششمین کشور بدھکار جهان است. ترکیه 66 میلیون جمعیت دارد و از نظر سرانه بدھی بعد از آرژانتین دومین کشور بدھکار جهان می‌باشد.

ونزوئلا

پرداخت. بنا به گفته این ستاد چاوز توانسته است اکثریت آرا را به نفع ادامه زمامداری خود کسب کند و بررسی بیش از ۳ درصد از صندوق‌های انتخاب شده برای رسیدگی نشان می‌دهد که این نتیجه معتبر است. در پی اعلام نظر ستاد برگزاری همه‌پرسی، هوگو چاوز خواستار مذکوره با مخالفان خود شد. وی گفت برای همه کسانی که علیه او رأی داده‌اند احترام قائل است و آماده است حتی با سرشست‌ترین دشمنان سیاسی خود نیز مذکوره کند.

علل موقفيت‌های چاوز

علی‌رغم توطنه‌های رنگارانگ آمریکا که با همکاری شرکت‌های نفتی و عوامل ونزوئلایی آن علیه چاوز به راه انداده شده است، موقفيت چاوز هر روز مستحکم‌تر می‌شود. شرکت‌هایی نفتی به کمک سازمان سیا و مزدوران آن حتی یک‌بار علیه او کوടتا کرده و ۴۸ ساعت نیز او را از قدرت خلع کردند. اما چاوز توانست به کمک حمایت‌های همه جانبه مردم به قدرت بازگردد.
او مدیران فاسد و مزدور صنعت نفت را از کار برکنار کرد. در درون ارتش و پلیس به چنان سازماندهی‌ای دست زده که آمریکا و شرکت‌های نفتی دیگر نتوانند به کمک آنها به کوടتا دست بزنند. طرح بهداشت و حمایت‌های پزشکی او از مردم که به کمک ۱۰/۰۰۰ پزشک کوبایی انجام شد و همچنین آموزش رایگان کودکان، پایه‌های حکومت او را تقویت نمود. از آنجایی که اکثر کانال‌های رادیویی و تلویزیونی در دست مخالفان او بود، مجبور شد یک فرستنده‌ی رادیویی راهاندازی کند تا ارتباط خوبی را با مردم برقرار نماید و در هنگامی که کوடتا چیان ۴۸ ساعت او را از قدرت برکنار کرده بودند ارتباط خود را با توده‌های مردم حفظ نموده و آنان را به مقاومت دعوت می‌کرد. چاوز را باید بنیان‌گذار انقلاب از طریق صندوق آرا دانست. ■

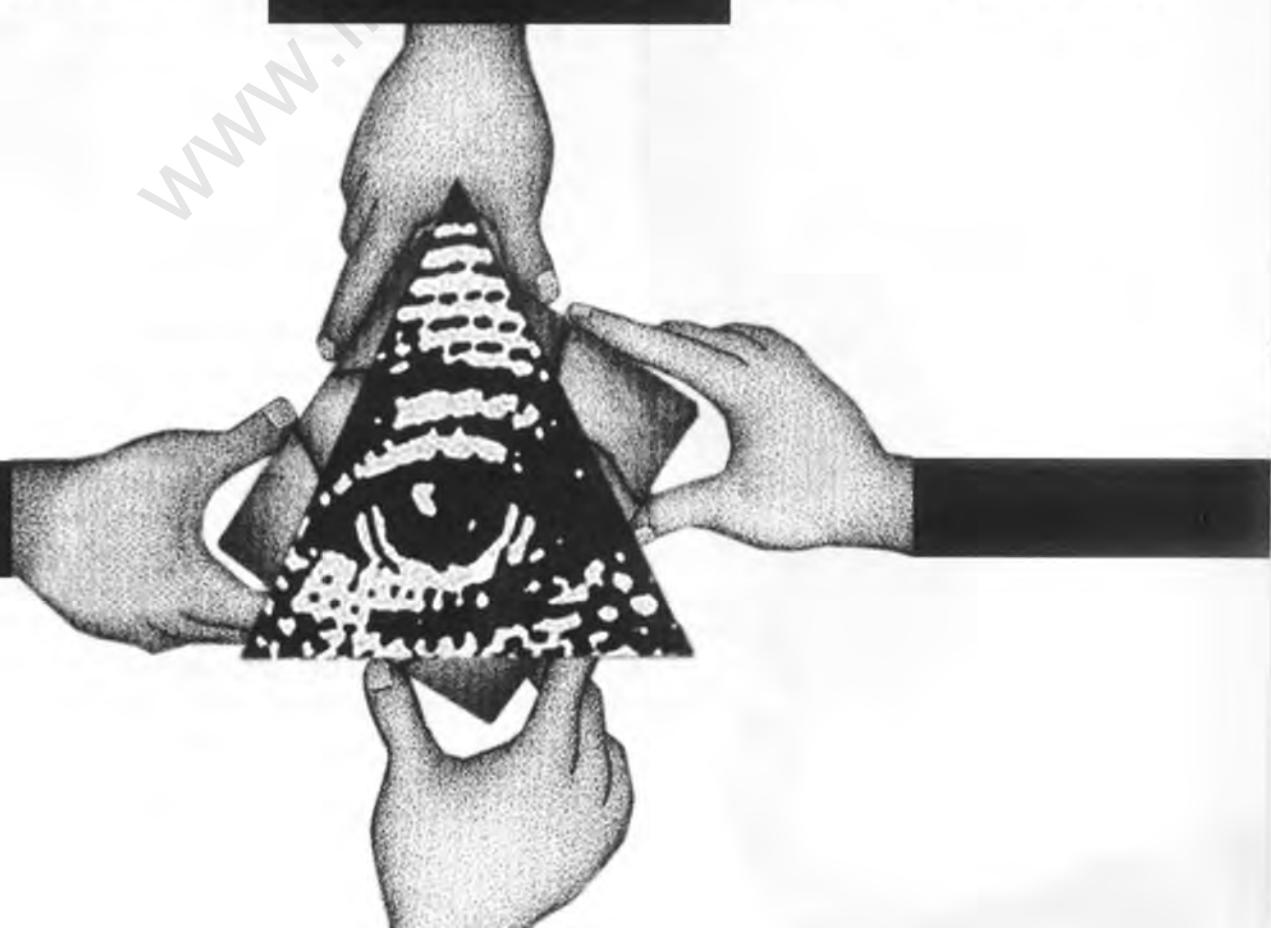
اما شاید هیجان‌انگیزترین واقعه ماه آگوست را بتوان پیروزی خیره‌کننده‌ی هوگو چاوز در ونزوئلا دانست. در رفراندومی که عملاً به جنگ میان چاوز و ایالات متحده‌ی آمریکا تبدیل شده بود. هوگو چاوز به پیروزی رسید. در این رفراندوم در یک سو چاوز و اکثریت مردم ونزوئلا قرار داشتند و در سوی دیگر سازمان جاسوسی آمریکا سیا و وزارت دفاع آن پنگاون و ده‌ها کانال خصوصی تلویزیونی. چاوز رئیس جمهوری کشوری است که اکثریت مطلق رسانه‌های گروهی آن در دست مخالفان طرفدار آمریکا قرار دارد. از این دید مبارزه‌ای سخت در جریان بود. میزان شرکت‌کننده در رفراندوم (%) نیز نشان از شدت مبارزات انتخاباتی داشت. کمیسیون اروپا برگزاری همه‌پرسی در کشور ونزوئلا را به عنوان «پیروزی دموکراتی» نامید و اعلام کرد «ما از مشاهده‌ی مشارکت تعداد زیادی از مردم ونزوئلا در این فرایند دموکراتیک خرسندیم.»

جیمه‌ی کارتر که از طرف بنیاد کارت‌برای نظارت بر انتخابات ونزوئلا به این کشور رفته بود در این باره گفت که در تمام عمرش چنین استقبالی را از یک انتخابات شاهد نبوده است. در انتخابات ۱۹۹۱ که چاوز انتخاب شد ۳۶/۵ % و در سال ۲۰۰۰ که او برای دومین بار انتخاب شد ۴۳/۸ % و در رفراندوم اخیر ۸۰ % مردم شرکت کردند.

به دنبال این پیروزی دولت آمریکا حاضر به پذیرش انتخابات نشد و مخالفان چاوز هم از بیانیه‌ای را امضا کردند که وی را به ایجاد رابطه‌ای غیرمشروع میان علم و سیاست در جهت بهره‌برداری به نفع خویش متهم کردند سخن گفتند.

یه همین چهت آرا بازشماری شد و ستاد برگزاری همه‌پرسی به تأیید نتایج انتخابات

بیش از ۴ هزار دانشمند آمریکایی در علوم گوناگون که ۴۸ نفر آنان را برندگان جایزه نوبل تشکیل می‌دادند بیانیه‌ای را امضا کردند که وی را به ایجاد رابطه‌ای غیرمشروع میان علم و سیاست در جهت بهره‌برداری به نفع خویش متهم کردند





دکتر کاظمی معتمد نژاد

گفت و گو



مانوئل کستلز:

جامعه‌ی اطلاعاتی

(بخش دوم)

□ این جامعه‌ی اطلاعاتی جهانی در واقع
عمدتاً منافع اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری
پیشرفته را تأمین می‌کند.

■ قبل از صحبت شد که اصلاً اصطلاح جامعه‌ی
اطلاعاتی چگونه به وجود آمد و اگر چه هدف‌هایی که
طرح می‌شود، هدف‌های بسیار خوبی است، ولی در
کنار این هدف‌ها منافع اقتصادی شرکت‌های بزرگ
هم مطرح است؛ منافع دولت‌هایی که این شرکت‌ها
در آنجا هستند، مطرح است و طبیعتاً اگر منافع
اقتصادی برای کشورهای بزرگ صنعتی نداشته
باشد، این کشورها حمایت نمی‌کنند. به همین سبب
وقتی مشارکت جهان سوم در این اجلاس عالی
بیشتر شد، آنها خودشان را عقب کشیدند و سران
کشورهای صنعتی کمتر در این اجلاس شرکت
کردند و سران کشورها بیشتر از کشورهای در حال
توسعه بودند.



گفت و گو ناهید نژاد

□ نقش یونسکو اتحادیه‌ی بین‌المللی
ارتباطات دور (ITU) در مبحث جامعه‌ی
اطلاعاتی چیست؟

■ با توجه به سوال قبلی می‌شود گفت که

اتحادیه‌ی بین‌المللی ارتباطات دور به نحوی از منافع اقتصادی کشورهای صنعتی و پیشرفت‌های حمایت می‌کند، ولی یونسکو از کشورهای صنعتی پیشرفت‌های یونسکو هنوز تا حدودی تحت تأثیر همان برنامه‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ قرار دارد.

□ یعنی در واقع اتحادیه‌ی بین‌المللی ارتباطات دور از منافع اقتصادی کشورهای صنعتی پیشرفت‌های حمایت می‌کند، ولی یونسکو از کشورهای در حال توسعه.

■ عمالاً اینجین است. یعنی، اتحادیه‌ی بین‌المللی ارتباطات دور از خصوصی‌سازی ارتباطات دور در تمام دنیا حمایت کرد و می‌کند و با بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت هماهنگ است و می‌خواهد که هدف‌های خصوصی‌سازی و مقررات زدایی و آزادسازی اجرا شود و بنابراین، این اتحادیه با سیاست‌های کشورهای بزرگ هماهنگ است.

همان طور که اشاره شد، در سال‌های اول دهه‌ی ۱۹۸۰، آنها گزارشی تهیه کردند به نام گزارش متیلاند یا «حلقه‌ی گمشده‌ی» تلفن و سیاست‌های آنها همان‌طور که در ابتدای گفته شد، همچنان هماهنگ است با منافع اقتصادی کشورهای صنعتی. در حالی که در یونسکو، اگرچه در سال ۱۹۸۹ نظم نوین جهانی اطلاعات و ارتباطات کنار گذاشته شد و به جای آن استراتژی نوین ارتباطی تصویب شد و بر مبنای آن ۵ سمینار مقطعه‌ای برگزار شد که از مطبوعات و رسانه‌های دیگر مستقل و آزاد و کثرت‌گرا حمایت کردند، و اگرچه این برنامه را دنبال کردند، ولی در تشکیلات یونسکو اندیشه‌های دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ وجود دارد. بد همین لحاظ است که یونسکو در ۲ سال اخیر در برابر کوشش‌های اتحادیه‌ی بین‌المللی ارتباطات دور برای ایجاد جامعه‌ی اطلاعاتی در بی‌پیشرفت به سوی جامعه‌ی معرفتی، یا جامعه‌ی معرفت مدار (ناولیج سوسایتی) است، برای اینکه معتقد هستند که

جامعه‌ی اطلاعاتی این‌طور به ذهن می‌رساند

که هدف جامعه‌ی اطلاعاتی این است که

تکنولوژی فراگیر بشود و تمام کشورهای دنیا

از تکنولوژی‌های ارتباطی بهره‌مند شوند.

به عبارت دیگر، از دسترسی به تکنولوژی

حمایت می‌شود، نه از استفاده و کاربرد

تکنولوژی در راه منافع کشورهای در حال

توسعه. یونسکو با دنبال کردن هدف‌های

خاص خودش در جهت جامعه‌ی معرفتی

معتقد است که تکنولوژی باید وسیله باشد؛

وسیله‌ی نیل به جامعه‌ی بهتر. نه اینکه خودش هدف باشد

و سیله‌ی نیل به جامعه‌ی بهتر. نه اینکه خودش هدف باشد

از تکنولوژی‌های ارتباطی بهره‌مند شوند.

به عبارت دیگر، از دسترسی به تکنولوژی

حمایت می‌شود، نه از استفاده و کاربرد

تکنولوژی در راه منافع کشورهای در حال

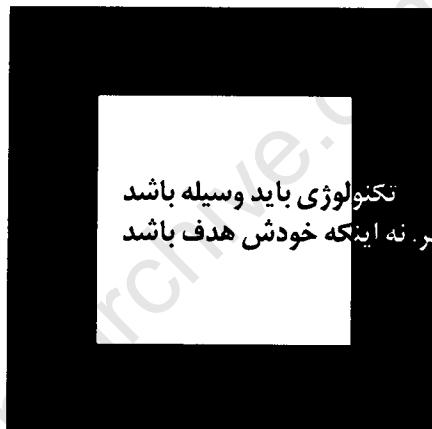
توسعه. یونسکو با دنبال کردن هدف‌های

خاص خودش در جهت جامعه‌ی اطلاعاتی هم

جامعه‌ی مدنی در مدنی و چند سمتی در سال‌های

۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ در مقر یونسکو در پاریس تشکیل شد با مشارکت سازمان‌های مختلف غیردولتی یعنی نماینده جامعه مدنی

کشورها در مورد جامعه‌ی اطلاعاتی برگزار کرده است.



تکنولوژی باید وسیله باشد

وسیله‌ی نیل به جامعه‌ی بهتر. نه اینکه خودش هدف باشد

□ در واقع NGO‌ها را.

■ بله، NGO‌ها را دعوت کردند که درباره مشارکت جامعه‌ی مدنی در جامعه‌ی اطلاعاتی آینده بحث شود. به این ترتیب، یونسکو برخلاف اتحادیه‌ی بین‌المللی ارتباطات دور که خیلی به مشارکت جامعه‌ی مدنی در این زمینه خوش‌بین نیست، می‌خواهد که برای تحقق هدف‌های آرمانی نظم نوین جهانی اطلاعات و ارتباطات در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، جامعه‌ی مدنی نقش داشته باشد، تا ناکامی‌های مربوط به نظم مذکور تکرار نشود. زیرا اگر جامعه‌ی مدنی مشارکت داشته باشد، خودآگاهی در میان کشورهای در حال توسعه افزایش پیدا می‌کند و در نتیجه دولت‌ها را ناجار می‌کند که به این زمینه توجه بیشتری داشته باشند.

□ در بیانیه‌ی اعلامیه‌ی اصول در اجلاس جهانی سران درباره «جامعه‌ی اطلاعاتی»، بر انسانیت مشترک با همه‌ی تنوع آن در راه رسیدن به جهانی صلح‌آمیزتر، کامیاب‌تر و عادل‌تر تر تأکید شده است. با توجه به شکاف دیجیتالی موجود، چنین طرح‌های آرمانگرایانه چگونه ممکن است محقق شود؟ و به این ترتیب، آیا عبور کشورها از مسیر توسعه‌ی جامعه‌ی اطلاعاتی مورد ادعا، قابل تردید نیست؟

■ قاعده‌تا با ورود تکنولوژی‌های نوین اطلاعات و ارتباطات در اینکه فاصله‌ی جدیدی بین کشورهای جهان ایجاد شد، تردیدی نیست و به همین جهت است که در سال‌های اخیر کشورهای را به کشورهای ثروتمند اطلاعاتی و فقیر اطلاعاتی تقسیم کرده‌اند. بنابراین، تا زمانی که کشورهای فقیر نتوانند از لحاظ اطلاعات زیرساخت‌های لازم را ایجاد و نیروی انسانی متخصص تربیت کنند، تا وقتی مدیریت تخصصی نداشته باشند، تا سطح سواد بالا نزود و تا تحصیلات دانشگاهی

باشند، مشخصات هویتی خودشان را به آن مؤسسه‌سات می‌دهند. از این مشخصات بعدها می‌شود استفاده کرد و گفته می‌شود که با استفاده از ایمیل‌های افراد، ایمیل‌های شخصی که در همه دنیا دارند، کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی استفاده می‌کنند. هم استفاده تبلیغاتی بازارگانی و هم استفاده تبلیغات سیاسی و امنیتی می‌کنند؛ افراد را شناسایی، مکالمات آنها را کنترل و همچنین اظهار نظرهای اینشان را کنترل می‌کنند. ضمناً با وضع اقتصادی آنها آشنا می‌شوند و اگر لازم شد، تبلیغ بازارگانی می‌کنند و نمونه‌های کالاهای را برای اینشان می‌فرستند و به این ترتیب می‌شود از جهات مختلف از اطلاعاتی که از افراد هست، استفاده کرد. در این میان سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی به طور مخفی با استفاده از ماهواره‌ها و سایر امکانات ارتباطی، اطلاعات را از تمام کشورهای دنیا جمع می‌کنند. مخصوصاً در این زمینه یک شبکه‌ی بسیار حرفه‌ای اطلاعاتی که ایالات متحده آمریکا، انگلستان، کانادا، استرالیا و لاند جید در آن مشارکت دارند، به نام «اشلون» به وجود آمده است که این شبکه نه تنها از کشورهای در حال توسعه، بلکه از کشورهای پیشرفته‌ی اروپای غربی هم اطلاعات جمع می‌کند که اخیراً مورد اعتراض آنها قرار گرفته است. گرداندن دگان این شبکه، به طور مداوم این اطلاعات را جمع و در موقع لزوم از آن استفاده می‌کنند و مقابله با آن بسیار مشکل است. حتی برای کشورهای اروپای غربی هم بسیار مشکل است که بتوانند با آن مقابله کنند.

□ حال پیردازیم به برخی از مسائل کشور خودمان در این زمینه. با توجه به هدف «اجلاس جهانی سران درباره جامعه اطلاعاتی»، یعنی در واقع جهانی سازی جامعه اطلاعاتی، سهم کشور ما در طراحی نقشه‌ی توسعه‌ی جهان آینده چیست؟

■ ما سعی کردیم در واقع تا جایی که توانستیم در تدوین دو سند نهایی اجلاس تأثیر گذاشیم و از منافع کشورهای در حال توسعه دفاع کردیم. به عنوان مثال، ما از «حق توسعه» و «حق ارتباط»، به عنوان مظاهر جدید حقوق بشر دفاع کردیم. برای اینکه کشورهای پیشرفته فقط از آزادی‌ها صحبت می‌کردند. درحالی که اگر آزادی تحقق پیدا نکند، فقط تبدیل به شعار می‌شود، ولی وقتی حق مطرح می‌شود، حق را باید تبیین کرد و به همین سبب قبول نکردند که «حق» ارتباط را در متن اعلامیه یا برنامه عمل بگذارند.

□ آقای دکتر، به لحاظ زیرساخت‌های شبکه‌های اطلاعاتی، کشور ما عمدتاً با چه مشکلات روبرو است؟

■ کشور ما خوشبختانه با وجود مشکلات بعد از انقلاب و مخصوصاً دوره جنگ، توانسته از لحاظ زیرساخت اطلاعاتی پیش برود. برای اینکه تعداد تلفن‌ها خیلی افزایش پیدا کرده است. ما حالا حدود ۱۵ میلیون تلفن ثابت داریم که نرخ رشد آن در مقایسه با کشورهای دیگر خیلی بالا بوده است. آخرین آماری هم که در آستانه برگزاری اجلاس ژنو تهیه شد، نشان داد که خوشبختانه ما در موقعیت خوبی هستیم. هم خطوط تلفن‌ها اضافه شده و هم از نظر ضریب استفاده از تلفن که برای هر ۱۰۰ نفر مشخص شده، پیشرفت داریم، و به این ترتیب، از لحاظ زیرساختی در وضعیت خوبی هستیم.

□ حتی با اینکه تلفن‌ها این قدر مسئله دارند، به خصوص تلفن‌های همراه یا موبایل؟

■ از راههای مختلف انجام می‌شود. شکل خیلی عادی آن این است که همگام با پیشرفت تلفن‌های ثابت، تلفن همراه جلو نرفته و این یک نقطه ضعف برای ماست.

گسترش پیدا نکند، نمی‌شود امیدوار بود که از مرحله‌ی دسترسی به مرحله استفاده درست از امکانات اطلاعاتی و ارتباطی برسند. به همین لحاظ، باید همه‌ی زمینه‌ها را در نظر گرفت، که البته تحقق آنچه برای کاربرد صحیح ارتباطات نوین لازم است، کار ساده‌ای نخواهد بود.

□ به رغم نفس دموکراتیک «جامعه اطلاعاتی»، آیا همان موانعی که آزادی بیان را سرکوب می‌کنند، نمی‌توانند، با حفظ ظاهر قضیه، مانع از جریان آزاد اطلاعات به افراد و یا افراد به نهادهای ذی‌ربط بشوند؟

■ این در ماهیت آن محدودیت‌ها تفاوتی ایجاد نمی‌کند. گواینده به هر چهت‌گاهی مشکل ایجاد کرده‌اند. برای اینکه سانسور و کنترل از زمانی که نوشته‌ها وجود داشتند، و قبل از اینکه چاپ اختراع شود، وجود داشتند؛ چنانچه نوشته‌های خاصی مورد قبول قدرت‌ها نبودند، آنها را سانسور می‌کردند، و مانع ارتباط می‌شدند.

وقتی که چاپ ایجاد شد، برای کتاب‌ها و مطبوعات هم محدودیت گذاشتند، ضرورت کسب اجازه قبل از چاپ و انتشار را و ضرورت بررسی محتوای کتاب و مطبوعات را قبل از انتشار مقرر کردند که متأسفانه هنوز هم در بعضی از کشورها اجرا می‌شود.

در مورد مسائل جدید ارتباطی خیلی از کشورها محدودیت گذاشتند؛ مثلاً حتی برای استفاده از تلگراف. از تلگراف در اروپا فقط در کارهای نظامی استفاده می‌شد و دولت‌ها اجازه نمی‌دادند که مردم از تلگراف استفاده کنند. کم کم این محدودیت‌ها برطرف شد.

در مورد رادیو، در خود ایران در زمان رضاشاه، مردم برای خرید گیرنده رادیو باید از شهربانی اجازه می‌گرفتند. هنوز نمونه‌های این اجازه‌نامه‌ها هست. باز به خاطر دارید که برای ویدئو همین وضع وجود داشت. برای تلویزیون ماهواره‌ای همین وضع هست. در خیلی از کشورها این محدودیت‌ها هست.

در مورد تکنولوژی نوین اطلاعات و ارتباطات باید گفت، اگرچه کنترل از آنها مشکل‌تر است، ولی به هر حال باز امکانات کنترل وجود دارد. پس تا زمانی که نظامهای اقتدارگرا وجود داشته باشند، این محدودیت‌ها خواهد بود، منتهای نسبت آنها فرق خواهد داشت.

□ آقای دکتر، ممکن است به بخش چهارم «برنامه‌ی عمل» مصوب اجلاس جهانی سران «دستور همبستگی دیجیتال» (بند ۲۷) اشاره کنید و خصمات محل اجرای این بخش را بگویید؟

■ همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در این بخش برای مقابله با شکاف دیجیتال، همبستگی دیجیتال را مطرح کرده‌اند؛ برای مقابله با محدودیت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی که در بعضی از کشورها وجود دارد. تا آن کمک‌های اقتصادی نباشد و تا نتوان محل مالی قابل ملاحظه‌ای برای این کار فراهم کرد، باز هم استفاده از امکانات دیجیتال در حد شعار باقی خواهد ماند. اشاره به همبستگی کافی نیست. امکان عملی همبستگی را باید فراهم کرد. در این مورد هم باز باید منتظر بشویم و بینیم در تونس چه تصمیمات عملی را اتخاذ خواهند کرد.

□ کنترل بر اطلاعات از سوی کشورهای صنعتی و توسعه یافته به چه نحو ممکن می‌شود؟ و این زیرساخت جدید اطلاع‌رسانی در این مورد چگونه عمل می‌کند؟

■ از راههای مختلف انجام می‌شود. شکل خیلی عادی آن این است که وقتی افراد به بیمارستان مراجعه می‌کنند، به بانک مراجعته می‌کنند و در زمینه‌های دیگر احتیاج دارند که با مؤسسه‌سات دولتی یا خصوصی سروکار داشته

عرضه شده است. از جمله من این مسائل را مطرح کردم و یا در مصاحبه‌های دیگران این مسائل مطرح شد. ولی من از طریق دولت و از طریق سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی مملکتی، به چیزی برخورد نکرده‌ام.

□ هیچ اقدامی انجام نشده است?
■ متأسفانه، هیچ چیزی نیست.

□ در حالی که این اقدامات بسیار ضروری است.
■ بله. چند طرح تحقیقاتی در این زمینه باید به اجرا گذاشته شود. بودجه‌اش را باید دولت تأمین کند و از طریق دانشگاه اجرا شود.

□ آقای دکتر، شما و سایر کارشناسان و محققان این زمینه، آیا پیشنهادها و توصیه‌هایی به دولت کرده‌اید؟
■ در همین سه سینتاری که برگزار کردیم، پیشنهادهایی داده شده است.

□ و پاسخی هم از سوی دولت دریافت کرده‌اید؟
■ ما برای هماهنگ ساختن ایران با نیازهای جدید



مربوط به جامعه‌ی اطلاعاتی این سینتار را تشکیل دادیم. متأسفانه توجه کافی نشد.

□ آیا الگویی متناسب توسعه درکشور ما طراحی شده است؟ شاخصه‌های این الگو کدام‌اند؟

■ غیر از همین چشم‌اندازی که برای ۲۰ سال آینده طرف توجه قرار گرفته، یعنی برنامه‌ی چهارم توسعه که در مجلس تصویب شد، چیز دیگری وجود ندارد.

□ آیا در برنامه‌ی چهارم توسعه به مبحث جامعه‌ی اطلاعاتی، متناسب با وضع اجتماعی، نیازی، اقتصادی، فرهنگی و غیره کشور ما، همچنین خواست مردم در زمینه‌ی دموکراسی و توسعه‌ی پایدار، توجه لازم و کافی شده است؟

■ ما که به اجلالس جهانی سران جامعه‌ی اطلاعاتی رفتیم، انتظار داشتیم که چون برنامه‌ی چهارم در دست تهیه است، بررسی‌هایی انجام می‌دادند و هدف‌های مندرج در اعلامیه‌ی اصول این اجلالس و برنامه عمل آن را ملاحظه می‌کردند و بر اساس این هدف‌ها، پیش‌بینی‌هایی در برنامه‌ی چهارم صورت می‌دادند، که متأسفانه به علت عجله‌ای که در این کار بود، مثل اینکه نتوانستند آنچه را که در آنجا توصیه شده بود به اجرا بگذارند. البته، قطعاً عنوان خواهد شد که دیر بود، ولی با وجود دیر شدن، چون هنوز به مجلس نرفته بود، قاعده‌ای شد یک سری تغییرات را در آخرین لحظه در برنامه‌ی چهارم توسعه وارد کرد.

□ ولی در کلیت، نسبت به برخی کشورها پیشرفت‌هه استیم؟
■ مثلاً نسبت به مصر ما پیشرفت‌هه استیم. نسبت به هند که جمعیت زیادی دارد، و یا نسبت به چین ما پیشرفت‌هه استیم، با اینکه چینی‌ها در زیرساخت‌های اطلاعاتی خیلی موفقیت به دست آورده‌اند و تعداد تلفن‌های ایشان به مراتب از آمریکا بالاتر است. در حالی که مثلاً ۱۰ سال پیش چینی‌ها ۷۰ میلیون تلفن ثابت دارند و از آمریکا جلو افتاده‌اند.

یکی از هدف‌های چینی‌ها این بود که در سال ۲۰۰۰ از آمریکا در این زمینه جلو بیفتد و جلو هم افتادند. خیلی در این زمینه جهش کردند. البته، چون جمعیت چین زیاد است آن نسبت‌ها خیلی بالاتر فته است. پس نسبت ما از چین هم بیشتر است، ولی نسبت‌های ترکیه از ما خیلی بالاتر است. تعداد تلفن‌های ثابت در ترکیه بیشتر است. آنها حدود ۳۰۰ میلیون تلفن ثابت دارند. یعنی تقریباً دو برابر ما. ضریب نفوذ تلفن ثابت هم در ترکیه بیشتر از ماست. در موبایل خیلی از ما جلوتر هستند. ترکیه چند برابر ما تلفن موبایل دارد.

□ آقای دکتر، پس ما در زیرساخت‌های اطلاعاتی نسبت به آن معیار قابل قبول، نباید خیلی عقب باشیم؟
■ ما از حد متوسط دنیا جلوتریم.

□ با وجود این، کشور ما باید خیلی وضع درستی داشته باشد. پس چرا در چین وضعیتی هستیم؟
■ قاعده‌تا باید هماهنگی‌های بهتری ایجاد شود! در هر حال آمادگی‌اش را داریم. این توانایی هست که بتوانیم سریع‌تر جلو برویم.

□ کشور ما تاکنون در زمینه‌ی ICT کدام اقدام‌ها را انجام داده است؟

■ مهم‌ترین اقدام‌هایی طرح «تکفا» است. طرح نکفایی است که شورای عالی اطلاع‌رسانی و وزارت فناوری ارتباطات و اطلاعات زیر نظر رئیس جمهور و با کمک سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی اجرا می‌کنند. این تنها طرح جامع ملکتی است که اجرا می‌شود. بقیه‌ی کارها پرآکنده‌اند.

□ پس اینکه فیلم و سریال خارجی وارد نکنیم و یا ماهواره را ممنوع کنیم، نمی‌تواند راه درست مبارزه با مضرات امپریالیسم اطلاعاتی باشد.

■ بله. این درست نیست. برای اینکه آن بخش از آثار بالرژش و تعاملات مفید و لازم فرهنگ‌ها هم حذف می‌شوند. در زمینه‌ی تعیین خصوصیات تاریخی، فرهنگی، جغرافیایی و غیره چه اقداماتی در کشور ما به منظور ارائه‌ی طرح به جامعه‌ی اطلاعاتی انجام شده است؟

ما سه سینتار درباره‌ی جامعه‌ی اطلاعاتی برگزار کردیم. در آنجا مقالاتی

□ بنابراین، تعهدها و وظایفی را که کشور ما در اجلاس جهانی سران جامعه اطلاعاتی به عهده گرفته است، در برنامه‌ی چهارم دیده نشده و طبیعاً تقریباً محقق نمی‌شود.

■ آنها تحت تأثیر غیرمستقیم تبلیغات سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند. برای اینکه ماهیت جوامع کنونی را نمی‌شناسند و تحول سرمایه‌داری را مورد توجه قرار نمی‌دهند و نمی‌دانند که در این مرحله تحول سرمایه‌داری، همان‌طور که قبل‌آمده گفته شد بیشتر برای مقابله با بحران اقتصادی و رکود و کسد بازار خودشان از تکنولوژی‌های نوین اطلاعات و ارتباطات بهره‌برداری کردن و تسليط اقتصادی خودشان را به طور غیرمستقیم در دنیا افزایش دادند. و همه‌ی اینها به تقویت بنیه سرمایه‌داری در دنیا کمک می‌کنند. در چنین شرایطی تحت تأثیر سقوط دیوار برلین و فرباشی شوروی، با توجه به کتاب معروف پایان تاریخ فوکویاما، گفته می‌شود، راهی که غرب رفته، راهی که سرمایه‌داری رفته و به دموکراسی رسیده، آخرین راهی است که بشر برای تکامل خودش طی کرده است و جز این چیزی وجود ندارد، برای اینکه سوسیالیسم شکست خورد.

غرب می‌گوید، همه‌ی کشورها باید این راه را دنبال کنند و به همین سبب است که آمریکایی‌ها در تمام دنیا می‌خواهند در واقع دموکراسی خاص خودشان را اجرا و آن را جهانی کنند. اگر این قضیه را به این ترتیب مورد نظر قرار بدهیم، باید برویم و پشت صحنه را هم بررسی کنیم تا بدانیم که واقعیت‌ها چیست؟ اگر تحت تأثیر ظواهر قرار بگیریم و فقط در نظر بگیریم که رژیم شوروی، رژیم بود که سوسیالیسم را می‌خواست اجرا کند شکست خورده است، بنابراین به دنبال برابری گرایی نمی‌شود رفت و باید فقط به دنبال آزادی گرایی بود، این قضاوت درستی نیست.

□ یعنی آزادی بدون عدالت اجتماعی.

■ حتی شاید تعادل هم مورد نظر نباشد. بیشتر بر آزادی‌های ظاهری فقط تکیه می‌شود. ولی اگر عدالت را در نظر بگیریم، اگر برابری را در نظر بگیریم، باید بین آزادی و برابری تعادل برقرار بشود و در این صورت نه آزادی به برابری لطمه می‌زند، و نه برابری به آزادی لطمه وارد می‌کند. اگر بتوان به چنان جامعه‌ای رسید، در آن صورت مسائل حل خواهند شد. ولی اینکه مانگهان بیاییم و با مطالعات انتقادی مخالفت بکنیم که دوره‌این حرف‌ها گذشته است، این یک برخورد علمی نیست. این در واقع از مسئولیت شانه خالی کردن است.

□ به نظر شما آیا ایجاد اتحادهای منطقه‌ای بین کشورهایی که قربت بیشتری به لحاظ فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دارند، می‌تواند به کاهش عدم برابری بین کشورهای مرکز و پیرامون یاری رساند؟ در مورد این مشکل عدم برابری، غیر از این شما چه بیشنده‌ای دارید؟

■ به طور قطع تفاهم و همکاری‌های منطقه‌ای خیلی در تقویت کشورهایی که در کنار هم هستند، مؤثر است. برای اینکه اینها بتوانند همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی و همکاری‌های گوناگون داشته باشند، نیازهای متقابل همدیگر را تا حدود

□ بنابراین، تعهدها و وظایفی را که کشور ما در اجلاس جهانی سران جامعه اطلاعاتی به عهده گرفته است، در برنامه‌ی چهارم دیده نشده و طبیعاً تقریباً محقق نمی‌شود.

■ می‌توان به کلیات در این برنامه استناد و از آنها استفاده کرد. من برنامه را مروی کلی کرده‌ام و آن را دقیق نخوانده‌ام، ولی تا جایی که به خاطر دارم، فقط یک جا به جامعه‌ی اطلاعاتی اشاره شده متنها در عرض به اقتصاد دانش‌مدار تکیه شده است.

□ که البته این هم مهم است.

■ بله مهم است. همین که به این مسئله توجه شده، خودش معتبر است. بقیه را دیگر باید دنبالش بود.

□ جایگاه ما در جامعه‌ی اطلاعاتی کجاست و آیا با امکانات و ساختارهایی که داریم، ماحق برای برداشت از منابع بشری را خواهیم داشت؟

■ طبیعاً وقتی که جای خودمان را بهتر باز کنیم و در زمینه‌های مختلف عناصر جامعه‌ی اطلاعاتی پیشرفت کنیم، حتماً خواهیم توانست از این منابع استفاده کنیم.

□ نظر شما در مورد

اصطلاح امپریالیسم اطلاعاتی در دهه‌ی ۱۹۷۰ ایجاد شد

که کشورهای در حال توسعه در کنفرانس یونسکو موضوع عدم تعادل اطلاعات را در سطح جهانی مطرح کردند

چگونگی حضور هیأت ایرانی شرکت کننده در نخستین اجلاس جهانی سران در ژنو درباره جامعه‌ی اطلاعاتی، چیست؟ و دیدگاه‌های کشور ما در این اجلاس چه بوده است؟

■ البته، در این مورد صحبت شد، ولی امیدوارم در اجلاس تونس

جران بکنیم و حال تلاش می‌کنیم که از طریق انجمان مطالعات و تحقیقات جامعه‌ی اطلاعاتی که در حال تشکیل است و به زودی قاعده‌ای مجوزش صادر می‌شود، بتوانیم با هماهنگی کامل و با همکاری استادان دانشگاه و محققان در این اجلاس شرکت کنیم.

□ بعض اوضاع مترقبی انتقادی متقدان جامعه‌ی اطلاعاتی جهانی با مواضع برخی از قشریون سنتی به ظاهر یکی می‌نماید. در حالی که متقدان علمی جامعه‌ی اطلاعاتی نگاه دیگر و اهداف دیگری دارند. در این خصوص و فرق این دو لطفاً توضیح دهید.

■ در هر امری آنچه که مثبت و مفید است باید از آن استفاده کرد و آنچه را که منفی است و به ما لطمه می‌زند باید رها کرد و آنها با اهداف خاصی که مورد نظرشان است با جامعه‌ی اطلاعاتی مخالفت می‌کنند.

□ از طرفی برخی که خود را مدرن تلقی می‌کنند، با این انتقادها به

که در این میان طبیعتاً کشورهایی که دارای فرهنگ مشترک هستند، بهتر می‌توانند به هم نزدیک بشوند. تا در مرحله‌ی باز هم بعدی که دور خواهد بود، و این اتحادیه‌های گوناگون منطقه‌ای به یک اتحادیه جهانی تبدیل بشوند. بی‌شک اینجا با یک برنامه‌ی خیلی دیررس، با یک دنیای آرمانی سر و کار داریم که آینده‌ی آن را نمی‌دانیم. ولی به هر ترتیبه نباید فراموش کرد که جهانی گرایی نمی‌تواند از محلی گرایی جدا باشد و این دو لازم و ملزم یکدیگر هستند.

□ آقای دکتر، همه این حرف‌ها ضمن اینکه ضروری است، ولی خیلی کلی است. حال در پایان حداقل به یکی دو مورد اشاره کنید که به طور مشخص با امکانات موجود کشورمان، چه باید کرد؟

■ همان طور که اعلامیه‌ها مقدم بر عهده‌نامه‌ها تهیه می‌شوند و بعد بر اساس آنها عهده‌نامه تهیه کرده و امضا می‌کنند، به همین جهت ما هم باید هدف‌هارا مخصوص بکنیم که ماعلاجه‌مند هستیم این همکاری‌های منطقه‌ای گسترش پیدا بکند و یک روزی به اتحادیه منطقه‌ای برسد. مثلاً ما الان می‌توانیم به این سازمان همکاری منطقه‌ای که از دوره قبل از انقلاب داشتیم (کشورهای اکو)، یعنی به این اکو بیشتر توجه کنیم.

□ اکو عمده‌تا در زمینه نفت است؟

■ خیر، در زمینه‌های اقتصادی است که بعد زمینه‌های فرهنگی را هم دربرمی‌گیرد. این را باید گسترش داد. اکو را که فعلًاً در اختیار داریم، عضو آن هستیم، عضو مهم آن هم هستیم، جزو سه کشور بزرگ عضو اکو، یعنی ایران و ترکیه و پاکستان هستیم و با توجه به اشتراکات تاریخی و مقام بر جسته‌ی ایران که داریم توسعه دهیم. به همین جهت ما باید مسئولیت خودمان را در انجا ایفا کنیم و سعی کنیم که فعلًاً در قالب اکو کارمان را به بیش ببریم. یعنی من معتقدم که برای مسئله اتحاد منطقه‌ای آینده، این مغایتم است. ما که اکو را داریم چرا از اکو استفاده نکنیم؟ مثلاً در همین زمینه‌ی همکاری‌های ارتباطات و اطلاعات، مادر این سمینارها سعی کردیم که از آسیای مرکزی و قفقاز شرکت کنند. ولی تعداد کسانی که شرکت کردند کافی نبود. برای اینکه در آن کشورها درباره سمینارهای ما کار نشده بود. اصلًاً نمی‌دانستند که سمینارهای ما برگزار می‌شود. ما به کمیسیون ملی اعلام کردیم، ولی کمیسیون ملی آنها فعال نبودند به محققان دانشگاهی اطلاع بدھند که سمینارهایی در ایران تشکیل می‌شود که آنها شرکت کنند. ما باید یک همکاری ویژه‌ای با این کشورها داشته باشیم. چون قرن‌ها با آنها زندگی مشترک داشتیم، دارای فرهنگ مشترک هستیم، با خیلی‌ها زبان مشترک داریم، دین مشترک داریم و با این اشتراکات تاریخی می‌توانیم از همکاری بیشتری بهره بگیریم.

□ و می‌توانیم اولین قدم را از همین اکو بوداریم؟

■ برنامه‌های فرهنگی و ارتباطی و دانشگاهی اکو را باید تقویت کرد. فعالیت اقتصادی کافی نیست. لازم است، ولی کافی نیست. این یک نمونه است.

تامه‌های رسیله

شماره‌ی صفر نقدنو تاره پخش شده بود که نامه‌ها و تماس‌های تلفنی دلگرم کننده مشوق مادر ادامه‌ی راهمان شدند. از تمامی این عزیزان که با نامه‌هایشان ما را شد کردن سپاسگزاریم: آقایان مهدی شهرکی از زابل، مرتضی شیرودی از قم، سهرابنیه، وطن خواه و محمدی از تهران؛ و آقای خسروی که لطف کردند و از سوئد به ما تلفن کردند و بیشنهادهایی داشتند. منتظر تلفن‌های نامه‌ها و مقاله‌های شما هستیم.

زیادی مرتفع کنند از امکانات خاصی که بعضی از کشورها به دست آورده مطابق کشورهای دیگر بهره بگیرند و برای حفظ منافع خودشان در سطح جهانی با هم همکاری کنند در این صورت این اتحادیه‌ها بسیار مفید هستند. مخصوصاً برای کشورهایی که از لحاظ تمدنی و فرهنگی به هم نزدیک هستند. مثلاً ایران و آسیای مرکزی و کشورهای قفقاز به سبب اشتراک تاریخی و فرهنگی، خیلی می‌توانند به هم نزدیک باشند. به همین جهت باید از این آرا حمایت کرد. به همین دلیل است که ما در سال ۱۳۷۴ برای تأسیس مرکز مطالعات و تحقیقات ارتباطات در آسیای مرکزی اقدام کردیم و خواستیم که مرکزی در تهران تأسیس شود که ما آموزش‌ها و پژوهش‌های مشترک با کشورهای منطقه، یعنی قرقاز، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، یاکستان، هند، افغانستان و ترکیه (کشورهای آسیای مرکزی) داشته باشیم و درباره ماهواره‌ها و اینترنت و تمام امکانات و وسائل ارتباطی مطالعه کنیم، دوره‌های آموزشی تشکیل بدهیم، برنامه دانشگاهی و تحقیقات مشترک داشته باشیم.

□ تبادل دانشجو؟

■ تبادل دانشجو و استاد بکنیم تا بتوانیم هویت‌های خودمان را مورد حفاظت قرار بدهیم. ولی متأسفانه در سال ۱۳۷۵ یونسکو تصمیم گرفت که این مسئله باشد برای بعد. برای اینکه غیرمستقیم شنیدیم که گفته بودند ایران در این کار هدف‌های سیاسی دنبال می‌کند و خواهد در این کشورها اعمال نفوذ بکند. ولی خوشبختانه اخیراً همان طور که قبل از اشاره کردم، بعد از تشکیل سمینارهای ما درباره اجتماعی اطلاعاتی، زمینه مساعد شد و حتی نمایندگان مدیر کل یونسکو که برای این سمینارها آمدند، توصیه کردند که در تهران یک مرکز منطقه‌ای مطالعات ارتباطی و اطلاعاتی تشکیل بشود.

□ مرکزی که در سال ۱۳۷۴ می‌خواستید تشکیل بدهید، دولتی بود؟

■ قرار بود که دولت با کمک یونسکو آن را تشکیل بدهد. و این مرکز پژوهش‌های ارتباطات را ما به همان مناسبت تأسیس کردیم و گفتیم که ما خودمان این مرکز را تشکیل می‌دهیم و شما بعد کمک کنید. این ۳ سمینار را هم این مرکز برگزار کرده است.

□ سوال آخر اینکه، برداشتن مرزها و یکی شدن مردمان سرزمین‌های مختلف و قومیت‌ها و رفع تعصبات سنتی بازدارنده به خودی خود مطلوب بشریت و از آرمان‌های قدیمی او است. به نظر شما چگونه می‌شود به این مطلوب دیرپا، بدون تضییع حقوق خود و دیگران، دست یافت و دنیایی بدون مرز ایجاد کرد که همه‌ی انسان‌ها در آن از همه‌ی موahب طبیعی و ساخت دست بشر به یکسان سود جویند؟

■ توجه کنید که این یک آرمان دیررس و دوررس است. آرمان، آرمان خوبی است، ولی هنوز امکان تحقق آن ایجاد نشده است. ولی می‌توان خوشبین بود. منتهی باید توجه داشت این جهانی گرایی که بر اساس آن همه می‌خواهند در کنار هم باشند، خیلی خوبست به شرط اینکه محلی گرایی هم رعایت بشود، مطلوب خواهد بود.

□ لطفاً محلی گرایی را تشریح کنید؟

■ یعنی به هویت فرهنگی و هویت ملی کشورها لطمه وارد نشود و همه با برابری در چنین اشتراک جهانی که در آینده ایجاد خواهد شد، شرکت کنند. همان طور که اروپا نه تنها اروپای غربی و مرکزی شاید روسیه را هم بگیرد، به صورت اتحادیه و کنفرانسیون در آمده و شاید روزی فدراسیون بشود، و همان طور که در جنوب شرقی آسیا کشورها به هم نزدیک می‌شوند، امیدواریم که در منطقه‌ی ما هم کشورها بتوانند به هم نزدیک بشوند. آنچنان که این روند در دنیا پیش می‌رود، اتحادیه‌های مختلف منطقه‌ای مرحله‌ی بعدی خواهد بود.

مردم باید برای شرایط بحران و رفع مشکلات جمعی شان خودشان دست به کار شده و تشكلهای لازم را به وجود آورند. چون دستگاه اداری بیشتر از ۵۰ سال است که قصد دارد خودش را و نظام اداری اش را اصلاح کند و نتوانسته است. در آینده هم مسلماً نمی‌تواند در این عرصه معجزه کرده و ناگفته کارا شود. پس ضرورت تشكلهای مردمی برای رفع نیازهای مختلف فراتر از مسئله‌ی به وقوع سیل و زلزله است.

□ نقدنو: آیا «سیب» در بیرون اوردن اجساد از زیر آوار هم کمک کرد؟

■ ثقیقی: خیر. هرچند افاده مرتبط با این ستاد در همان روزهای اول از راههای مختلف خود را به به رساندند. اما به علت آنکه این ستاد پس از زلزله تشکیل شده پس از اولین گزارش‌ها از نیاز بازماندگان و براساس تجربه کمک رسانی در زلزله‌های قبلی اولین گروه اعزامی از طرف این ستاد روز سوم زلزله همراه با ۴ کامیون اجنسان اهلی برای کمک به بازماندگان علی‌رغم موانع موجود از طرف نیروهای انتظامی و ارگان‌های دولتی که در پذیرش کمک‌های مردمی به هیچ عنوان همکاری نمی‌کردند به به رسید. هیأت مستقر در به توافق با سازماندهی توزیع کالاهای مورد نیاز زلزله‌زدگان و کمک در برپایی چادرها و ظایف خود را شروع کند.

□ نقدنو: تفاوت فعالیت‌های شما با گروه‌های دیگر در چه چیز قرار داشت؟

■ ثقیقی: از همان روزهای اول توزیع کالا یاران «سیب» به این فکر بودند که هرچه زودتر مردم به زندگی عادی بازگردند و شروع به ساختن آینده خود نمایند. هرچند این مسئله سیار مشکل بود و مردم باقی مانده از زلزله در بیک حالت فشار و ناراحتی فوق العاده‌ای به سر می‌برند و هنوز حالت طبیعی خود را پس از آن مصیبت عظیم به دست نیاورده بودند و قطعاً مدت زمانی برای بازگشت به حالت طبیعی ضروری بود، اما از آنجا که علی‌رغم کمک‌های وعله شده به مردم به علت وجود بوروکراسی و ناهمانگی در دستگاه‌های دولتی و همچنین نرسیدن کمک‌های اهلی مردم خودمان و همچنین سایر کشورها به دست مردم این مسئله ضروری بود تا تلاش خودمان را بر روی بازگشت مردم به نشاط و زندگی متمن کرده تا آنکه خودشان توافق با مشکلات مقابله کرده و حقوق اولیه خود را به دست آورند. به همین دلیل در کنار پخش کمک‌های اهلی برای مباردت به کمک‌های امندگران مختلف که از مکان‌های همکاری نمودیم، در اولین گام‌ها با همکاری امندگران مختلف که در این گونه موقع در گذشته هم تجربه و سوابقی داشتند، طبیعی است کمی بیشتر منشاء فعالیت بشود.

□ نقدنو: آیا مسئولین در این زمینه‌ها با شما همکاری نمودند؟

■ ثقیقی: متأسفانه مسئولین رسمی نه تنها در این زمینه هچ گونه همکاری نکرند بلکه در بسیاری از مواقع با تنگ نظری و حساسیت به کارهای مانگاه می‌کرند و در مواردی به طور مشخص در راه انجام کارهای ما مانع ایجاد می‌کرند، اما ما با تجربه‌ای که به طور کلی از این گونه موارد در شهرهای دیگر داشتیم سعی کردیم به هر ترتیب ممکن و با تحمل فشارها، کارمان را انجام دهیم.

□ نقدنو: در ابعاد بازنان به طور مشخص چه کارهایی را انجام دادید؟

■ ثقیقی: از آنجا که بلا فاصله پس از راهاندازی کمپ‌های شادی برای کودکان مسئله زنان که آسیب‌پذیر بودند مورد توجه قرار می‌گرفت تقریباً از همان روزهای ایجاد کمپ‌های شادی مباردت به ایجاد کارگاه‌های خیاطی، آرایشگری و صنایع دستی در کنار کمپ‌های شادی نمودیم، کارگاه‌های خیاطی و آرایشگری الگوی

گفت و گو با آقا علیرضا تقی‌خان (یکی از مسئولان ستادیاری به «سیب»)

□ نقدنو: ستاد یاری به «سیب» از چه زمانی تشکیل شد و اهداف آن چه بود؟

■ ثقیقی: از اولین ساعت پس از دریافت اخبار زلزله در به و اطلاع از گسترده‌گی و عمق فاجعه ستاد یاری به «سیب» به وسیله عده‌ای از دوستان که اکثر آن‌ویستند و اهل قلم بودند و همچنین عده‌ای از فعالین اجتماعی مستقل که وابستگی به هیچ نهاد و ارگان دولتی نداشتند گرد هم جمع شدند و این ستاد را تشکیل دادند. زیرا با تجربه‌ای که از بحران‌های قبلی و فاجعه‌هایی مانند رودبار و بیرون و طبس وغیره وجود داشت این مسئله مشخص بود که عده‌ای از مردم همواره ترجیح می‌دهند کمک‌های خودشان از راههای غیررسمی و غیردولتی به زلزله‌زدگان و آسیب‌دیدگان برپانند. استقبال وسیع و غیرقابل تصوری که این بار نیز از این مسئله صورت گرفت بیانگر همین مسئله بود. در روزهای اول کمک‌های جنسی آن قدر زیاد بود که مجبور شدیم چند مرکز را در تهران به جمع اوری این کمک‌ها اختصاص دهیم.

□ نقدنو: ضرورت ستاد یاری به «سیب» یا تشکیل های مشابه به طور کلی چیست؟

■ ثقیقی: تشکیل ستاد یاری به چندین دلیل مشخص داشت. اول اینکه ابعاد فاجعه‌ی زلزله‌ی به به حدی بزرگ بود که حرکت‌های خودجوش برای یاری رساندن به آسیب‌دیدگان چه در داخل کشور و چه در خارج، چه در میان ایرانیان و چه غیر ایرانیان دامنه‌ی وسیعی پیدا کرد. خوب این حرکت در میان یاران سیب که در این گونه موقع در گذشته هم تجربه و سوابقی داشتند، طبیعی است کمی بیشتر منشاء فعالیت بشود. مسئله‌ی دوم وسعت خرافی‌ها و وسعت نیازهای بازماندگان در به و گونه‌ای بود که فکر می‌کنم کمتر کسی می‌توانست چند روزی در به باشد و به این فکر نیفتد که به کمک ادامه دهد به همین دلیل یاران سیب که به قصد حداکثر یکی دو ماه کمک به به رفته بودند تاکنون در آنجا مانده‌اند و در حد توان، نیازهای مردم را برطرف می‌کنند یا دست کم آلام آنان را تسکین بخشیده و با حضورشان با آنان اعلام همدردی می‌کنند.

نکته‌ی سوم اما نکته‌ی مهمی است و آن مربوط می‌شود به وجود بوروکراسی ناکارا و حرکت کنند دستگاه‌های حکومتی. بر کسی پوشیده نیست که دستگاه‌های حکومتی در ایران به دنبال میراثی دست کم صد ساله روز به روز به درجه‌ای از ناکارآمدی می‌رسند که دیگر کارهای معمولی و روزمره‌شان هم با تأخیری گاه چند ماهه انجام می‌دهند تا آنجا که به گفته‌ی شهردار به بودجه‌ی سال ۱۳۸۳ شهر به تا شهریور ماه ابلاغ نشده است. بودجه‌ی برخی پروژه‌های زمانی ابلاغ می‌شود که فصل سرما از راه رسیده و عمل‌کار چندانی نمی‌شود کرد. برای همین است که متوسط عمر کارهای عمرانی در ایران چندین برابر متوسط استانداردهای جهانی است. خوب نتیجه‌ی این وضع چیست؟ وقتی دستگاهی در کارهای جاری و مرسم خود تابه این حد مشکل دارد در موقع اضطراری و غیرقابل پیش‌بینی دیگر چه توقعی از آن می‌توان داشت. آنچه مسایلی مثل زلزله‌ی به به ما می‌آموزد یکی هم این است که

کارگران بسته‌بندی خرما تعیین می‌شود، این حقوق در سال گذشته روزانه ۱۳۰۰ تومان و امسال به ۲۰۰۰ تومان رسیده است که تقریباً نیمی از حقوق رسمی کارگران است و این سمت به نیروی کار با موافقت مسئولین منطقه صورت می‌گیرد. ما تمام تلاشمان را برای بالا بردن حقوق کارگران و تأمین مهدکودک و یک وعده غذا به کار بردهیم، اما باید بگوییم متاسفانه به علت عوامل موجود در منطقه و وجود سیستم سودجویی و روابط غیرانسانی در منطقه که با آگاهی و عدم عکس العمل مسئولین همراه است موقیت زیادی در این زمینه نداشیم. امیلواریم در همین حرفه‌الیت‌های خدمات مفیدی را برای آگاهی مردم در مورد حقوق از دست رفته‌شان داشته باشد.

■ نقدنو: غیر از فعالیت‌های انجام شده در کمک به مردم بم، آیا کارهای دیگری در ارتباط با کمک‌رسانی به نیروی کار محروم منطقه و آگاهی دادن به آنان در زمینه حقوق اولیه شان داشته‌اید؟

■ ثقفي: یکی از محروم‌ترین مناطق موجود در بم منطقه پشت‌رود است. این منطقه که محل کوره‌های آجریزی است. بیشتر دارای کارگران فصلی و غیربومی است. این منطقه از قبیل نیز دارای خانه و کاشانه چندانی نبوده و آونک‌های خشنی که در آن زندگی می‌کردند به گونه‌ای بوده است که نمی‌توان بدان نام مسکن داد. همچنین از قبیل از وقوع زلزله در این منطقه مدرسه، آب آشامیدنی و سرویس‌های بهداشتی وضع اسفناکی داشته است. پس از زلزله نیز مسئولین با این بهانه که این افراد بومی نبوده و بایستی منطقه را ترک کنند بیشترین ستم را به این مردم وارد کردند. گویا این افراد از نظر مسئولین حتی انسان هم نیستند. ما سه ماه پس از زلزله متوجه این منطقه شدیم و امدادگران ما از طریق کودکان بی‌سرپرست مددجو متوجه وضع اسفبار منطقه شدند. از همان روزهای اول اطلاع از این منطقه فراموش شده، به کمک آنان شافتیم. اولین مسئله در منطقه آب آشامیدنی بود که متأسفانه به علت آلوگی در منطقه استفاده از آب‌های راک در حوضچه‌های غیربهداشتی و آلوگ کودکان منطقه در وضعیت بسیار ناگواری به سر می‌برند. تأمین آب آشامیدنی سالم از اولویت برخوردار بود و مالین مسئله را با یاری گرفتن از یاری‌رسانان بین‌المللی به انجام رساندیم، سپس مبادرت به ایجاد سرویس‌های بهداشتی در منطقه نصب نمودیم. در کنار این فعالیت‌ها تعداد ۲۰ عدد نانوایی را نیز در مناطق محروم به راهاندازی کرد که برای آنان دستگاه خمیرگیر، تور نانوایی و سایر وسایل لازم را تهیه نموده، البته در این زمینه یاری‌رسانان بین‌المللی نیز به ما کمک‌های مهمی ارائه دادند.

■ نقدنو: برنامه‌ی آینده شما در ارتباط با کمک‌رسانی به مردم بم چیست؟

■ ثقفي: مردم بم از کمک‌های ما استقبال فوق العاده و دور از انتظاری کردند و در این زمینه همکاری زیادی با ما داشتند به طوری که همواره برخورد مناسب و توان با محبت آنان مشوق ما در ادامه‌ی فعالیت بوده است. چند نفر از مردم بومی با تلاش فراوان قطعه زمینی را به مساحت تقریبی ۴۰۰۰ متر در اختیار ما قرار دادند که هشت‌تصد متر مربع از آن را برای مرکز کودکان بی‌سرپرست موربد بهره‌برداری قرار داده‌ایم، در آن یک مدرسه ۴ کلاسه و یک خوابگاه و سرویس‌های بهداشتی باعقطات پیش‌ساخته دایر نموده‌ایم. بودجه‌ای نیز برای ساختن بقیه زمین در نظر گرفته‌ایم که به صورت مرکز فرهنگی و هنری و آموزشی طراحی شده است و در حال تهیه نقشه‌های مناسب و مجوزهای لازم جهت تأسیس آن هستیم. تلاش اصلی ما بر آن است تا آنکه این مراکز را در اختیار مردم بومی به قرار دهیم و از همان ابتداد همکاری با مردم بومی، آنان را آماده تحویل گرفتن این مراکز کردیم. امیلواریم در آینده این همکاری ها با مردم محلی منجر به واگذاری کلیه خدمات به مردم بم شود تا ما وظیفه خودمان را انجام داده باشیم. ■

مناسبی برای سایر گروه‌های امدادگر شد که در سطح شهر گسترش یافت و اساساً نمونه کمپ‌های شادی و در کنار آن اشتغال زنان با کمترین امکانات و همچنین ایجاد زمین‌های بازی والیال، فوتbal و ... برای نوجوانان و جوانان نمونه‌ای شد تا آنکه دیگران نیز در سطح شهر به همین امور مبادرت کرده و اولین جوانه‌های زندگی پس از زلزله از همین کمپ‌ها آغاز شود، به طور مثال در بروات که منطقه‌ای محروم و ناارام است و به علت اعتراضات مردمی نیروهای دولتی و رسمی کمتر به کمک‌رسانی به آن منطقه پرداختند، ایجاد کمپ شادی باعث جنبه‌جوشی در میان مردم منطقه شد و اکثر ساکنین این منطقه با راه افتادن کمپ شادی به آن سر می‌زدند. مردان نیز همراه با زنان برای دیدن برنامه‌ها که مسابقات ورزشی نیز جزء آن بود به کمپ آمدند. متأسفانه به علت ایجاد مانع از طرف مسئولین عمر این کمپ بیش از دو ماه نبود اما در همین دو ماه تأثیر بسیار مثبتی در منطقه به وجود آورد و زمینه کارهای بعدی «سیب» را نیز فراهم آورد، به طوری که اهالی این منطقه همچنان ارتباط خود را با «ستاد یاری بم» حفظ کردند.

■ نقدنو: در حال حاضر فعالیت‌های ستاد یاری بم «سیب» بیشتر در چه زمینه‌هایی است؟

■ ثقفي: پس از چند ماه فعالیت اولیه متأسفانه چهره کریه فقر و اعتیاد را بهم و خودمان در بم درک کردیم و متوجه شدیم که بیشتر یاری‌جوابان «سیب» کودکان و خانواده‌های بی‌سرپرست و یا بسیار پرست هستند که به دلایل فقر و نابسامانی همانند بیشتر نقاط محروم از بیکاری، اعتیاد، سرگردانی، از هم‌پاشیدگی خانواده و سایر اسیب‌های اجتماعی رنج می‌برند که به علت امکانات محدود در اختیار «سیب» و همچنین وسعت وحشتناک آسیب‌ها در منطقه تلاش خود را بیشتر به کمک‌رسانی به کودکان بی‌سرپرست و یا تک‌سرپرست متوجه کردیم. در این راستا تمام تلاش خود را در جهت یاری‌رسانی به این عزیزان متمن کردم و در کنار آن به ایجاد اشتغال موقت برای تک‌سرپرستان باقی مانده (عمدتاً مادران) برای این عزیزان تک‌سرپرستان کودکان نمودیم، همچنین با گمک یاری‌رسانان مختلف مبادرت به ساخت یک مرکز کودکان بی‌سرپرست به مساحت ۸۰۰ متر در مدت سه ماه نمودیم که هم‌اکنون در حال بهره‌برداری بوده که عده‌ای از کودکان بی‌سرپرست را به صورت شبانه‌روزی و عده‌ای را به صورت روزانه در آن نگهداری می‌کند، در کنار آن طرح جمع‌آوری و بسته‌بندی خرما را نیز راهاندازی کرد، که بیش از ۵۰ نفر از زنان سرپرست خانوار را در آن مشغول به کار کرده است.

■ نقدنو: اگر ممکن است در مورد طرح اشتغال و نحوه آن و نتایج به دست آمده از آن توضیح دهید؟

■ ثقفي: به علت شرایط روانی موجود در بم و فوت بیش از ۴۰ هزار نفر (یعنی حدود یک‌سوم جمعیت طبق آمار رسمی) طرح اشتغال در بم و به خصوص جم اوری و بسته‌بندی خرما به عنوان اولین محصول منطقه و منبع اصلی درآمد مردم از اهمیت خاصی برخوردار بود. مراکز جمع اوری و بسته‌بندی که از قبیل در بم وجود داشت به صورت تعطیل درآمده بود و نیروی کار موجود در منطقه نیز در بالاترکیفی قرار داشت. باقی وجود ارتباطات مردمی خودمان و از رابطه با مراکز موجود بسته‌بندی که سالم باقی مانده بود استفاده کرده و یک سازماندهی در این زمینه نمودیم با تصویب بودجه اولیه مبادرت به جمع اوری افراد آماده برای کار و همراه با آن بازسازی محل بسته‌بندی خرما نموده و کمک‌های نقدی به این مسئله همراه با احترام به نیروی کار و آگاهی دادن به آنان در مورد حقوق مسلم‌شان از اولین اولویت‌های ما بود، نیروی کار موجود در منطقه به خصوص زنان همواره در این منطقه در بدترین شرایط کاری مجبور به فعالیت بوده‌اند، میزان دستمزد آنکه همراه با ساعت کار زیاد، نبود بیمه، مهد کودک و عدم برخورداری از حقوق قانون کار امری عادی در منطقه بوده که متأسفانه با توافق مسئولین صورت می‌گیرد. بدین ترتیب که هر ساله با موافقت فرمانداری حقوق





نشر آگه منتشر کرد:

مهران مهاجر
محمد نبیوی

واژگان ادبیات و گفتمان ادبی

انگلیسی - فارسی
فارسی - انگلیسی

English - Persian
Persian - English

A Lexicon of
Literature
and Literary Discourse

Mehran Mohajer
Mohammad Nabavi



هزاری بیش از ۱۰۵۰ واژه و اصطلاح انگلیسی
و پیش از ۱۶۱ واژه و اصطلاح فارسی در دو بخش
انگلیسی - فارسی و فارسی - انگلیسی
ظریفهای ادبی، صنایع ادبی و حوزه‌های مربوطه
هایند فلسفه، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی،
روان‌کاوی، روان‌شناسی، سینما و تئاتر

نمایش میزان بسامد و رواج
معادل‌های فارسی اصطلاحات انگلیسی

نمایش سیر تاریخی معادل سازی و معادل‌یابی
برای اصطلاحات به کار رفته در منابع
پیکرهای این فرهنگ

